

جزوه متون فقه ۱

جمع آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری، مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی)

به کوشش انور یوسفی

سوکندبه قلم و آنچه می نویسند

آخرین نسخه بروزرسانی شده را از سایت بگیرید چون با توجه به تغییرات سرفصل‌های جدید، نسخه موجود در وبسایت را عوض می‌کنیم!

آخرین بروزرسانی: پاییز ۱۳۹۹

این جزوه، شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند. مطالعه‌ی این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصی حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد و قضاوت توصیه می‌شود. ده‌ها جزوه سبک و روان حقوقی دیگر که به طور شگفت‌انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می‌دم که اگر فقط یکی از اوونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می‌کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات آیین دادرسی مدنی، مدنی، آیین دادرسی کیفری، حقوق جزا، اصول فقه و حقوق تجارت) اینه که مثل به گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می‌خوام نوشته‌هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم‌هایی رو که با به ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می‌دن؛ مثلاً عینک زرد می‌زنن یا به مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می‌خوام با «ساده‌نویسی» و آوردن مثال‌های ساده‌فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می‌خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب‌توجه باشه. نمی‌خوام از این جمله کلیشه‌ای‌ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن» من این «متفاوت بودن» رو در جزوه‌هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم. در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین و سرفصل‌ها، به روز می‌شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخه چاپ‌شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه‌هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می‌شه مطلع‌تون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین‌کننده جزوات آزمون‌های حقوقی. می‌خوام به داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خبر اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل‌های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ به دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را که اساتید می‌گفتن رو با به خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توان شرکت در اوون کلاس‌ها در اون زمان نداشتم ازش

خواهش کردم که کپی اون‌ها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اووادم توی یه خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیه کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسه آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بخر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، یه آقای مُسنی توی قسمت تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوه فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت بین پسر جون! اینجا یه مؤسسه است که داره کار تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد یه جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای میده به من که تکثیر کنم و بدم به دانشجویای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟» گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوه ۲۰۰ صفحه‌ای تایی رو در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کل کد یا فرمول یا دستورالعمل قبولی رو بده به دست من که تکثیر شه!» ادمه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سر کلاس جزوه هم می‌گه که بنویسن و جزوه دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوه تایی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوه تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سر کلاس به بچه‌ها می‌گه که اصلاحش کن!» ادامه داد: «بعله اینجور یاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوون‌هایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت پاشو بیا اینجا و از جزوات نُت‌برداری کن، البته باز نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست یه رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اصن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مَلاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگ دست راستم که کبود شده بود (ایتقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلماً از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که محدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دونن و اون‌ها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که یهو یه جمله از یکی از معلم‌هام یادام، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که یه بخشی از کارت رو در آینده به اون‌هایی که نیاز به خدمت تو دارن تَبَرعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به ده پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همین‌طور یک‌دهم از زمانم رو به تدوین جزوات رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سال بعدش، خبر شیرین قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعده رو شروع می‌کنم الان نه سال از اون روز می‌گذره و من تمام جزوات مورد نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نه یک به ده؛ بلکه نه به ده مالم و وقتم رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سرِ راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایه رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیه امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خُرْسندم از اینکه جزواتم روزانه هزاران مرتبه داندلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی‌نقص بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعه جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و یه خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو داندلود کنید و اگه به معجزه اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان‌تون معرفی کنین، من برای گسترش این کار خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحه اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبان آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهد عملکرد مثبتمون بدونیم.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن ما تقدیم نشده است؛ تقدیم به کنمان!

التجارة

تجارت

اقسام ما يُكْتَسَبُ به

اقسام موضوعات تجارت

يُنْقَسَمُ موضوع التجارة و هو ما يُكْتَسَبُ به و يُبْحَثُ فيها عن عوارضه اللاحقة له من حيث الحكم الشرعي إلى محرم و مكروه و مباح

موضوع تجارت که عبارت است چیزی که با آن کسب صورت می گیرد و در مبحث تجارت از احکام شرعی عارض بر آن بحث می شود، به حرام و مکروه و مباح تقسیم می گردد.

و وجه الحصر في الثلاثة أنَّ المكتسب به إما أن يتعلَّق به نهی أو لا، و الثاني المباح، و الأول إما أن يكون النهی عنه مانعاً من النقيض أو لا، و الأول الحرام، و الثاني المكروه.

وجه حصر موضوع تجارت در این سه مورد، آن است که به موضوع کسب؛ یا نهی تعلق گرفته، یا نهی تعلق نگرفته است. قسم دوم همان مباح است. اما قسم اول، یا نهی از آن مانع ارتکاب نقيض آن می شود، یا مانع نمی شود. قسم اول، حرام و قسم دوم مکروه است.

الف - المحرمات

الف - محرمات

۱. الأعيان النجسة كالخمر المتخذ من العنب، و النبيذ المتخذ من التمر و غيرهما، و الفُقَاع و إن لم يكن مُسْكِرًا، لِأَنَّهُ خَمْرٌ اسْتَصْغَرَهُ النَّاسُ، وَ الْمَائِعِ النَّجِسِ غَيْرِ الْقَابِلِ لِلطَّهَارِ

۱ - اعیان نجسه، مانند شراب انگور، شراب خرما و سایر شرابها و آبجو اگر چه مست کننده نباشد؛ اگر چه مردم به آن اهمیت نمی دهند و نیز هر مایع نجسی که قابل تطهیر نیست

و المَيْتَةِ وَ الدَّمُ وَ أَرْوُثُ وَ أَبْوَالِ غَيْرِ الْمَأْكُولِ وَ الْخِنْزِيرِ وَ الْكَلْبِ الْبَرِّيَّانِ مُطْلَقًا، إِلَّا كَلْبَ الصَّيِّدِ وَ الْمَاشِيَةِ وَ الزَّرْعِ وَ الْحَائِطِ.

و نیز مردار و خون و مدفوع و ادراک حیوان حرام گوشت و خوک و سگ صحرایی، چه منفعت حلال داشته باشد و چه نداشته باشد، مگر سگ شکاری و سگ گله و سگ مزرعه و سگ نگهبان (جزء اعیان نجس به شمار می رود)

۲. آلاَتُ اللَّهْوِ مِنَ الدَّفِّ وَ الْمِزْمَارِ وَ الْقَصَبِ وَ غَيْرِهَا

۲ - ابزار لهو و لعب، مانند دف و چنگ و نی و غیر آن.

۳. الصنم المتخذ لعبادة الكفار و الصليب الذي يبتدعه النصارى

۳ - بت که برای پرستش کفار ساخته شده است و صلیب که از ابداعات مسیحیان است.

۴. آلاَتُ الْقِمَارِ كَالنَّرْدِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ الْبُقَيْرَى

۴ - آلات قمار، مثل تخته نرد و شطرنج و بُقیری

۵. بَيْعُ السِّلَاحِ لِأَعْدَاءِ الدِّينِ، مُسْلِمِينَ كَانُوا أَمْ كُفَرَاءَ؛ وَ مِنْهُمْ قُطَاعُ الطَّرِيقِ فِي حَالِ الْحَرْبِ.

۵ - فروختن اسلحه به دشمنان دین، چه مسلمان باشند و چه کافر. همچنین راهزنان در حال جنگ از این جمله‌اند.

و لو أرادوا الاستعانة به على قتال الكفار لم يحرم

اما اگر بخواهند با فروش سلاح به دشمنان دین، آمادگی جنگیدن با کفار را پیدا نمایند، فروش سلاح به آنان حرام نخواهد بود.

۶. إجارة المساكين و الحمولة، و هي الحيوان الذي يصلح للحمل، كالإبل، و السفن داخله فيه تبعاً، للمحرّم كالخمر و ركوب الظلّة و إسكانهم لأجله و نحوه.

۶ - اجاره دادن خانه و حیوان بارکش که توان حمل بار را دارد، مانند شتر و به تبع آنها کشتی برای کارهای حرام، (حمل) شراب یا سوار شدن ستمگران و جای دادن ایشان برای اعمال ستم و مانند آن.

۷. بيع العنب و التمر و غیرهما ممّا یعمل منه المسکر لیعمل مسکراً، سواءً شرطه فی العقد، أم حصل الاتفاق علیه،

۷ - فروختن انگور و خرما و سایر محصولات که از آنها شراب تهیه می‌شود برای آن که شراب درست کنند؛ خواه درست کردن شراب را در قرارداد شرط کنند و یا این که بنای آنان بر چنین کاری باشد

وَ الْخَسْبِ لِيَصْنَعَ صَنْمًا أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الْأَلَاتِ الْمُحَرَّمَةِ وَ يُكْرَهُ بَيْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَبِيعَهُ لِذَلِكَ إِنْ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّهُ يَعْمَلُهُ، وَإِلَّا فَالْأَجُودُ التَّحْرِيمُ.

اما فروختن چوب به کسی که از آن بت یا دیگر آلات حرام می‌سازد، بدون آنکه چوب را به این منظور فروخته باشد مکروه است، به شرطی که معلوم نباشد وی از آن بت درست می‌کند، در غیر این صورت، قول بهتر، حرمت این معامله است.

۸. عمل الصّور المجسّمة ذوات الارواح.

۸ - ساختن صورت‌های مجسم از جانداران

۹. الغناء و هو مدُّ الصوتِ المشتملِ على الترجيع المطرب، أو ما سُمّي في العُرف غناءً و إن لم يُطرب، سواءً كان في شعرٍ أم قرآنٍ أم غیرهما.

۹ - غنا، که عبارت از کشیدن صدا به شکلی است که همراه با چرخاندن صدا در گلو است به گونه‌ای که طرب‌آور باشد، یا هر صدایی که در عرف، «غنا» نامیده شود، حتی اگر طرب‌ناک نباشد؛ خواه در شعر باشد یا در قرآن یا در غیر اینها.

۱۰. معونة الظالمين بالظلم، كالكتابة لهم، و إحضار المظلوم و نحوه، لا معونتهم بالأعمال المحلّة كالخياطة، و إن كره التكسب بماله.

۱۰ - کمک کردن به ستمگران، مانند نویسندگی برای آنها حاضر کردن ستم‌دیده نزد ایشان و مانند آن. اما یاری رساندن به آنها از طریق انجام کارهای حلال، مانند خیاطی، بدون اشکال است، اگر چه تجارت با مالی که از این راه به دست می‌آید مکروه می‌باشد.

۱۱. النّوح بالباطل بأن تصف الميّت بما ليس فيه

۱۱ - نوحه‌سرایی به باطل، یعنی میّت را به ویژگی‌هایی وصف نماید که در او نیست.

۱۲. هجاء المؤمنين و هو ذكر معائبهم بالشعر، و لا فرق في المؤمن بين الفاسق و غيره. و يجوز هجاء غيرهم كما يجوز لعنه.

۱۲ - هجو کردن مومنین، و آن ذکر عیوب مومنان در قالب شعر است، و فرقی میان مومن فاسق و غیرفاسق وجود ندارد؛ اما هجو غیرمومنین جایز است، همین‌طور که نفرین بر آنها نیز رواست.

۱۳. الغيبة و هو القول و ما فی حکمه فی المؤمن بما یسوؤه لو سمعه مع انصافه به.

۱۳ - غیبت کردن و آن، گفتار یا چیزی در حکم آن است که درباره شخص مومن صادر می شود، به طوری که اگر بشنود در عین حال که متصف به آن است ناراحت می شود.

فِي حُكْمِ الْقَوْلِ الْإِشَارَةُ بِالْيَدِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْجَوَارِحِ، وَ التَّلْحَاكِ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ كَمَشْيَةِ الْأَعْرَاجِ، وَ التَّعْرِيزِ.

اشاره با دست و سایر اعضای بدن نیز در حکم گفتن؛ همچنین حکایت کردن از حال دیگری با حرف یا عمل، مانند راه رفتن شبیه فرد لنگ و نیز کنایه زدن.

۱۴ - حفظ کتب الضلال و نسخها و درسها قراءه و مطالعه و مذاکره لغیر النقض أو لها أو الحجّة علی أهلها بما اشتملت علیه مما یصلح دلیلاً لإثبات الحقّ أو نقض الباطل لمن کان من أهلها، أو النقیة،

۱۴ - نگهداری کتب گمراه کننده (ضلال) و نسخه برداری از آنها و تدریس آنها، چه برای خواننده یا مطالعه نمودن و یا بحث کردن بدون آن که هدف، رد کردن آنها یا احتجاج نمودن علیه معتقدان به آن کتابها توسط افرادی که شایستگی آن را دارند به وسیله مطالبی از آن که حق را اثبات یا باطل را نقض می کند، باشد یا از روی تقیه چنین کرده باشد.

۱۵ - تَعْلُمُ السَّحْرِ وَ هُوَ كَلَامٌ أَوْ كِتَابَةٌ يَحْدُثُ بِسَبَبِهِ ضَرَرٌ عَلَى مَنْ عُمِلَ لَهُ فِي بَدَنِهِ أَوْ عَقْلِهِ.

۱۵ - آموختن سحر و آن سخن یا نوشته ای است که با آن در جسم یا عقل کسی جادو می شود، ضرری وارد می گردد.

وَ مِنْهُ عَقْدُ الرَّجُلِ عَنْ حَلِيلَتِهِ وَ إِقَاءُ الْبَغْضَاءِ بَيْنَهُمَا وَ اسْتِخْدَامُ الْجِنِّ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ اسْتِثْرَالُ الشَّيَاطِينِ فِي كَشْفِ الْغَائِبَاتِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.

و از آن جمله بستن مرد از همسرش [به گونه ای که قادر بر آمیزش با وی نباشد]، ایجاد دشمنی میان زن و شوهر و به کار گرفتن پریان و فرشتگان و حاضر کردن شیاطین برای کشف امور پنهان و مانند آن از مصادیق سحر است.

۱۶ - الْكِهَانَةُ، وَ هِيَ عَمَلٌ يُوْجِبُ طَاعَةَ بَعْضِ الْجَانِّ لَهُ فِيمَا يَأْمُرُهُ بِهِ.

۱۶ - کیهانت و آن کاری است که موجب فرمانبرداری بعضی از پریان، از کاهن نسبت به دستورات او می شود.

وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنَ السَّحْرِ أَوْ أَخْصَ مِنْهُ.

و کیهانت به سحر نزدیک یا اخص از آن است.

۱۷ - الْقِيَافَةُ،

۱۷ - قیافه شناسی

۱۸ - الشَّعْبَدَةُ وَ هِيَ الْأَفْعَالُ الْعَجَبِيَّةُ الْمُتَرَتِّبَةُ عَلَى سُرْعَةِ الْيَدِ بِالْحَرَكَةِ، فَيَلْتَبِسُ عَلَى الْحِسِّ كَذَا عَرَفَهَا الْمُصَنِّفُ، وَ تَعْلِيمُهَا كَغَيْرِهَا مِنَ الْعُلُومِ وَ الصَّنَائِعِ الْمُحَرَّمَاتِ.

۱۸ - شعبده بازی و مراد از آن بنا به تعریف مصنف، کارهای شگفت آوری است که با سرعت حرکت دست انجام می شود و در نتیجه واقعیت بر حواس بیننده مشتبه می گردد و آموزش شعبده بازی نیز همانند علوم و صنایع حرام، همین حکم را دارد.

۱۹ - الْقِمَارُ بِالْأَلَاتِ الْمُعَدَّةِ لَهُ، حَتَّى اللَّعِبِ بِالْخَاتَمِ وَ الْجَوْزِ وَ النَّيِّصِ،

۱۹ - قمار بازی با آلاتی که برای قمار به کار می رود، حتی بازی با انگشتر و گردو و تخم مرغ

و لَا يُمْلِكُ مَا يَنْتَرَبُ عَلَيْهِ مِنَ الْكَسْبِ؛ وَ إِنْ وَقَعَ مِنْ غَيْرِ الْمُكْلَفِ فَيَجِبُ رَدُّهُ عَلَى مَالِكِهِ

و مالی که از راه قمار به دست می آید به ملکیت درمی آید، اگرچه از طرف شخص غیر مکلف انجام پذیرد و باید آن را به صاحبش رد نماید

و لَوْ قَبْضَهُ غَيْرُ مُكْلَفٍ فَأَلْمُخَاطَبُ بِرَدِّهِ الْوَلِيُّ فَإِنْ جَهَلَ مَالِكَهُ تَصَدَّقَ بِهِ عَنْهُ.

و در صورتی که شخص غیر مکلفی آن را قبض کند، ولی او باید آن را برگرداند و در صورتی که مالک مال را شناسد، آن را از طرف وی صدقه می دهد.

۲۰. الْعِشُّ الْخَفِيُّ كَشَوْبِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ، وَ وَضْعُ الْحَرِيرِ فِي الْبُرُودَةِ لِيُكْتَسَبَ ثِقَلًا.

۲۰ - غش پنهانی مانند آمیختن شیر با آب و قرار دادن حریر در سرما تا سنگین تر شود،

و يُغَرَّهُ بِمَا لَا يَخْفَى، كَمَزَجِ الْحَنْطَةِ بِالتُّرَابِ. وَ جَدِّهَا بِرَدِّيْهَا.

ولی غش با چیزی که پنهان نیست کراهت دارد، مثل مخلوط کردن گندم با خاک و گندم مرغوب با نامرغوب.

۲۱. تَدْلِيسُ الْمَاشِطَةِ بِإِظْهَارِهَا فِي الْمَرْأَةِ مَحَاسِنَ لَيْسَتْ فِيْهَا، مِنْ تَحْمِيرِ وَجْهِهَا وَ وَصْلِ شَعْرِهَا وَ نَحْوِهِ.

۲۱ - تدلیس زن آرایشگر یعنی زیبایی هایی را در زن بنمایاند که در او نیست، مانند گلگون نمودن چهره زن، افزودن بر موهای وی و مانند آن.

۲۲. تَزْيِينُ كُلِّ مِنَ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ بِمَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ كَلْبِسِ الرَّجُلِ السَّوَارَ وَ الْخُلْخَالَ وَ الثِّيَابِ الْمُخْتَصَّةَ بِهَا عَادَةً وَ يَخْتَلِفُ ذَلِكَ بِاخْتِلَافِ الْأَرْمَانِ

۲۲ - آرایش کردن هر یک از زن و مرد به چیزی که بر او حرام است، مثلاً مرد، دست بند به دست کند و خلخال ببندد و لباس هایی که عادتاً به

زنان اختصاص دارد، بپوشد. البته این امر به اختلاف زمان ها و مکان ها فرق می کند.

۲۳. الْأُجْرَةُ عَلَى تَغْسِيلِ الْمَوْتَى وَ تَكْفِينِهِمْ وَ حَمْلِهِمْ إِلَى الْمُغْتَسَلِ وَ إِلَى الْقَبْرِ وَ حَفْرِ قُبُورِهِمْ وَ دَفْنِهِمْ وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْأَفْعَالِ الْوَاجِبَةِ كِفَايَةً.

۲۳ - دریافت اجرت برای غسل دادن و کفن کردن مردگان و حمل جنازه تا غسل خانه و از آنجا تا قبر و کندن قبر و دفن کردن ایشان و خواندن نماز

بر آن ها و دیگر اعمالی که واجب کفایی است.

و لَوْ اسْتَمَلَتْ هَذِهِ الْأَفْعَالُ عَلَى مَنْدُوبٍ، كَتَغْسِيلِهِمْ زِيَادَةً عَلَى الْوَاجِبِ وَ تَنْظِيفِهِمْ وَ وُضُوئِهِمْ لَمْ يَحْرُمِ التَّكْسِبُ بِهِ.

البته اگر انجام این کارها مشتمل بر امری مستحبی باشد، کسب درآمد از آن راه حرام نیست، مانند غسل دادن مردگان بیش از مقدار واجب،

نظافت کردن و وضو دادن.

۲۴. الْأُجْرَةُ عَلَى الْأَفْعَالِ الْخَالِيَةِ مِنْ غَرَضٍ حِكْمِيٍّ، كَالْعَبَثِ، مِثْلِ الذَّهَابِ إِلَى مَكَانٍ بَعِيدٍ أَوْ فِي الظُّلْمَةِ، أَوْ رَفْعِ صَخْرَةٍ وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا لَا يُعْنَدُ بِفَائِدَتِهِ عِنْدَ الْعُقَلَاءِ.

۲۴ - دریافت اجرت برای انجام کارهایی که هدف عقلایی ندارد، مانند افعال بیهوده، از قبیل رفتن به مکانی دور دست، یا رفتن در دل تاریکی، یا

بلند کردن یک صخره و مانند این کارها که نزد عقلا فایده قابل توجهی ندارد.

۲۵. الْأُجْرَةُ عَلَى الزَّنا وَ اللُّوَاطِ وَ مَا شَاكَلَهُمَا

۲۵- دریافت اجرت در برابر زنا و لواط و مانند آنها

۲۶. رُشَا الْقَاضِي

۲۶- رشوه گرفتن قاضی

۲۷. الْأَجْرَةُ عَلَى الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ عَلَى أَشْهَرِ الْقَوْلَيْنِ؛ وَلَا بَأْسَ بِالرِّزْقِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

۲۷- دریافت اجرت در برابر گفتن اذان و اقامه بنا بر نظر مشهورتر از دو نظر موجود؛ اما ارتزاق از بیت المال ایرادی ندارد.

وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا أَنَّ الْأَجْرَةَ تَقْتَرِفُ إِلَى تَقْدِيرِ الْعَمَلِ وَالْعَوَضِ وَالْمُدَّةِ وَالصَّيْغَةِ الْخَاصَّةِ وَالرِّزْقَ مَنْوُطٌ بِنَظَرِ الْحَاكِمِ.

فرق میان گرفتن اجرت و ارتزاق از بیت المال این است که اجرت، نیازمند تعیین عمل و عوض و مدت و صیغه مخصوص است؛ ولی دادن اجرت از بیت المال به نظر حاکم بستگی دارد.

۲۸. الْأَجْرَةُ عَلَى الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ لَوْجُوبِهِ،

۲۸- دریافت اجرت برای قضاوت میان مردم؛ زیرا این کار، واجب است

سِوَاءَ احْتِاجِ إِلَيْهَا أَمْ لَا، وَ سِوَاءَ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ أَمْ لَا، وَ يَجُوزُ الرِّزْقُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.

خواه قاضی نیازمند اجرت باشد یا نباشد و خواه قضاوت بر او واجب عینی باشد یا چنین نباشد، ولی ارتزاق از بیت المال جایز است.

۲۹. الْأَجْرَةُ عَلَى تَعْلِيمِ الْوَاجِبِ مِنَ التَّكْلِيفِ سِوَاءَ وَجَبَ عَيْنًا، كَالْفَاتِحَةِ وَالسُّورَةِ وَأَحْكَامِ الْعِبَادَاتِ الْعَيْنِيَّةِ، أَوْ كِفَايَةً، كَالْتَّفَقُهِ فِي الدِّينِ.

۲۹- دریافت اجرت برای آموزش تکالیف واجب، خواه واجب عینی باشد، مانند حمد و سوره و احکام عباداتی که وجوب عینی دارد، خواه واجب کفایی باشد، مانند کارشناسی در امور دین.

ب - المکروهات

ب - مکروهات

۱. الصَّرْفُ، وَ عُلِّلَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ بِأَنَّهُ لَا يَسْلُمُ فَاعِلُهُ مِنَ الرَّبَا.

۱- صرافی کردن و در روایت چنین استدلال شده است که انجام دهنده آن از ربا ایمن نیست.

۲. بَيْعُ الْأَكْفَانِ لِأَنَّهُ يَتَمَنَّى كَثْرَةَ الْمَوْتِ وَالْوَبَاءِ.

۲- کفن فروشی زیرا انجام دهنده آن خواستار افزایش مرگ و میر و بیماری های کشنده ای مانند وبا می باشد.

۳. احْتِكَارُ الطَّعَامِ وَ هُوَ حَبْسُهُ بِتَوَقُّعِ زِيَادَةِ السَّعْرِ الْأَقْوَى تَحْرِيمُهُ مَعَ اسْتِغْنَائِهِ عَنْهُ وَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ.

۳- احتکار مواد غذایی و آن نگهداری خوردنی ها به امید افزایش قیمت است و قول قوی تر، حرام بودن این عمل است به شرط آن که خود شخص از آن بی نیاز باشد و مردم به آن نیاز داشته باشند.

۴. الذَّبَا حَةُ لِإِفْضَائِهَا إِلَى قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ سَلْبِ الرَّحْمَةِ. وَ إِنَّمَا تُكْرَهُ إِذَا اتَّخَذَهَا حِرْفَةً وَ صَنَعَةً، لَا مُجَرَّدُ فِعْلِهَا، كَمَا لَوْ اِحْتِاجَ إِلَى صَرْفِ دِينَارٍ، أَوْ بَيْعِ كَفَنٍ، أَوْ ذَبْحِ شَاةٍ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.

۴ - ذبح حیوانات زیرابه سنگدلی و بی رحمی می انجامد. البته کراهت این عمل، تنها در صورتی است که شخص آن را حرفه و کار خود قرار دهد، نه آن که مجرد ذبح کردن مکروه باشد، همچنان که اگر محتاج تبدیل دیناری یا فروختن کفنی یا سربردن گوسفندی و مانند آن گردد، کراهت ندارد.

۵. النَّسَاجَةُ

۵ - نَسَاجِي

۶. الْحَاجَةُ مَعَ شَرْطِ الْأَجْرَةِ، لَا بِدُونِهَا، دَلٌّ عَلَيْهِ الْخَبَرُ.

۶ - حاجات اگر مشروط به اجرت باشد، نه بدون آن و روایتی نیز بر این حکم دلالت دارد.

۷. ضِرَابُ الْفَحْلِ بَأَنٍّ يُؤْجَرُهُ لِذَلِكَ مَعَ ضَبْطِهِ بِالْمَرَّةِ وَ الْمَرَّاتِ الْمُعَيَّنَةِ أَوْ بِالْمُدَّةِ؛ ۷ - جهانندن حیوانات نر بر مادگان به

این معنا که حیوان نر را جهت مقصود یادشده اجاره دهد و اجاره مزبور با تعیین یک یا چند نوبت، یا مدت مشخص، معین شده باشد

وَ لَا كَرَاهَةٌ فِي مَا يُدْفَعُ إِلَيْهِ عَلَى جِهَةِ الْكَرَامَةِ لِأَجْلِهِ.

ولی پولی که به عنوان انعام و سپاسگذاری از این کار به شخص داده می شود، کراهت ندارد.

۸. كَسْبُ الصَّبِيَّانِ الْمَجْهُولِ أَصْلُهُ

۸ - کاسبی کردن با پولی که بچه به دست می آورد و اصل آن مجهول است.

و المباح ما خلا عن وجه رجحان من الطرفين بأن لا يكون راجحاً و لا مرجوحاً، لتحقيق الإباحة بالمعنى الأخص

مکاسب مباح بالمعنی الاخص کارهایی هستند که نه از جهت انجام و نه از جهت ترک آن رجحانی ندارند. منظور این است که نه راجحند، نه مرجوح تا اباحه بالمعنی الاخص محقق شود.

اقسام التجارة

اقسام تجارت

ثم التجارة و هي نفس التَّكْسُبِ تنقسم بانقسام الأحكام الخمسة. فالواجب منها ما توقف تحصيل مؤنته على عياله الواجب النفقة عليه، و مطلق التجارة التي يَتِمُّ بها نظام النوع الإنساني، فإن ذلك من الواجبات الكفائية، و إن زاد على المؤنة.

اما تجارت، یعنی خود تکسب، بر اساس احکام پنج‌گانه به پنج قسم تقسیم می‌شود. تجارت واجب، کاری است که فراهم کردن مخارج خود و اشخاص واجب‌التفقه‌اش متوقف بر آن است و نیز هر تجارتی که نظم جامعه بشری وابسته به آن است؛ زیرا چنین تجارتی واجب کفایی است، حتی اگر درآمد حاصله، از مخارج شخص بیشتر باشد.

و المستحب ما يحصل به المستحب، و هو التوسعة على العيال، و نفع المؤمنين، و مطلق المحايج غير المضطرين. تجارت مستحب، تجارتی است که به سبب آن امر مستحبی حاصل شود و آن عبارت است از فراهم آوردن آسایش هر چه بیشتر اهل و عیال و منافع مؤمنین و نیز هر نیازی که به حد ضرورت نرسیده است.

و المباح ما يحصل به الزيادة في المال من غير الجهات الراجحة والمرجوة.

تجارت مباح، کاری است که باعث افزایش درآمد می‌شود، بدون آن که جهت رجحان یا مرجوح بودن در آن باشد.

و المكروه و الحرام التکسب بالأعيان المكروهة و المحرمة و قد تقدمت.

تجارت مکروه و حرام نیز کاسی کردن با چیزهایی است که مکروه و حرام شمرده شده‌اند، چنان که ذکر آنها گذشت.

البيع

بيع

البيع و المعاطاة

بيع و معاطات

هو أي عقد البيع الإيجاب و القبول الدالان على نقل الملك بعوض معلوم.

این عقد، یعنی عقد بیع، ایجاب و قبولی است که دلالت بر انتقال ملکیت در ازای عوض معلوم می‌نماید. فلا يكفي المعاطاة و هي إعطاء كل واحد من المتبايعين ما يُريده من المال عوضاً عما يأخذه من الآخر باتفاقهما على ذلك بغير العقد المخصوص، سواء في ذلك الجليل و الحقير، على المشهور بين أصحابنا، بل كاد يكون إجماعاً

بنابراین معاطات کفایت نمی‌کند. معاطات آن است که هر یک از خریدار و فروشنده، مالی را که می‌خواهد به عنوان عوض شیء دریافت‌شده از دیگری به او بدهد، با توافق طرف مقابل، بدون عقد بخصوصی به او بدهد. بنا بر نظر مشهور، بلکه نزدیک به اجماع فقهای امامیه، حکم مذکور هم در اشیای کوچک و هم در اشیای بزرگ جاری است.

حكم المعاطاة

حكم معاطات

يُباح بالمعاطاة التصرف من كل منهما فيما صار إليه من العوض،

به سبب معاطات، تصرف هر یک از دو طرف در عوضی که دریافت می‌دارد، مباح است،

و هل هي إباحة أم عقدٌ متزلزلٌ؟ ظاهرُ العبارة الأولى، لأنَّ الإباحةَ ظاهرةٌ فيها. و يجوز الرجوعُ فيها مع بقاء العين. لأنَّ ذلك لا يُنافي الإباحة.

اما آیا معاطات، اباحه است یا عقدی متزلزل؟ ظاهر عبارت قول به اباحه است؛ زیرا در آن از کلمه «اباحه» استفاده شده است. و در صورت بقای عین می‌توان رجوع کرد؛ زیرا این امر منافاتی با اباحه ندارد.

شرائط الصیغة

شرایط صیغه بیع

يُشترط وقوعهما أي الإيجاب و القبول بلفظ الماضي،

لازم است ایجاب و قبول به لفظ ماضی گفته شود،

«كَبِيعْتُ» مِنْ الْبَائِعِ وَ «اشْتَرَيْتُ» مِنَ الْمُشْتَرِي وَ «شَرَيْتُ» مِنْهُمَا، لِأَنَّهُ مُشْتَرَكٌ بَيْنَ الْبَيْعِ وَ الشَّرَاءِ

مانند: «بعت؛ فروختم» از طرف فروشنده و «اشتریت؛ خریدم» از طرف خریدار و «شریت» از طرف هر دو؛ زیرا لفظ اخیر مشترک بین فروش و خرید است

و يكفي الإشارة الدالة على الرضا على الوجه المعين مع العجز،

و در صورت ناتوانی از تکلم، اشاره‌ای که به روشنی دلالت بر رضایت نماید کافی است،

و لا يُشترط تقديم الإيجاب على القبول و إن كان تقديمه أحسن، أصله الصَّحَّة وَ ظُهُورُ كَوْنِهِ عَقْدًا؛ فَيَجِبُ الْوَفَاءُ بِهِ.

و تقدیم ایجاب بر قبول شرط نیست، اگر چه بهتر است؛ (ایجاب بر قبول مقدم باشد)، زیرا اصل، صحت معامله است و چنین توافقی نیز به حسب ظاهر عقد است، لذا باید به آن وفا کرد.

شرائط المتعاقدين

شرایط طرفین عقد

١. الكمال، بِرَفْعِ الْحَجَرِ الْجَامِعِ لِلْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ وَ الرُّشْدِ؛

١ - اهلیت که با برطرف شدن حجر ایجاد می‌شود و جامع بلوغ و عقل و رشد است.

٢. الاختيار، إِلَّا أَنْ يَرْضَى الْمُكْرَهَ بَعْدَ زَوَالِ إِكْرَاهِهِ لِأَنَّهُ بَالِغٌ رَشِيدٌ قَاصِدٌ إِلَى اللَّفْظِ دُونَ مَدْلُولِهِ، وَ إِنَّمَا مَنَعَ عَدَمُ الرِّضَا؛ فَإِذَا زَالَ الْمَانِعُ أَثَرَ الْعَقْدِ كَعَقْدِ الْفُضُولِيِّ.

٢ - اختیار؛ مگر آن که مُکَرَّه پس از رفع اکراه رضایت دهد، زیرا مُکَرَّه بالغ و رشید است و قصد انشای لفظ را دارد؛ نه مدلول آن را و مانع، فقط

عدم رضایت است؛ بنابراین وقتی مانع برطرف شود، این عقد تأثیر خود را خواهد داشت، مثل عقد فضولی

۳. القصد؛ فلو أوقعه الغافل أو النائم أو الهازل لغي و إن لحقته الإجازة، لِعَدَمِ الْقَصْدِ إِلَى اللَّفْظِ أَصْلًا، بِخِلَافِ الْمَكْرَه.

۳- قصد انشاء؛ بنابراین اگر فرد عاقل یا خواب یا کسی که قصد شوخی دارد عقدی را منعقد نماید، لغو است، حتی اگر اجازه بعدی نیز به آن ملحق شود، زیرا برخلاف عقد مکره، از اساس قصد لفظ عقد وجود ندارد.

الإكراه بحق

اکراه مشروع

اعلم أن بيع المکره إنما يقع موقوفاً مع وقوعه بغير حق؛ و من ثمَّ جاز بيعه في مواضع كثيرة

باید توجه داشت که بیع مکره تنها در صورتی که اکراه از روی حق نباشد متزلزل خواهد بود؛ از این رو بیع شخص مکره در موارد بسیاری نافذ است،

كمن إحييه الحاكم على بيع ماله لوفاء دينه و نفقة واجب النفقة

مانند کسی که قاضی او را مجبور می کند تا مالش را برای ادای دین یا پرداخت نفقه افراد واجب النفقه اش بفروشد

و بَيْعِ الْحَيَوَانِ إِذَا امْتَنَعَ مَالِكُهُ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ نَفَقَتِهِ

و نیز فروش حیوان در جایی که مالک حیوان از تأمین مخارج آن خودداری می نماید

و الطعام عند المَحْمَصَةِ يَشْتَرِيهِ خَائِفُ التَّلَفِ

و فروش طعام در ایام قحطی، وقتی که خریدار آن کسی باشد که از تلف شدن می ترسد

و الْمُحْتَكَرُ مع عدم وجود غيره و احتیاج الناس إليه و نحو ذلك.

و نیز اجبار محتکر، زمانی که شخص دیگری جز او وجود ندارد و مردم نیز به آنچه وی احتکار کرده است نیازمندند و مانند این نمونه ها.

بيع الفضولی

بيع فضولی

يُشْتَرَطُ فِي اللُّزُومِ الْمِلْكُ لِكُلِّ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي لِمَا يَنْقُلُهُ مِنَ الْعَوَضِ أَوْ إِجَازَةُ الْمَالِكِ؛ فَبِدُونِهِ يَقَعُ الْعَقْدُ مَوْقُوفاً عَلَى إِجَازَةِ الْمَالِكِ، لَا بَاطِلًا مِنْ أَصْلِهِ عَلَى أَشْهَرِ الْقَوْلَيْنِ.

شرط نفوذ عقد، مالکیت هر یک از فروشنده و خریدار نسبت به عوضی است که به طرف مقابل منتقل می کند یا این که مالک اجازه نماید. بنابراین

اگر مالکیت نباشد، نفوذ عقد بنا بر نظر مشهورتر از دو نظر موجود، متوقف بر اجازه مالک خواهد بود؛ نه آن که چنین عقدی از اساس باطل باشد.

الكشف و النقل

کشف و نقل

هو أي الإجازة اللاحقة من المالك كاشفة عن صحة العقد من حين وقوعه، لا ناقله له من حينها،

اجازه یعنی رضایتی که بعداً از طرف مالک صادر می‌شود، کاشف از صحت عقد از زمان عقد است؛ نه آن که ملکیت را از زمان صدور اجازه منتقل کند

و تظهر الفائدة في النماء، فإن جعلناها كاشفة فالنماء المنفصل المتخلل بين العقد و الإجازة الحاصل من المبيع للمشتري، و نماء الثمن المعين للبائع؛ و لو جعلناها ناقله فهما للمالك المجيز.

اثر این دو نظریه در نمات ظاهر می‌شود؛ بنابراین اگر اجازه را کاشف بدانیم، نمای منفصل حاصل در فاصله میان عقد و اجازه که از مبيع به دست آمده است، به مشتری تعلق دارد و نمای ثمن معین متعلق بعه بایع می‌باشد؛ اما اگر اجازه را ناقل بدانیم، این دو نما متعلق به مالکی است که اجازه می‌دهد.

ترتیب العقود في الفضولي

ترتیب عقود بر بیع فضولی

إِنْ تَرْتَبَتْ الْعُقُودُ عَلَى الثَّمَنِ أَوْ الْمُثْمَنِ أَوْ هُمَا وَ أَجَازَ الْجَمِيعَ صَحَّ

اگر قراردادهای متعددی بر روی ثمن یا مثن یا هر دوی آنها واقع شود و مالک، همه آنها را اجازه کند، تمام قراردادهای صحیح می‌باشند؛

وَ إِنْ أَجَازَ أَحَدَهَا، فَإِنْ كَانَ الْمُثْمَنَ صَحَّ فِي الْمُجَازِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْعُقُودِ

و اگر فقط یکی از آن دو را اجازه دهد، در صورتی که متعلق اجازه، عقد فضولی واقع بر مبيع باشد، عقد مورد اجازه و تمام عقود بعد از آن صحیح خواهند بود

أَوْ الثَّمَنَ صَحَّ وَ مَا قَبْلَهُ.

و در صورتی که عقد فضولی واقع بر ثمن را اجازه نماید، آن عقد و عقود پیش از آن صحیح خواهند بود.

كيفية الإجازة

چگونگی اجازه

لا يكفي في الإجازة السكوت عند العقد مع علمه به، أو عند عرضها عليه، لأنَّ السكوت أعمُّ من الرضا

در صورتی که مالک از فضولی بودن بودن معامله آگاه باشد، برای تحقق اجازه، سکوت کردن هنگام عقد یا هنگام ارائه پیشنهاد اجازه عقد به مالک، کافی نیست؛ زیرا سکوت اعم از رضایت می‌باشد.

وَ يَحْفِي «أَجَزْتُ» أَوْ «أَنْفَذْتُ» أَوْ «أَمْضَيْتُ» أَوْ «رَضَيْتُ» وَ شَبَّهُ: «الْتَزَمْتُ بِهِ».

و گفتن: «اجازه دادم» یا «تنفیذ کردم» یا «امضا نمودم» یا «رضایت دادم» و مانند آن مثل «به عقد متعهد هستم» کافی می‌باشد.

احکام الفضولی

احکام بیع فضولی

إِنْ لَمْ يُجْزِ الْمَالِكُ انْتِزَاعَهُ مِنَ الْمُشْتَرِي لِأَنَّهُ عَيْنُ مَالِهِ

اگر مالک عقد را اجازه نکند، مبیع را پس می‌گیرد، یا عین مال متعلق به مالک است.

و لو تصرف المشتري فيه بما له أجره كسكنى الدار و ركوب الدابة رجع بها عليه

و اگر مشتری در مبیع تصرفی نماید که برای آن اجرت در نظر گرفته می‌شود، مانند سکونت در خانه و سوار شدن مرکب، مالک برای دریافت اجرت می‌تواند به مشتری رجوع نماید.

و لو نما كان النماء لمالكه

و چنانچه در این مدت، عین مالی، منافی داشته باشد، به مالک تعلق دارد.

و المعتبر في القيمي قيمته يوم التلف إن كان التفاوت بسبب السوق، و بالأعلى إن كان بسبب زيادة عينية

اگر مبیع تلف شده قیمی باشد، قیمت روز تلف ملاک است، به شرط آن که تفاوت قیمت، ناشی از نوسانات بازار باشد؛ ولی اگر اختلاف قیمت در اثر زیاد شدن خود مال باشد، بالاترین قیمت (از زمان قبض تا تلف) معتبر است.

و يرجع المشتري على البائع بالثمن إن كان باقياً، عالماً كان أو جاهلاً

مشتری نیز در صورتی که عین ثمن باقی باشد، برای دریافت آن به بایع فضولی مراجعه می‌کند، خواه از فضولی بودن معامله آگاه باشد یا نباشد

و إن تلف قيل، و القائل به الأكثر، لا رجوع به مع العلم

اما اگر ثمن تلف شده باشد، نظر بیشتر فقها این است که مشتری با وجود علم حق رجوع به ثمن را ندارد.

و هو بعيد مع توقع الإجازة

اما نظر فوق در صورتی که مشتری امید دارد اجازه داده شود، بعید است

و يرجع المشتري على البائع بما اعتزم للمالك

مشتری برای دریافت کلیه خسارات پرداختی به مالک، حق رجوع به بایع فضولی را دارد.

بیع الملوک و غیر الملوک

بیع مال خود به همراه مال غیر

لو باع غير المملوك مع ملكه و لم يُجْزِ المالكُ صحَّ البيعُ في ملكه، و وَقَفَ في ما لا يملك على إجازة مالكه؛

اگر بایع، همراه با مال خود، مال متعلق به دیگری را به فروش رساند و مالک اصلی آن را اجازه نکند بیع نسبت به مبیعی که در ملکیت فروشنده است صحیح می‌باشد و نسبت به مالی که مالک آن نیست، متوقف بر اجازه مالک آن است

فإن أجاز صحَّ البيع و لا خيار؛ و إن ردَّ تخير المشتري مع جهله لتبعض الصفقة أو الشركة.

اگر آن را اجازه کند بیع صحیح است و خیاری وجود ندارد و اگر رد کند، مشتری در صورت جهل به این امر دارای اختیار تبعض صفقه یا اختیار شرکت خواهد بود.

فَإِنْ فُسِّخَ رَجَعَ كُلُّ مَالٍ إِلَى مَالِكِهِ

در صورتی که مشتری اختیار خود را اعمال کند و عقد را فسخ کند، هر مالی به مالک آن بازمی گردد

وَ إِنْ رَضِيَ صَحَّ الْبَيْعُ فِي الْمَمْلُوكِ لِلْبَائِعِ بِحِصَّتِهِ مِنَ الثَّمَنِ

و اگر راضی به چنین عقدی باشد، بیع نسبت به مقداری که متعلق به بایع است در برابر حصه‌ای از ثمن که در برابر آن قرار می گیرد است

وَ يُعْلَمُ مَقْدَارُ الْحَصَةِ بَعْدَ تَقْوِيمِهِمَا جَمِيعاً، ثُمَّ تَقْوِيمِ أَحَدِهِمَا مُنْفَرِداً

و برای تعیین حصه مزبور، ابتدا هر دو مال با هم و پس از آن هر کدام به تنهایی قیمت گذاری می شوند.

بَيْعُ مَا يُمْلِكُ وَ مَا لَا يُمْلِكُ

بیع مال قابل تملک همراه با مال غیرقابل تملک

لَوْ بَاعَ مَا يُمْلِكُ وَ مَا لَا يُمْلِكُ كَالْخَنزِيرِ مَعَ الشَّاةِ فَإِنَّهُ يَصِحُّ فِي الْمَمْلُوكِ بِنِسْبَةِ قِيَمَتِهِ إِلَى مَجْمُوعِ الْقِيَمَتَيْنِ مِنَ الثَّمَنِ وَ يُقَوَّمُ الْخَنزِيرُ عِنْدَ مُسْتَحْلِيهِ.

حکم موردی که فروشنده، مال قابل تملک و غیرقابل تملکی مانند خوک و گوسفند را بفروشد نیز همین طور است و بیع در مورد مال قابل تملک به نسبت به قیمت آن به مجموع دو قیمت از ثمن معامله صحیح می باشد و خوک نیز از نظر کسانی که آن را حلال می دانند (یعنی کفار) قیمت گذاری می شود.

أُولِيَاءُ الْعَقْدِ

اولیای عقد

كَمَا يَصِحُّ الْعَقْدُ مِنَ الْمَالِكِ يَصِحُّ مِنَ الْقَائِمِ مَقَامَهُ وَ هُمْ سِتَّةٌ

همان طور که عقد مالک صحیح است، عقد قائم مقام های او نیز صحیح است که عبارت از شش گروه زیر می باشند:

۱. الأب؛

۱ - پدر؛

۲. الجدُّ له و إن علا؛

۲ - جد پدری هر قدر بالا رود؛

۳. الوصی من أحدهما على الطفل و المجنون الأصلی و من طراً جنونه قبل البلوغ؛

۳- وصی تعیین شده از طرف پدر یا جد پدری بر طفل و مجنون اصلی و کسی که پیش از بلوغ دچار جنون گردیده است؛

۴. الوکیل عن المالك و من له الولاية حیث يجوز له التوكیل؛

۴- وکیل مالک یا فردی که دارای ولایت است به شرط آن که حق تعیین وکیل را داشته باشد؛

۵. الحاكم الشرعی حیث تُفقد الأربعة؛

۵- حاکم شرع در صورتی که چهار گروه فوق نباشند؛

۶. أمینه و هو منصوبه لذلك أو ما هو أعم منه

۶- امین حاکم که از سوی وی برای این منظور، یا اعم از آن نصب شده است.

المُقاصَّة

تقاص

يُحكم الحاكم المُقاصُّ، و هو من يكون له على غيره مالٌ فيجذُّه أو لا يدفعه إليه مع وجوبه

کسی که حق تقاص دارد، به منزله حاکم می باشد و او فردی است که مالی در دست دیگری دارد، ولی بدهکار یا آن را انکار می کند، یا با آن که لازم است پرداخت شود، از تأدیه آن به طلبکار خودداری می کند
فله الاستقلال بأخذه من ماله قهراً من جنس حقه إن وجدته، و إلا فمن غيره بالقيمة

در نتیجه او مستقلاً و به زور می تواند کالایی را که از جنس حق خودش است از اموال مدیون بردارد، به شرطی که چنین مالی را بیابد؛ در غیر این صورت می تواند معادل قیمت آن را از اموال وی بردارد.

و لا يُشترط إذن الحاكم و إن أمكن لوجوده و وجود البيّنة المقبولة عنده في الأشهر.

بنا بر قول اشهر، برای تقاص کردن اجازه حاکم لازم نیست، حتی اگر دسترسی به حاکم به دلیل بودن او و نیز وجود بیّنه مورد قبول وی ممکن باشد.

و لو تَعَدَّرَ الأخذُ بزيادةٍ جاز، فتكونُ في يده أمانةٌ في قولٍ إلى أن يتمكّن من ردّها، فيجب على الفور. و لو تَوَقَّفَ أخذُ الحقِّ على نَقْبِ جدارٍ أو كَسْرِ قُفْلٍ جاز و لا ضَمَانٌ على الظاهر.

اگر برداشتن مال خود، جز به همراه مالی بیشتر از آنچه که حق دارد ممکن نباشد، تقاص جایز است. البته بنابر قولی، مقدار بیشتر، تا زمانی که بتواند آن را برگرداند، در دست او امانت است و هرگاه توانست، باید فوراً آن را برگرداند. چنانچه أخذ حق، متوقف بر سوراخ کردن دیوار یا شکستن قفلی باشد، این کار جایز است و به حسب ظاهر ضمانی وجود ندارد.

و يُعتبر في المأخوذ كونه زائداً على المستثنى في قضاء الدين.

مالی که به عنوان تقاص برداشته می شود، باید از مستثنیات دین نباشد.

و او تَلَف من المأخوذ شيء قبل تملكه بالقيمة أم بالمثل.

اگر از مالی که به عنوان تقاص برداشته شده است، پیش از تملک آن چی تلف گردد، در این که آیا تقاص کننده ضامن ایت یا خیر، دو نظر وجود دارد.

ويكفي في التملك النية، سواء كان القيمة أم بالمثل.

برای تملک تقاص کننده، خواه به قیمت تقاص کرده باشد، یا مثل، نیت کافی است.

و في جواز المقاصّة من الوديعة قولان، و المروئ العدم، و حُمل على الكراهة.

در این که آیا می‌توان از مالی که امانت گذاشته شده است تقاص نمود یا نه، دو نظر وجود دارد، بر طبق روایت، چنین کاری جایز نیست؛ ولی این حکم بر کراهت حمل شده است.

و في جواز مقاصّة الغائب من غير المطالبته وجهان، أجودهما العدم، إلّا مع طولها بحيث يُؤدّي إلى الضرر، و لو أمكن الرجوع هنا إلى الحاكم فالأقوى توقّفه عليه.

همچنین در امکان تقاص از مال غایب بدون آن که تأدیة دین را مطالبه کن دو نظر است که نظر مناسب‌تر، عدم جواز چنین تقاصی می‌باشد. مگر این که غیبت مدیون آن قدر طول بکشد که موجب ضرر شود. در چنین فرضی اگر امکان رجوع به حاکم وجود داشته باشد، قول قوی‌تر توقف تقاص بر مراجعه به حاکم است.

تولّي طرفي العقد

به عهده گرفتن دو طرف عقد

يجوز للجميع أي جميع من له الولاية تولّي طرفي العقد إلا الوكيل و المقاصّ، و لو استأذن الوكيل جاز

همه اشخاص فوق، یعنی تمام کسانی که دارای ولایت هستند، می‌توانند به جای هر دو طرف عقد قرار گیرند، مگر وکیل و تقاص کننده، اما اگر وکیل کسب اجازه کند، می‌تواند نقش هر دو طرف عقد را ایفا نماید.

شرائط العوضين

شرایط عوضین معامله

۱ - كون المبيع ممّا يملك؛ فلا يصح بيع الحرّ و ما لا نفع فيه غالباً

۱ - مبيع باید قابل تملک باشد؛ بنابراین فروختن انسان آزاد و چیزهایی که غالباً نفعی ندارند صحیح نیست

كالحشرات، إذ لا نفع فيها يُقابَل بالمال، و فضلات الإنسان و إن كانت طاهرة؛ إلّا لبن المرأة، و لا المُباحات قبل الحيازة، و لا الأرض المفتوحة عتوة أى قهراً، إلّا تبعاً لآثار المتصرّف.

مانند بیع حشرات؛ زیرا نفعی که در برابر آنها مالی پرداخت شود ندارند. و نیز بیع زواید بدن آدمی، اگر چه پاک باشد، مگر شیر زن، و بیع مباحات قبل از حیا زت؛ و نیز بیع زمین «مفتوح عنوة»، یعنی زمینی که به قهر و غلبه فتح شده باشد، مگر به تبع اثری که تصرف کننده از آن بر جای گذاشته است.

۲ - أن یكونَ مقدوراً علی تسلیمه؛ فلو باعَ الحَمَامَ الطائرَ أو غیره من الطیورِ المملوكة لم یصحَّ إلا أن تَقْضَى بَعْدَهُ فیصحُّ.

۲ - مبیع باید قابل تسلیم باشد؛ بنابراین اگر کبوتر یا پرندگان دیگری که به ملکیت درمی آیند، در هوا بفروشد، صحیح نیست، مگر این که به طور معمول آن کبوتر باز گردد که در این صورت فروش آن درست خواهد بود.

۳ - أن یكونَ طِلقاءً، فلا یصحُّ بیعُ الوقف العامِّ مطلقاً

۳ - مبیع باید «طلق» باشد؛ بنابراین مالی را که وقف عام است به هیچ وجه نمی توان فروخت

و لو أدی بقاؤه إلی خرابه لِخُلفِ بینِ أربابه فی الوقف المحصور، فالمشهورُ الجواز.

اگر در وقف خاص، بین موقوف علیهم به گونه ای اختلاف شود که باقی ماندن وقف به خرابی آن منجر گردد، نظر مشهور جواز بیع چنین وقفی است.

۴ - عِلْمُ الثمنِ قَدراً و جنساً و وصفاً؛ فلا یصحُّ البیعُ بحکم أحدِ المتعاقدين أو أجنبیٍّ، و لا بثمنٍ مجهولٍ القدر و إن شوهِدَ، لِبَقَاءِ الْجَهَالَةِ وَ ثُبُوتِ الْغَرَرِ الْمُنْفِیِّ مَعَهَا و لا مجهولِ الصفة و لا مجهولِ الجنس و إن عِلْمُ قدره، لِتَحَقُّقِ الْجَهَالَةِ فی الجميع.

۴ - آگاهی از مقدار و جنس و خصوصیات ثمن؛ بنابراین بیعی که اختیار تعیین ثمن آن به یکی از طرفین قرارداد یا شخص ثالثی داده شده باشد و نیز بیع مال در برابر ثمنی که مقدار آن مجهول است، حتی اگر مشاهده شده باشد، صحیح نیست، زیرا جهل به ثمن همچنان باقی است و غرری که معامله با آن نفی شده است وجود دارد و نیز معامله در برابر ثمنی که وصف و یا جنس آن مجهول است، اگر چه مقدار آن معلوم باشد باطل است؛ زیرا در تمامی این حالات جهل وجود دارد، زیرا در تمامی این حالات جهل وجود دارد.

فلو باعَ کذلک کان فاسداً و إن اتَّصل به القبض؛ و لا یكونُ کالمعاطاة، لأنَّ شرطها اجتماع شرائط صحة البیع سوی العقد الخاص

بنابراین اگر با وجود چنین جهلی اقدام به فروش کند، عقد فاسد است، هر چند قبض نیز حاصل شده باشد و حکم معاطات را نیز ندارد؛ زیرا شرط صحّت معاطات، فراهم بودن تمام شرایط صحّت بیع، به جز صیغه مخصوص است.

المقبوضُ بالعقد الفاسد

ضمان مقبوض به عقد فاسد

إن قبضَ المشتري المبیع و الحالُ هذه کان مضموناً علیه؛ لأنَّ کُلَّ عقدٍ یُضمّنُ بصحیحه یُضمّنُ بفاسده، و بالعکس

اگر مشتری، مبیع را در مقابل ثمن مجهول قبض نماید، ضامن آن می باشد؛ زیرا هر عقدی که صحیحش ضمان آور است، فاسد آن نیز موجب ضمان است و برعکس (هر عقدی که فاسدش ضمان آور است، صحیح آن نیز موجب ضمان است)

و یضمّنه إن تلفَ بقیمةِ یومِ التلف علی الأقوی.

اما اگر مبیع تلف شده باشد، بنا بر قول قوی تر ضامن قیمت آن در زمان تلف است.

۵ - إذا كان العوضان من المكيل أو الموزون أو المعدود لأبد من اعتبارهما بالمعتاد من الكيل أو الوزن أو العدد

۵ - اگر مبیع و ثمن از اموال مکیل یا موزون یا معدود باشد، باید برای اندازه گیری آنها از پیمانه، وزنه و شماره متعارف کمک گرفت

فَلَا يَكْفِي الْمِثَالُ الْمَجْهُولُ وَ إِن تَرَضِيَ بِهِ وَ لَا الْوَزْنَ الْمَجْهُولُ كَالْإِعْتِمَادِ عَلَى صَخْرَةٍ مُعَيَّنَةٍ وَ إِن عَرَفَا قَدْرَهَا تَحْمِينًا وَ لَا الْعَدْدُ الْمَجْهُولُ لِلْعَرَرِ الْمُنْهِي عَنْهُ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ

بنابراین پیمانه‌ای که مجهول است، حتی اگر طرفین عقد به آن راضی باشند، نمی‌کند و وزنه‌ای که مجهول است، مانند اعتماد به پاره‌سنگی معین، حتی اگر وزن را بدانند، و نیز شماره مجهول کافی نیست، زیرا در تمام این موارد غیری که شارع آن را نهی کرده است، وجود دارد.

كفاية المشاهدة

كفايت مشاهده کردن

يكفي المشاهدة عن الوصف و لو غاب وقت الابتياح، بشرط أن يكون ممّا لا يتغيّر عادةً كالأرض و الأواني و الحديد و النحاس أو لا تمضي مدة يتغيّر فيها عادةً

مشاهده از توصیف کفایت می‌کند، حتی اگر مورد معامله در زمان قرارداد حاضر نباشد، به شرط آنکه از اموالی باشد که معمولاً تغییر پیدا نمی‌کند، مانند زمین و ظروف و آهن و مس و یا مدت‌زمانی که معمولاً در طی آن تغییراتی در مال پدید می‌آید سپری نشده باشد.

فإن ظهر المخالفة تخير المغبون.

حال چنانچه پس از مشاهده، خلاف آن آشکار شود طرف زیان‌دیده حق فسخ دارد.

و لو اختلفا في التغير فدم قول المشتري مع يمينه

اگر پس از وقوع معامله، طرفین آن در تغییر و عدم تغییر مبیع اختلاف پیدا کنند، قول مشتری به ضمیمه سوگند او مقدم می‌شود.

آداب البيع

آداب بيع

۱ - التَّقَهُ فِيمَا يَتَوَلَّاهُ مِنَ التَّكْسِبِ لِيَعْرِفَ صَحِيحَ الْعَقْدِ مِنْ فَاسِدِهِ وَ يَسْلَمَ مِنَ الرِّبَا وَيَكْفِيَ التَّقْلِيدُ

۱ - آموختن احکام و اطلاع دقیق از کسب و تجارتی که عهده‌دار آن می‌شود تا عقد صحیح را از باطل بازشناسد و تقلید کفایت می‌کند و اجتهاد لازم نیست.

۲ - التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْمُعَامِلِينَ فِي الْإِنْصَافِ فَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُمَاسِكِ وَ غَيْرِهِ وَ لَا بَيْنَ الشَّرِيفِ وَ الْحَقِيرِ نَعَمْ لَوْ فَاتَتْ بَيْنَهُمْ سَبَبٌ فَضِيلَةٌ وَ دَيْنٌ فَلَا بَأْسَ

۲ - انصاف را با تمام معامله‌کنندگان یکسان مراعات نماید و میان کسی که چانه می‌زند، یا کسی که این گونه نیست و نیز میان فرد متشخص با فردی که از طبقات پایین است، تفاوت نگذارد. بله، اگر بر اساس برخورداری از فضیلت و تدبیر میان ایشان فرق بگذارد، ایراد ندارد.

۳ - إِقَالَةُ النَّامِ إِذَا تَفَرَّقَا مِنَ الْمَجْلِسِ أَوْ شَرْطًا عَدَمُ الْخِيَارِ

۳ - اقاله کردن قرارداد با کسی که از انجام آن پشیمان شده است، و درخواست به هم زدن معامله را دارد در جایی که بایع و مشتری از مجلس عقد متفرق شده یا عدم خیار را شرط کرده باشند.

فَلَوْ كَانَ لِلْمُشْتَرِي خِيَارٌ فَسَخَ بِهِ وَلَمْ يَكُنْ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا.

چرا که اگر مشتری حق خیار داشته باشد، می‌تواند با اعمال خیار، معامله را فسخ کند و دیگر نیازی به اقاله ندارد.

و هل تُشْرَعُ الإِقَالَةُ فِي زَمَنِ الْخِيَارِ؟ الْأَقْرَبُ نَعَمْ، وَ لَا يَكَادُ يَتَحَقَّقُ الْفَائِدَةُ إِلَّا إِذَا قُلْنَا هِيَ بَيْعٌ

اما آیا اقاله در زمان خیار نیز وجود دارد یا خیر؟ پاسخ درست‌تر این است که آری، البته فایده‌ای نیز مترتب نیست مگر آن که بگوییم اقاله نیز بیع است

۴ - عَدَمُ تَرْبِيَنِ الْمَتَاعِ لِيَرُغَبَ فِيهِ الْجَاهِلُ مَعَ عَدَمِ غَايَةِ أُخْرَى لِلزَّيْنَةِ

۴ - بایع کالای خود را برای جلب مشتری ناآگاه آراسته نگرداند

أَمَّا تَرْبِيْنُهُ لِغَايَةِ أُخْرَى كَمَا لَوْ كَانَتْ الزَّيْنَةُ مَطْلُوبَةً عَادَةً فَلَا بَأْسَ

و هدف دیگری نیز برای این کار در بین نباشد، اما اگر آراستن کالا به منظور دیگری انجام پذیرد، مانند اینکه چنین اقدامی در عرف مطلوب باشد، ایرادی ندارد.

۵ - ذَكَرُ الْعَيْبِ الْمَوْجُودِ فِي مَتَاعِهِ إِنْ كَانَ فَيْعٍ عَيْبٌ ظَاهِرًا كَانَ أَمْ خَفِيًّا

۵ - اگر کالا عیبی دارد بایع آن را برای مشتری بیان کند خواه عیب ظاهری باشد یا باطنی

۶ - تَرْكُ الْحَلْفِ عَلَى الْبَيْعِ وَ الشِّرَاءِ

۶ - سوگند نخوردن برای فروختن و خریدن

۷ - الْمَسَامَحَةُ فِيهِمَا وَ خُصُوصًا فِي شِرَاءِ آلَاتِ الطَّاعَاتِ فَإِنَّ ذَلِكَ مُوجِبٌ لِلتَّبَرُّكِ وَ الزِّيَادَةِ

۷ - آسان گرفتن در خرید و فروش به ویژه درباره امور که مربوط به اطاعت پروردگار است، زیرا این عمل موجب برکت و فزونی مال است.

۸ - تَكْبِيرُ الْمُشْتَرِي ثَلَاثًا وَ تَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ بَعْدَ الشِّرَاءِ

۸ - مشتری بعد از خریدن کالا، سه مرتبه تکبیر بگوید و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری سازد.

۹ - أَنْ يَقْبِضَ نَاقِصًا وَ يَدْفَعُ رَاجِحًا نَقْصَانًا وَ رَجَحَانًا لَا يُوْدِي إِلَى الْجَهَالَةِ

۹ - قبول کردن مورد معامله در جایی که نقصی دارد و بازگرداندنش در جایی که اضافه‌ای دارد، به شرط آن که نقصان و اضافه موجب جهالت

نشود

۱۰ - أَنْ لَا يَمْدَحَ أَحَدُهُمَا سَلْعَتَهُ وَ لَا يَذُمَّ سَلْعَةَ صَاحِبِهِ،

۱۰ - هیچ یک از طرفین قرارداد، از کالای خود تعریف نکند و بدی کالای طرف مقابل را ذکر ننماید.

و لو ذَمَّ سَلْعَةً نَفْسِهِ بِمَا لَا يَشْتَمِلُ عَلَى الْكَذِبِ فَلَا بَأْسَ

اما اگر کالای خود را به نحوی که دروغ نباشد، نکوهش کند ایرادی ندارد

۱۱ - تَرَكَ الرِّبْحَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَعَ الْحَاجَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ نَفَقَةً يَوْمَ لَهُ وَلِإِيَالِهِ مَوَزَّةٌ عَلَى الْعَامِلِينَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۱۱ - از مشتریان مومن سود نگیرد مگر آن که بایع به سود نیاز داشته باشد که در این صورت به اندازه خرجی یک روز خود و خانواده اش از مشتریان سود بگیرد در حالی که آن خرجی را بین مشتریان خود در آن روز تقسیم کند و از آنان بگیرد.

۱۲ - تَرَكَ الرِّبْحَ عَلَى الْمَوْعُودِ بِالْإِحْسَانِ

۱۲ - از کسی که به او وعده احسان داده است، سود دریافت نکند

۱۳ - تَرَكَ السَّبْقَ إِلَى السُّوقِ وَ التَّأَخَّرَ فِيهِ.

۱۳ - زودتر از دیگران به بازار نرود و دیرتر از دیگران باز نگردد

۱۴ - تَرَكَ مُعَامَلَةً

۱۴ - معامله نکردن (با اشخاص ذیل):

الف - الْأَذْنِيْنَ وَ أَيْ مَنْ لَا يَسْرُهُ الْإِحْسَانُ وَ لَا تَسْوُوهُ الْإِسَاءَةُ أَوْ مَنْ لَا يُبَالِي بِمَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ

الف - با اشخاص فرومایه و منظور کسی است که نیکی کردن به او موجب شادی اش و بد کردن به او باعث ناراحتی اش نمی گردد، یا کسی است که از اینکه چه می گوید، یا چه چیزی درباره او گفته می شود باکی ندارد

ب - الْمَحَارِفِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يُبَارِكُ لَهُمْ فِي كَسْبِهِمْ

ب - و نیز با اشخاصی که از برکت به دور هستند و کسب آن ها بابرکت نیست

ج - وَ ذُو الشُّبْهِةِ فِي الْمَالِ كَالظَّلْمَةِ لِسَرَيَانِ شُبْهِهِمْ إِلَى مَالِهِ

ج - و همچنین با افرادی که اموال شان شبهه ناک است، مانند افراد ستمپیشه، زیرا شبهه اموال شان به اموال او نیز سرایت می کند.

۱۵ - تَرَكَ التَّعَرُّضَ لِلْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنَ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ حَدَرًا مِنَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ الْمُؤَدِّيَيْنِ إِلَى الْمُحَرَّمَ

۱۵ - در صورتی که پیمانانه کردن یا وزن کردن را نیکو نمی داند، عهده دار آن نشود نشود تا از زیادی و نقصان که به حرام منجر می شود پرهیز کرده باشد.

۱۶ - تَرَكَ الزِّيَادَةَ فِي السِّلْعَةِ وَفَتَ النَّدَاءَ عَلَيْهَا مِنَ الدَّلَالِ بَلْ يَصْبِرُ حَتَّى يَسْكُتَ ثُمَّ يَرْبِدُ

۱۶ - مشتری هنگام فریاد زدن دلال، بر قیمت کالا نیفزاید بلکه مشتری صبر کند تا دلال ساکت شود و سپس اگر خواست قیمت را زیاد کند.

۱۷ - تَرَكَ السُّوْمَ وَ هُوَ الْإِشْتِغَالُ بِالتَّجَارَةِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ

۱۷ - سَوْمٌ، یعنی اشتغال به تجارت را در فاصله طلوع فجر تا طلوع خورشید ترک کند

لَأَنَّهُ وَقْتُ الدَّعَاءِ وَ مَسْأَلَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَا وَقْتُ تِجَارَةٍ

به دلیل اینکه زمان یادشده، وقت دعا و راز و نیاز با خداست؛ نه هنگام تجارت کردن.

۱۸ - ترک دخول المؤمن فی سَوْمِ أَخِيهِ المؤمن بیعاً و شراءاً بعد التراضي أو قُرْبِهِ؛

۱۸ - مؤمن در خرید و فروش بردار مؤمنش پس از آن که طرفین به معامله رضایت داده‌اند، یا در شرف رضایت دادن هستند داخل نشود و لا کراهة فیما یكون فی الدلالة.

و وارد شدن در معامله‌ای که دلال در دلالی است کراهت ندارد

و لا کراهیة فی ترک الملتزم منه لِأَنَّهُ قَضَاءُ حَاجَةٍ لِأَخِيهِ وَرُبَّمَا اسْتُجِيبَتْ إِبَابَتُهُ لَوْ كَانَ مُؤْمِنًا

و ترک معامله توسط کسی که این کار از او درخواست شده است نیز مکروه نیست، زیرا این عمل، تأمین نیاز برادر مؤمن است و چه بسا در موردی که درخواست کننده مؤمن است، این کار مستحب باشد.

۱۹ - تَرَكَ تَوَكُّلَ حَاضِرٍ لِبَادٍ وَ هُوَ الْغَرِيبُ الْجَالِبُ لِلْبَادِ

۱۹ - شهرنشین، وکالت بادیه‌نشین را که بیگانه است و به شهر آمده است نپذیرد.

۲۰ - تَرَكَ التَّلَقِّيَ لِلرُّغْبَانِ وَ هُوَ الْخُرُوجُ إِلَى الرَّحْبِ الْقَاصِدِ إِلَى بَلَدٍ لِلْبَيْعِ عَلَيْهِمْ أَوْ الشِّرَاءِ مِنْهُمْ وَ حَدُّهُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخَ فَمَا دُونَ

۲۰ - به پیشواز قافله‌ها نرود، یعنی برای فروش جنس یا خرید کالا از قافله‌ای که به طرف شهر می‌آید، از شهر خارج نشود و محدوده آن چهار فرسنگ و کمتر از آن است.

وَ إِنَّمَا يَكْرَهُ إِذَا قَصَدَ الْخُرُوجَ لِأَجْلِهِ وَ مَعَ جَهْلِ الْبَائِعِ أَوْ الْمُشْتَرِي الْقَادِمِ بِالسَّعْرِ فِي الْبَلَدِ فَلَوْ عَلِمَ بِهِ لَمْ يُكْرَهْ

البته این کراهت، تنها زمانی است که به قصد پیشواز قافله از شهر خارج گردد؛ به شرط آن که فروشنده یا خریداری که به طرف شهر می‌آید، از قیمت کالا در شهر آگاه نباشد؛ اما اگر از قیمت مطلع باشد کراهت ندارد.

و ترک شراءٍ ما يُتَلَقَّى و لا خيارَ للبائع و المشتري إلا مع الغبن

همچنین، چنین کالایی را خریداری نکند؛ و جز در صورت غبن هیچ یک از بایع و مشتری خيار فسخ ندارند.

۲۱ - تَرَكَ الْحُكْرَةَ وَ هُوَ جَمْعُ الطَّعَامِ وَ حَبْسَهُ يَتَرَبَّصُّ بِهِ الْعَلَاءُ وَ الْأَقْوَى تُحْرِمُهُ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ

۲۱ - احتکار نکردن مراد از احتکار، جمع‌آوری و نگهداری طعام به امید افزایش قیمت است. قول قوی‌تر، حرمت این عمل در صورت نیازمندی مردم به آن طعام است

و إنما تثبت الحُكْرَةُ فِي الْحَنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ السَّمْنِ وَ الزَّيْتِ وَ الْمِلْحِ.

احتکار تنها در این موارد صادق است: گندم، جو، خرما، کشمش، روغن زیتون و نمک.

و لو لم يوجد غيرُه وجب البيع و يُسَعَّرُ

اما اگر غیر از او کسی نباشد، فروش این اموال الزامی است و اگر محکوم بخواهد در تعیین نرخ اجحاف کند، کالای او قیمت‌گذاری شود

۲۲ - ترک الربا فی المعدود علی الاقوی، و کذا فی النسیئة فی الربوی مع اختلاف الجنس

۲۲ - ربا نگرفتن در اموال شمردنی، بنا بر قول قوی‌تر؛ همچنین ترک ربا در بیع به صورت نسیه و به شرط اختلاف جنس

۲۳ - تَرَكَ نِسْبَةَ الرَّبْحِ وَ الْوَضِيعَةَ إِلَى رَأْسِ الْمَالِ بِأَنْ يَقُولَ بِعْتُكَ بِمِائَةٍ وَ رُبْحُ الْمِائَةِ عَشْرَةٌ أَوْ وَضَعْتُهَا لِلنَّهْيِ عَنْهُ وَ لِأَنَّهُ بِصُورَةِ الرَّبَا

۲۳ - سود و زیان با اصل مال (سرمایه) سنجیده نشود به این شکل که بگوید: «این کالا را در برابر یک صد درهم به تو فروختم و سود یک صد درهم، ده درهم است - یا زیان آن ده درهم است»؛ زیرا از چنین معامله ای نهی شده است و نیز به دلیل این که شکل ربا را دارد»

۲۴ - تَرَكَ بَيْعَ مَا لَا يُقْبَضُ مِمَّا يَكَالُ أَوْ يوزَن

۲۴ - نفروختن کالای پیمانه‌ای یا وزن کردنی در صورتی که قبض نشده است.

بیع الثمار

بیع میوه‌جات

لا يجوز بيع الثمرة قبل ظهورها عاماً و لا أزيدَ على الأصحَّ

فروش میوه یک سال درخت، و بنا بر قول صحیح بیش از آن مدت، قبل از آن که ظاهر شود جایز نیست.

و يجوز بيعها بعد بدو صلاحها.

فروش میوه بعد از آن که سلامت مشخص شود، جایز است

✓ بدو صلاح عبارت است از سرخ شدن یا زرد شدن خرما و در میوه‌های دیگر بسته شدن آن است اگر چه در پوسته باشد.

و في جوازِهِ قبلَهُ بعدَ الظهور خلافٌ؛ أقربُهُ الكراهة

ولی در این که آیا می‌توان قبل از این زمان و پس از ظهور فروخت یا نه، اختلاف است که قول درست‌تر، کراهت چنین بیعی است.

و يجوز بيع الخضر بعد انعقادها و إن لم يتنأه عظمها لقطعة و لقطات معينة؛ كما يجوز شراء الثمرة الظاهرة و ما يتجدد في تلك السنة و في غيرها

فروختن سبزیجات پس از سبز شدن، به تعداد یک یا چند بار چیدن، جایز است؛ چنان که خریداری میوه‌ای که آشکار گردیده، همراه با میوه‌ای که در آن سال و سال‌های دیگر پدید می‌آید جایز می‌باشد

بیع الثمرة بجنسها

بیع میوه به میوه هم جنس آن

لا يجوز بيع الثمرة بجنسها أي نوعها الخاص كالعنب بالعنب على أصولها

فروختن میوه به هم جنس آن میوه، یعنی همان نوع خاص از میوه، مانند فروختن انگور به انگور در حالی که بر روی درخت است جایز نمی باشد،

أَمَّا بَعْدَ جَمْعِهَا فَيَصِحُّ مَعَ التَّسَاوِي نَخْلًا كَانَ أَوْ غَيْرِهِ

اما پس از چیدن و جمع آوری میوه، به شرط مساوی بودن، صحیح است، خواه درخت خرما باشد یا غیر آن.

و لَا بَيْعَ السُّنْبُلِ بِحَبِّ مَنْهُ أَوْ مِنْ غَيْرِهِ مِنْ جِنْسِهِ

فروش خوشه به ازای دانه ای از همان خوشه، یا از خوشه ای دیگر که همجنس با آن است، صحیح نیست.

حق المارة

حق عابران (ماره)

يجوز الأكل مما يُمرُّ به من ثمر الفواكه و الزرع بشرط عدم القصد و عدم الإفساد.

خوردن چیزهایی از قبیل میوه‌ها و زراعت که از کنار آنها عبور می‌شود، به شرط آن که از روی قصد از کنارشان عبور نشده و افسادی نیز صورت نگیرد، جایز است.

و لا يجوز أن يحمل، و تركه بالكليّة أولى،

جایز نیست که با خود بردارد، و اگر اصلاً آن میوه‌ها را رها کند بهتر است.

بيع الصِّرف

بيع صرف

هو بيع الأثمان و هي الذهب و الفضة بمتلها.

بيع صرف، بيع اثمان یعنی طلا و نقره به یکدیگر است.

و يُشْتَرَطُ فِيهِ التَّقَابُضُ فِي الْمَجْلِسِ الَّذِي وَقَعَ فِيهِ الْعَقْدُ

و در این بیع علاوه بر شرایط لازم در سایر خرید و فروش‌ها شرط است که قبض و اقباض ثمن و مثن در مجلس عقد صورت گیرد

أَوْ اصْطَحَابُهُمَا فِي الْمَشْيِ عُرْفًا وَ إِنْ فَارَقَا إِلَى الْقَبْضِ

و یا تا هنگام قبض، در هنگام راه رفتن به شکل متعارف از هم جدا نشوند و کنار یکدیگر باشند.

أَوْ رِضَاهُ أَيْ رِضَا الْمُشْتَرِي بِمَا فِي ذِمَّتِهِ أَيْ ذِمَّةَ الْمَدْيُونِ الَّذِي هُوَ الْبَائِعُ قَبْضًا بِوَكَالَتِهِ إِيَّاهُ فِي الْقَبْضِ لِمَا فِي ذِمَّتِهِ

یا این که مشتری رضایت بدهد به این که آن چه بر ذمه دیگری یعنی بایع مدیون است، به استناد وکالتی که او در قبض مافی الذمه به بایع می‌دهد،

قبض شده محسوب گردد

وَ ذَلِكَ فِيمَا إِذَا أُشْتَرِيَ مَنْ لَهُ فِي ذِمَّتِهِ نَقْدٌ بِمَا فِي ذِمَّتِهِ نَقْدًا آخَرَ

و این رضایت، در صورتی است که مشتری کسی باشد که بر ذمه بایع طلا یا نقره‌ای دارد، سپس در برابر آنچه که از بایع طلبکار است، طلا یا نقره دیگری را از او خریداری می‌کند.

و لو قُبِضَ الْبَعْضُ صَحَّ فِيهِ وَ بَطَلَ فِي الْبَاقِي وَ تَخَيَّرَا

حال اگر بخشی از ثمن به قبض درآید، عقد بیع نسبت به همان مقدار، صحیح و نسبت به باقیمانده، باطل است و هر دو طرف خیار فسخ دارند

إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَحَدِهِمَا تَفْرِيطٌ فِي تَأْخِيرِ الْقَبْضِ لَوْ كَانَ تَأْخِيرُهُ بِتَفْرِيطِهِمَا فَلَا خِيَارَ لَهُمَا

به شرط آن که هیچ یک از طرفین عقد، تفريط نکرده باشد. در صورتی که تاخیر قبض مستند به تفريط هر دو باشد، هیچ یک اختیار بر هم زدن معامله را ندارند.

و لا بُدَّ مِنْ قَبْضِ الْوَكِيلِ فِي مَجْلَسِ الْعَقْدِ قَبْلَ تَفَرُّقِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ

کسی که، وکیل در قبض می‌باشد، باید در مجلس عقد و پیش از جدا شدن طرفین عقد، اقدام به قبض نماید.

و لو كان وكيلاً في الصِّرف؛ فالمعتبر مفارقتُهُ دون المالك

اما اگر وکیل در بیع صرف باشد، جدا شدن وکیل معتبر است، نه مالک

و الضابط أن المعتبر التقابض قبل تفرُّق المتعاقدين، سواء كانا مالكين أم وكيلين

به طور کلی ملاک این است که تقابض، پیش از جدا شدن طرفین عقد صورت گیرد، خواه مالک باشند یا وکیل

و لا يجوز التفاضل في الجنس الواحد، و إن كان أحدهما مكسوراً أو رديئاً و الآخر صحيحاً أو جيداً الجوهر

در بیع صرف جنس واحد، نباید هیچ از یک ثمن و مثنی، بر دیگری زیادتی داشته باشد؛ حتی اگر یکی از دو عوض، شکسته شود یا از جنس پستی باشد. و دیگری سالم یا از جنس مرغوبی باشد نیز چنین است.

السَّلَفُ

بيع سَلَف (سَلَم)

هو بيع مضمون في الذمة مضبوط بمال مقبوض في المجلس إلى أجل معلوم بصيغة خاصة.

بیع سلف، بیع مال مضمون در ذمه و مضبوط، در برابر ثمن معلومی است که در مجلس عقد قبض شده و مدت تحویل مبیع مشخص گردیده است و با صیغه خاصی اجرا می‌شود.

و يَتَعَقَّدُ بِقَوْلِهِ أَيْ قَوْلِ الْمُسْلِمِ وَ هُوَ الْمُشْتَرِي: «أَسْلَمْتُ إِلَيْكَ - أَوْ - أَسْلَفْتُكَ كَذَا فِي كَذَا إِلَى كَذَا» وَ يَقْبَلُ الْمُخَاطَبُ وَ هُوَ الْمُسْلِمُ إِلَيْهِ الْبَائِعُ

بیع سلف چنین منعقد می‌شود که «مُسْلِم»، یعنی مشتری می‌گوید: «در مقابل فلان مبلغ، فلان چیز را تا فلان مدت پیش خرید کردم» و مخاطب او که همان «مُسْلِمِ إِلَيْهِ» و فروشنده است قبول می‌نماید.

شروط السلف

شرایط بیع سلف

يُشْتَرَطُ فِيهِ شُرُوطُ الْبَيْعِ بِأَسْرَها، وَ يَخْتَصُّ بِشُرُوطِ:

تمام شرایط خرید و فروش، شرایط بیع سلف نیز هستند و افزون بر آن، شرایط ویژه‌ای نیز دارد که عبارت‌اند از:

۱ - ذَكَرُ الْجِنْسِ وَ الْوَصْفِ الرَّافِعِ لِلْجِهَالَةِ،

۱ - ذکر جنس و وصف مبیع به گونه‌ای که برطرف‌کننده جهالت باشد

الْفَارِقُ بَيْنَ أَصْنَافِ ذَلِكَ النَّوعِ لَا مُطْلَقُ الْوَصْفِ

اصناف مختلف آن نوع را از هم جدا کند. بنابراین، ذکر هر وصفی بسنده نمی‌کند؛

بَلْ الَّذِي يَخْتَلِفُ لِأَجْلِهِ الثَّمَنُ اخْتِلَافًا ظَاهِرًا لَا يُتَسَامَحُ بِمِثْلِهِ عَادَةً

بلکه وصفی باید ذکر شود که به خاطر آن، ثمن آشکارا تفاوت می‌کند، به گونه‌ای که عرفاً از مثل چنین تفاوتی نمی‌توان گذشت.

اِشْتِرَاطُ الْجَيِّدِ وَ الرَّدِيِّ جَائِزٌ

شرط کردن این که مبیع از جنس مرغوب یا پست باشد، جایز است

وَ الْأَجُودِ وَ الْأَرَدِيِّ مَمْتَنِعٌ

ولی شرط کردن این که مبیع مرغوب‌ترین یا پست‌ترین‌ها باشد، ممنوع است

وَ كُلُّ مَا لَا يُضْبَطُ وَصْفُهُ يَمْتَنِعُ السَّلْمُ فِيهِ،

مالی که وصف آن قابل تعیین نیست، بیع سلم درباره آن ممکن نمی‌باشد

كَالْجَوَاهِرِ وَ اللَّالِيَةِ الْكِبَارِ، لَتَعْدُرَ ضَبْطُهَا وَ تَقَاوُتِ الثَّمَنِ فِيهَا

مانند جواهرات و مرواریدهای بزرگ؛ زیرا تعیین آنها غیرممکن است و بهای آنها متفاوت می‌باشد.

وَ يَجُوزُ السَّلْمُ فِي الْخُبُوبِ وَ الْفَوَاكِهِ وَ الْخَضَرِ وَ الشَّحْمِ وَ الطَّيِّبِ وَ الْحَيَوَانِ كُلِّهِ.

همچنین بیع سلم حبوبات، میوه‌جات، سبزیجات، پیه، عطر و تمامی حیوانات جایز است.

۲ - لَا بَدَّ مِنْ قَبْضِ الثَّمَنِ قَبْلَ التَّفَرُّقِ أَوْ الْمَحَاسَبَةِ بِهِ مِنْ دَيْنٍ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا لَمْ يَشْتَرَطْ ذَلِكَ فِي الْعَقْدِ، وَ لَوْ شَرَطَهُ كَذَلِكَ بَطُلٌ، لِأَنَّهُ بَيْعٌ دَيْنٍ بِدَيْنٍ.

۲ - باید ثمن پیش از متفرق شدن قبض گردد، یا آن که از طلبی که بر ذمه بایع یعنی «مُسْلِم» دارد، محاسبه شود؛ البته به شرطی که این محاسبه در ضمن عقد سلف قید نشود، و اگر چنین شرطی در ضمن عقد درج گردد، بیع باطل است؛ زیرا بیع دین به دین خواهد بود.

۳ - تَقْدِيرُهُ أَيْ الْمُسْلِمُ فِيهِ أَوْ مَا يَعْمُ الثَّمَنُ بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ الْمَعْلُومِينَ أَوْ الْعَدَدِ فِي الْمَعْدُودِ مَعَ قِلَّةِ التَّفَاوُتِ

۳ - تعیین مقدار کالا؛ منظور از کالا، همان مسلم فیه اعم از مسلم فیه و ثمن است؛ از راه پیمانه کردن، یا وزن نمودن در اموال شمردنی، با پیمانه و وزن معلوم باشد، یا شمردن به شرط آن که تفاوت میان افراد آن مال شمردنی، اندک باشد

۴ - تَعْيِينُ الْأَجَلِ الْمَحْرُوسِ مِنَ النَّقَاوَتِ بِحَيْثُ لَا يَحْتَمِلُ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ إِنْ أُريدَ مَوْضُوعُهُ وَ لَوْ أُريدَ بِهِ مُطْلَقُ الْبَيْعِ لَمْ يَشْتَرِطْ وَ إِنْ وَقَعَ بِلَفْظِ السَّلَامِ

۴ - تعیین دقیق زمان تسلیم مبیع، به طوری که اگر قصد وقوع بیع سلف وجود دارد، مدت مزبور کم یا زیاد نگردد. ولی اگر از چنین عقدی، مطلق بیع قصد شده است، تعیین مدت شرط نیست، اگر چه معامله به لفظ سَلَامِ واقع شده باشد.

۵ - لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ عَامَّ الْوُجُودِ عِنْدَ رَأْسِ الْأَجَلِ؛ إِذَا شَرَطَ الْأَجَلَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي شَرَطَ تَسْلِيمَهُ فِيهِ أَوْ بَلَدِ الْعَقْدِ

۵ - اگر مدت شرط شده است، کالا باید در سررسید، مدت در همان شهری که تسلیم کالا در آن شهر شرط شده، یا در شهر وقوع عقد یافت شدنی باشد.

إِذَا شَرَطَ الْأَجَلَ وَ لَوْ شَرَطَ تَأْجِيلُ بَعْضِ الثَّمَنِ بَطْلٌ فِي الْجَمِيعِ

اگر در بیع سلف شرط شود که بخشی از ثمن مدت‌دار باشد، عقد نسبت به تمام ثمن باطل است.

وَ لَوْ شَرَطَ مَوْضِعَ التَّسْلِيمِ لَزِمَ لَوْجُوبِ الْوَفَاءِ بِالشَّرْطِ السَّائِغِ

اگر شرط شده باشد که کالا در مکان معینی تحویل داده شود، عمل به آن لازم است، زیرا باید به شرط مشروع وفا کرد؛

وَ إِلَّا اقْتَضَى الْإِطْلَاقُ التَّسْلِيمَ فِي مَوْضِعِ الْعَقْدِ كَنْظَائِرِهِ مِنَ الْمَبِيعِ الْمَوْجَلِ

در غیر اینصورت، اطلاق عقد اقتضا دارد که تسلیم در محل وقوع عقد انجام شود، چنان که در دیگر اقسام بیع که مبیع، مَوْجَل است وضع از این قرار است

و يجوز اشتراط السائغ في العقد

در بیع سلف، شرط کردن هر امر مشروعی جایز است

وَ كَذَا يَجُوزُ بَيْعُهُ بَعْدَ حُلُولِهِ وَ قَبْلَ قَبْضِهِ عَلَى الْغَرِيمِ وَ غَيْرِهِ عَلَى كِرَاهَةٍ

و نیز جایز است مشتری پس از فرا رسیدن مدت و پیش از قبض مبیع، آن را به بایع یا غیر او بفروشد، اگر چه کراهت دارد

وَ إِذَا دَفَعَ فَوْقَ الصِّفَةِ وَجِبَ الْقَبُولُ وَ دُونَهَا لَا يَجِبُ

در صورتی که بایع کالای بهتری را تحویل دهد، واجب است مشتری قبول نماید و اگر مبیع دارای صفتی پایین‌تر باشد، قبول آن واجب نیست

وَ لَوْ رَضِيَ الْمُسْلِمُ وَ لَوْ انْقَطَعَ عِنْدَ الْحُلُولِ تَخَيَّرَ بَيْنَ الْفَسْخِ وَ الصَّبْرِ

و چنانچه مشتری راضی شود بیع لازم می‌گردد، اگر مبیع هنگام فرارسیدن مدت، نایاب گردد، مشتری مخیر است عقد را فسخ کرده یا این که

صبر کند

اقسام بیع

أقسامُ البيع بالنسبة إلى الأخبار بالثمن و عدمه أربعة:

بیع از جهت اعلام و عدم اعلام ثمن، چهار قسم می شود:

۱ - الْمُسَاوَمَةُ؛ و هي البيعُ بما يَتَّفَقان عليه من غير تعرضٍ للأخبار بالثمن، سواء علمه المشتري أم لا؛ و هي أفضل الأقسام.

۱ - بیع مساومه؛ و آن بیعی است که دو طرف قرارداد بر آن اتفاق داشته باشند، بدون این که بایع خبر دهد که کالا را به چه قیمتی خریده است؛ خواه مشتری به این امر آگاه باشد یا نباشد. این بیع، با با فضیلت ترین اقسام بیع است.

۲ - الْمُرَابَحَةُ وَ يُشْتَرَطُ فِيهَا عِلْمُ كُلِّ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي بِقَدْرِ الثَّمَنِ وَ الرَّبْحِ وَ الْعَرَامَةِ وَ الْمُؤْنِ إِنْ ضَمَّهَا

۲ - بیع مرابحه؛ در این بیع، لازم است هر یک از بایع و مشتری از بهایی که بایع بابت مبیع پرداخته است و سودی که دریافت می دارد و خسارتها و هزینه هایی که متحمل شده و به ثمن اضافه نموده است، آگاهی داشته باشند.

و يجب على البائع الصدق؛ فَإِنْ لَمْ يُحَدِّثْ فِيهِ زِيَادَةً قَالَ: «اشْرَيْتَهُ - أَوْ - هُوَ عَلَى - أَوْ - تَقَوَّمَ بكذا»

واجب است بایع راستگو باشد. در صورتی که بایع در مبیع افزایشی به وجود نیاورده باشد، می گوید: «آن را به فلان مبلغ خریده ام»، یا «فلان مبلغ برای من تمام شده است»، یا «قیمت آن، برای من فلان مبلغ شده است»

وَ إِنْ زَادَ بِفِعْلِهِ مِنْ غَيْرِ عَرَامَةٍ مَالِيَّةٍ أَخْبَرَ بِالْوَاقِعِ بِأَنْ يَقُولَ: «اشْتَرَيْتُهُ بكذا وَ عَمِلْتُ فِيهِ عَمَلًا يُسَاوِي كذا»

اما اگر بایع بی آنکه هزینه ای را تحمل نماید، با کار خود، افزایشی در کالا به وجود آورده باشد، واقعیت را بیان می کند، به این نحو که می گوید: «این کالا را به فلان مبلغ خریده ام و روی آن، کاری انجام داده ام که فلان مقدار ارزش دارد»

وَ إِنْ زَادَ بِاسْتِجَارِهِ عَلَيْهِ ضَمَّهُ فَيَقُولُ: «تَقَوَّمَ عَلَى» بكذا لَا «اشْتَرَيْتُ بِهِ» إِلَّا أَنْ يَقُولَ: «وَ اسْتَأْجَرْتُ بِكذا»

و اگر بایع با اجیر گرفتن برای انجام آن کار، سبب افزایش شده باشد، اجرت پرداختی را نیز به بهای کالا می افزاید و چنین می گوید: «فلان مبلغ برای من تمام شده است»، نه اینکه بگوید: «آن را به فلان مبلغ خریده ام»، مگر اینکه بگوید: «(به فلان مبلغ خریده ام) و فلان مبلغ، اجرت داده ام»

وَ إِنْ طَرَأَ عَيْبٌ وَجِبَ ذِكْرُهُ وَ إِنْ أَخَذَ أَرْشًا أَسْقَطَهُ

در صورتی که عیبی عارض مبیع شده باشد، ذکر آن واجب است و اگر بایع ارش گرفته باشد، آن را از بها کم می کند

وَ لَا يَقَوَّمُ أِبْعَاضَ الْجُمْلَةِ وَ لَوْ ظَهَرَ كَذِبُهُ أَوْ غَلَطَهُ تَخْيِيرَ الْمُشْتَرِي

بایع نباید اجزای مبیع را قیمت گذاری کند چنانچه روشن شود که بایع دروغ گفته، یا اشتباه کرده است، مشتری خیار فسخ دارد

وَ لَا يَجُوزُ الْإِخْبَارُ بِمَا اشْتَرَاهُ مِنْ غَلَامِهِ أَوْ وَلَدِهِ حِيلَةً؛ لِأَنَّهُ خَدِيعَةٌ. نَعَمْ، لَوْ اشْتَرَاهُ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ سَابِقَةٍ بَيْعٍ عَلَيْهِمَا جَازٌ

جایز نیست بایع از مبلغی که به منظور فریب دادن، بابت خرید کالا از خدمتکار یا فرزند خود پرداخته است خبر دهد؛ زیرا این عمل خدعه است.

بله، اگر از آغاز، کالا را خریداری کند، بدون آن که قبلاً به آنها فروخته باشد ایرادی ندارد

۳ - الْمُوَاضَعَةُ وَ هِيَ كَالْمُرَابَحَةِ فِي الْأَحْكَامِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَلَى الْوُجُوهِ الْمَذْكُورَةِ

۳ - بیع مواضعه؛ این بیع در لزوم اخبار از ثمن به ترتیبی که گذشت، احکام بیع مرابحه را دارد،

إِلَّا أَنَّهَا بِنَقِيصَةِ مَعْلُومَةٍ فَنَقُولُ: «بِعْتُكَ بِمَا اشْتَرَيْتُهُ - أَوْ - تَقَوْمَ عَلَى وَضِيعَةٍ كَذَا»

جز آن که در این بیع، کالا به مقدار معینی، کمتر از سرمایه فروخته می شود؛ بنابراین با بیع چنین می گوید: «این کالا را به قیمتی که خریده ام - یا قیمتی که برای من تمام شده است - و به این مقدار ضرر می فروشم.»

۴ - التَّوْلِيَةُ وَ هِيَ الْإِعْطَاءُ بِرَأْسِ الْمَالِ؛

۴ - بیع تولیه؛ و آن عبارت است از دادن کالا در برابر سرمایه،

و التَّشْرِيكَ جَائِزٌ؛ وَ يَقُولُ: «شَرَكْتُكَ بِنِصْفِهِ بِنِسْبَةِ مَا اشْتَرَيْتُ»؛

شریک کردن نیز جایز است؛ و می گوید: «تو را در نصف مبيع شریک کردم به نسبت آنچه خریده ام».

مَعَ عِلْمِهَا بِقَدْرِهِ وَ هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ بَيْعُ الْجُزْءِ الْمُشَاعِ بِرَأْسِ الْمَالِ

البته دو طرف قرارداد باید مطلع باشند. این بیع در حقیقت، بیع جزء مشاع در برابر سرمایه است.

الربا

ربا

و مَوْرِدُهُ الْمُتَجَانِسَانِ إِذَا قَدَّرَ بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ وَ زَادَ أَحَدُهُمَا بِكُونِهِ وَ الدَّرْهُمُ مِنْهُ أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِينَ زَنْتِيَّةً

مورد ربا دو مال همجنس است، به شرط آن که با پیمانانه یا وزن کردن معین گردیده، یکی از آن دو بیشتر باشد، گناه یک درهم ربا، از هفتاد بار زنا سنگین تر است.

و ضَابِطُ الْجِنْسِ مَا دَخَلَ تَحْتَ اللَّفْظِ الْخَاصِّ. فَالْتَمَرُ جِنْسٌ، وَ الزَّبِيبُ جِنْسٌ وَ الْحَنْطَةُ وَ الشَّعِيرُ جِنْسٌ فِي الْمَشْهُورِ وَ اللَّحُومُ تَابِعَةٌ لِلْحَيَوَانِ، فَلَحْمُ الضَّأْنِ وَ الْمَعَزِ جِنْسٌ لَشُمُولِ الْغَنَمِ لِهَمَا.

معیار «جنس» مالی است که تحت یک لفظ خاص قرار می گیرد، از این رو خرما، برای تمامی اصناف خرما، یک جنس است و کشمش، جنس دیگری است و بنا بر قول مشهور، گندم و جو یک جنس محسوب می شوند، و گوشت ها نیز تابع حیوان می باشند، بنابراین گوشت میش و بز یک جنس به شمار می آیند، زیرا لفظ «غَنَم» بر هر دو صدق می کند.

وَ لَا رَبَا فِي الْمَعْدُودِ مُطْلَقاً عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ نَعَمْ يَكْرَهُ

بنابر صحیح ترین نظر از دو نظر موجود، در اموال شمرده شده، چه نقد معامله شوند چه نه، ربا وجود ندارد، البته مکروه است

وَ لَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ وَ لَا بَيْنَ الزَّوْجِ وَ زَوْجَتِهِ دَوَامًا وَ مُنْعَةً عَلَى الْأَظْهَرِ

و نیز بین پدر و فرزندش ربا نیست، همچنین بین شوهر و همسرش ربا وجود ندارد و بنابر اظهر تفاوتی بین عقد دائم و موقت نیست

وَلَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْحَرْبِيِّ إِذَا أَخَذَ الْمُسْلِمُ الْفَضْلَ وَ يَثْبُتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الذَّمِّيِّ عَلَى الْأَشْهَرِ وَ قِيلَ لَا يَثْبُتُ كَالْحَرْبِيِّ وَ لَا فِي الْقِسْمَةِ

و نیز بین مسلمان و کافر حربی ربا نیست، به شرط آنکه زیاده را مسلمان دریافت کند؛ ولی میان مسلمان و کافر ذمی بنابر قول مشهورتر ربا ثابت است و گفته شده است که در این مورد نیز همانند کافر حربی ربا وجود ندارد. همچنین در تقسیم کردن نیز ربا راه ندارد.

حیل الربا

حیله‌های ربا

يُتَخَلَّصُ مِنْهُ إِذَا أُريدَ ببيعُ أحد المتجانسين بآخر متفاضلاً:

هرگاه فروش یکی از دو کالای همجنس در مقابل دیگری منظور باشد، برای فرار از ربا راه‌های زیر وجود دارد:

۱ - بِالضَّمِيمَةِ إِلَى النَّاqِصِ مِنْهَا أَوْ الضَّمِيمَةِ إِلَيْهِمَا مَعَ اسْتِنْبَاهِ الْحَالِ فَتَكُونُ الضَّمِيمَةُ فِي مُقَابِلِ الزِّيَادَةِ

۱ - ضمیمه کردن چیزی به عوضی که کمتر است، یا ضمیمه کردن چیزی به هر دو عوض در مواردی که معلوم نیست کدام یک کمتر است؛ در این صورت، مقدار زیادی، در مقابل آنچه ضمیمه شده است قرار می‌گیرد.

۲ - بِأَنْ يَبِيعَهُ بِالْمُمَاتِلِ وَ يَهَبَهُ الزَّائِدَ فِي عَقْدٍ وَاحِدٍ أَوْ بَعْدَ الْبَيْعِ

۲ - بایع، مبيع را به مقدار مساوی با آن بفروشد و زیاده را ببخشد؛ خواه در همان عقد بیع این کار را انجام دهد، یا بعد از آن چنین کند.

مِنْ غَيْرِ شَرْطٍ لِلْهَبَةِ فِي عَقْدِ الْبَيْعِ لِأَنَّ الشَّرْطَ حِينَئِذٍ زِيَادَةٌ فِي الْعَوَضِ الْمَصَاحِبِ لَهُ

بدون آنکه در عقد بیع، انجام هبه شرط شده باشد، زیرا اگر شرط کند، آن شرط زیاده‌ای خواهد بود که به عوض همراه آن ضمیمه شده است.

۳ - بِأَنْ يُفْرِضَ كُلُّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَتَبَارَعَا بَعْدَ التَّقَابُضِ الْمُوجِبِ لِمَلِكِ كُلِّ مِنْهُمَا مَا اقْتَرَضَهُ وَ صَيَّرُوهُ عَوَضَهُ فِي الذَّمَّةِ

۳ - هر یک از دو طرف قرارداد، عوض متعلق به خود را به دیگری قرض دهد و پس از این که با قبض نمودن، مالک آنچه قرض نموده‌اند شدند و عوض آن بر ذمه قرار گرفت، یکدیگر را بری‌الذمه نمایند.

۴ - وَ مِثْلُهُ مَا لَوْ وَهَبَ كُلُّ مِنْهُمَا الْآخَرَ عَوَضَهُ

۴ - شبیه مورد قبل، به این که هر یک از دو طرف، عوض متعلق به خود را به دیگری هبه کند.

وَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ لِلنَّصِ الْمَعْلُومِ بِكَوْنِهِ يَنْقُصُ إِذَا جَفَّ

فروختن خرماي تازه به خرماي خشك جايز نيست. دليل اين حكم، روايتي است كه علت بطلان چنين عقدي را كم شدن خرما پس از خشك شدن آن ذكر مي‌كند.

وَ كَذَا كُلُّ مَا يَنْقُصُ مَعَ الْجَفَافِ كَالْعَنْبِ بِالزَّبِيبِ نَعْدِيهِ

فروختن هر جنسی که با خشک شدن کم می‌شود همین حکم را دارد، مانند انگور با کشمش.

لِلْعَلَّةِ الْمَنْصُوصَةِ إِلَى مَا يُشَارِكُهُ فِيهَا

زیرا علتی که در روایت آمده است به مواردی آمده است که در چنین علتی مشترک هستند، سرایت می کند.

الخيارات

خيارات

الخيار أربعة عشر قسماً:

خيار چهارده قسم است:

۱ - خيار المجلس:

۱ - خيار مجلس:

وَهُوَ مُخْتَصٌّ بِالْبَيْعِ وَ يُثْبِتُ لِلْمُتَبَاعِينَ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا

خيار مجلس اختصاص به عقد بيع دارد و مادام که متبایعین متفرق نشده اند باقی است

وَلَا يَزُولُ بِالْحَائِلِ بَيْنَهُمَا لِصِدْقِ عَدَمِ التَّفَرُّقِ مَعَهُ

و با وجود حائل میان ایشان از بین نمی رود؛ زیرا با وجود حائل نیز متفرق نشدن صادق است

وَلَا بِمُفَارَقَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْمَجْلِسِ مُصْطَحِبَيْنِ وَ إِنْ طَالَ الزَّمَانُ مَا لَمْ يَتَّبَعْدَا مَا بَيْنَهُمَا عَنْهُ حَالَةُ الْعَقْدِ

و نیز با ترک مجلس عقد توسط هر کدام از دو طرف عقد در حالی که با یکدیگر همراه باشند، از بین نمی رود، اگرچه زمان زیادی طول بکشد، به

شرط آنکه فاصله ای که در زمان عقد میان ایشان برقرار بود، زیادتیر نگردد.

مُسْقَطَاتُ خِيَارِ الْمَجْلِسِ

مسقطات خيار مجلس

۱. اشْتِرَاطُ سُقُوطِهِ فِي الْعَقْدِ عَنْهُمَا أَوْ عَنْ أَحَدِهِمَا بِحَسَبِ الشَّرْطِ.

۱ - شرط کردن سقوط خيار مجلس در ضمن عقد که به حسب شرط می تواند از طرف هر دو، یا یکی از آن دو باشد.

۲. إِسْقَاطُهُ بَعْدَهُ بِأَنْ يَقُولَا: «أَسْقَطْنَا الْخِيَارَ» أَوْ «أَوْجُبْنَا الْبَيْعَ»

۲ - اسقاط خيار مجلس پس از عقد

۳. مُفَارَقَةُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَ لَوْ بِخُطْوَةٍ اخْتِيَارًا

۳ - جدا شدن اختیاری یکی از متابعین از دیگری، اگر چه به یک قدم باشد.

وَلَوْ التَّزَمَ بِهِ أَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ خَاصَّةً

اگر یکی از متبایعین ملتزم به عقد گردد، فقط خيار وی ساقط می شود،

إِذْ لَا ارْتِبَاطَ لِحَقِّ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ

زیرا حق یکی از آن دو در فسخ عقد، ارتباطی با حق طرف دیگر ندارد

وَلَوْ فَسَخَ أَحَدُهُمَا وَ أَجَازَ الْآخَرَ قُدِّمَ الْفَاسِخُ

و اگر یکی از آن دو، عقد را فسخ و دیگری اجازه کند، فسخ کننده مقدم می شود،

و كَذَا يُقَدَّمُ الْفَاسِخُ عَلَى الْمُجِيزِ فِي كُلِّ خِيَارٍ مَشْتَرَكٍ، لاشتراك الجميع في العلة

و در هر خیار مشترکی همین حکم جاری است و فسخ کننده بر اجازه کننده مقدم می گردد، زیرا علت یادشده، در تمام این موارد مشترک است.
و لو خيَّره فسخت فخيَّارُهما باقی

اگر یکی از دو طرف عقد، دیگری را (میان فسخ و عدم فسخ) مخیر کند و او سکوت کند، در این صورت خیار هر دو باقی است

۲ - خيار الحيوان: هو ثابتٌ للمشتري خاصةً على المشهور.

۲- خيار حيوان: خيار حيوان بنا بر قول مشهور فقط برای مشتری ثابت است.

و لو كان حيواناً بحيوانٍ قَوِي ثبوتهُ لهما؛ كما يقوى ثبوته للبائع وحده لو كان الثمن خاصةً حيواناً.

البته اگر مبيع حیوان در برابر حیوان باشد، قول به ثبوت خیار برای بائع و مشتری تقویت می گردد؛ چنان که اگر فقط ثمن، حیوان باشد، قول به ثبوت خیار در حق بائع قوی می باشد.

و مدَّةُ هذا الخيار ثلاثة أيام مبدؤها من حين العقد على الأقوى

و مدت این خیار بنا بر قول قوی تر تا سه روز از حین عقد است.

مُسْقَطَاتُ خِيَارِ الْحَيَوَانِ

مسقطات خيار حيوان

۱. اشتراطُ سقوطه في العقد

۱ - شرط سقوط این خیار در ضمن عقد

۲. إسقاطه بعدَ العقد

۲ - اسقاط این خیار پس از عقد

۳. تصرُّفه

۳ - تصرف ذوالخيار

۳ - خيار الشرط: هو بحسب الشرط إذا كان الأجل مضبوطاً مُتَّصِلاً بِالْعَقْدِ أَمْ مُنْفَصِلاً

۳- خیار شرط: این خیار، مطابق شرط دو طرف قرارداد است به شرط آنکه مدت آن معین باشد، خواه مدت، متصل به عقد باشد یا منفصل از عقد.

يَجُوزُ اشْتِرَاؤُهُ لِأَحَدِهِمَا وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا وَ لِأَجَنْبِيٍّ عَنْهُمَا أَوْ عَنْ أَحَدِهِمَا

این خیار را می توان برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص دیگری غیر از آن دو شرط کرد، خواه شخص دیگر از طرف هر دو خیار داشته باشد، یا از طرف یکی از متبایین

وَ لِأَجَنْبِيٍّ مَعَ أَحَدِهِمَا عَنْهُ وَ عَنْ الْآخَرِ وَ مَعَهُمَا

و نیز می توان این خیار را برای یکی از متعاقدين و شخص ثالث از سوی همان طرف، یا از سوی هر دو و یا (برای ثالث) و هر دو طرف قرار داد.

و اشتراطُ الأجنبیِّ تحکیم لا توکیل عن جُعل عنه، فلا اختیار له معه.

قرارداد خیار برای شخص ثالث، تحکیم است، نه توکیل از طرف کسی که از جانب او خیار دارد؛ از این رو با وجود خیار شخص ثالث، خود آن طرف حق بر هم زدن معامله را ندارد.

اشتراطُ المؤامرة

شرط مؤامره (مشاوره، نظرخواهی)

يَجُوزُ اشْتِرَاؤُ الْمُؤَامَرَةِ بِمَعْنَى اشْتِرَائِهَا أَوْ أَحَدِهِمَا اسْتِئْثَارَهُ مِنْ سَمَيَّاهُ وَ الرُّجُوعَ إِلَى أَمْرِهِ مُدَّةً مَضْبُوتَةً

می توان انجام مشاوره را شرط نمود؛ به این معنا که شرط شود دو طرف قرارداد یا یکی از آن دو، در زمانی معین با کسی که نام او را می برند مشورت کرده، به نظر او عمل کنند.

فَيُلْزَمُ الْعَقْدُ مِنْ جِهَتَيْهِمَا وَ يَتَوَقَّفُ عَلَى أَمْرِهِ فَإِنْ أَمَرَ بِالْفَسْخِ جَازَ لِلْمَشْرُوطِ لَهُ اسْتِئْثَارُهُ الْفَسْخَ

در این صورت بیع از طرف متبایین لازم و متوقف بر دستور مشاور خواهد بود. اگر عقیده او فسخ عقد باشد، مشروطاً مجاز است به این نظر ترتیب اثر داده، عقد را فسخ کند.

وَ يَجِبُ اشْتِرَاؤُ مُدَّةِ الْمُؤَامَرَةِ بِوَجْهِ مُنْضَبِطٍ حَذَرًا مِنَ الْغَرَرِ

البته باید مدت مشاوره به شکل معینی شرط گردد تا غرر به وجود نیاید.

۴ - خيار التأخير: هُوَ تَأْخِيرُ إِقْبَاضِ الثَّمَنِ وَ الْمُتَمَنِ الثَّمَنِ عَنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

۴- خيار تأخير: مراد از تأخیر، تأخیر در تحویل دادن ثمن و مبیع به مدت سه روز از تاریخ عقد است

فِيمَنْ بَاعَ وَ لَا قَبْضَ الثَّمَنِ وَ لَا أَقْبَضَ الْمَبِيعِ وَ لَا شَرَطَ التَّأْخِيرَ فَلِلْبَائِعِ الْخِيَارُ بَعْدَ الثَّلَاثَةِ فِي الْفَسْخِ

و در مورد کسی که مبادرت به بیع نموده، ولی ثمن را قبض نکرده و نیز مبیع را تحویل نداده و شرط تأخیر نیز قرار نداده است؛ بایع پس از این سه روز می تواند معامله را فسخ نماید.

قبضُ البعض كلا قبضٍ

قبض قسمتی از ثمن، مانند قبض نکردن است

و شَرَطُ الْقَبْضِ الْمَانِعِ كَوْنُهُ بِإِذْنِ الْمَالِكِ فَلَا أَثَرَ لِمَا يَقَعُ بِدُونِهِ

قبضی که مانع اعمال خیار است، باید به اذن مالک باشد؛ بنابراین قبض بدون اذن مالک اثر ندارد.

وَ كَذَا لَوْ ظَهَرَ الثَّمَنُ مُسْتَحَقًّا أَوْ بَعْضُهُ وَ لَا يَسْقُطُ بِمُطَالَبَةِ الْبَائِعِ بِالثَّمَنِ بَعْدَ الثَّلَاثَةِ وَ إِنْ كَانَ قَرِينَةُ الرِّضَا بِالْعَقْدِ

اگر معلوم شود تمام یا قسمتی از ثمن مقبوض، متعلق حق غیر است، خیار باقی است و نیز این خیار با مطالبه ثمن از سوی بایع پس از سه روز ساقط نمی‌شود، اگرچه این امر قرینه رضایت به عقد باشد.

وَ تَلَفُهُ أَيْ تَلَفُ الْمَبِيعِ مِنَ الْبَائِعِ مُطْلَقًا فِي الثَّلَاثَةِ وَ بَعْدَهَا لِأَنَّهُ غَيْرُ مَقْبُوضٍ

تلف مبیع در هر حال بر عهده بایع است، چه در این سه روز باشد، یا بعد از آن، زیرا مبیع قبض نشده است

وَ كُلُّ مَبِيعٍ تَلَفَ قَبْلَ قَبْضِهِ فَهُوَ مِنْ مَالِ بَائِعِهِ

و به طور کلی هر مبیعی که پیش از قبض تلف شود، از مال بایع خارج می‌گردد.

۵ - **خیار ما یفسد لیومه:** هُوَ ثَابِتٌ بَعْدَ دُخُولِ اللَّيْلِ هَذَا هُوَ الْمُوَافِقُ لِمَذْلُولِ الرِّوَايَةِ

۵ - **خیار «ما یفسد لیومه»:** این خیار پس از رسیدن شب ثابت می‌شود. این نظر، موافق مدلول روایات است
وَ لَكِنْ يُشْكِلُ بَأَنَّ الْخِيَارَ لِدَفْعِ الضَّرَرِ وَ إِذَا تَوَقَّفَ ثُبُوتُهُ عَلَى دُخُولِ اللَّيْلِ مَعَ كَوْنِ الْفَسَادِ يَحْصُلُ فِي يَوْمِهِ لَا يَنْدَفِعُ الضَّرَرُ
وَ إِنَّمَا يَنْدَفِعُ بِالْفَسْخِ قَبْلَ الْفَسَادِ

ولی اشکال آن این است که جعل خیار برای دفع ضرر است و اگر ثبوت این خیار متوقف بر رسیدن شب باشد و در عین حال، فاسد شدن کالا در روز رخ دهد، ضرر وارده دفع نمی‌شود، بلکه این ضرر تنها با فسخ عقد پیش از فاسد شدن متاع برطرف می‌گردد.

وَ اسْتَقْرَبَ تَعْدِيَّتَهُ إِلَى كُلِّ مَا يَنْسَارِعُ إِلَيْهِ الْفَسَادُ عِنْدَ خَوْفِهِ وَ لَا يَتَّقِي بِاللَّيْلِ

همچنین مصنف حکم این خیار را به هر کالایی که سریعاً فاسد می‌شود سرایت داده و هنگام ترس از فساد، خیار را ثابت دانسته، به فرا رسیدن شب نیز مقید ننموده است.

وَ احْتَفِيَ فِي الْفَسَادِ بِنَقْصِ الْوَصْفِ وَ فَوَاتِ الرَّغْبَةِ كَمَا فِي الْخَضِرَاوَاتِ

و برای تحقق فساد نیز نقص صفات و از دست دادن رغبت مشتری را کافی می‌داند، همان طور که در سبزیجات چنین است.

۶ - **خیار الرؤية:** هُوَ ثَابِتٌ لِمَنْ يَرَى إِذَا بَاعَ أَوْ اشْتَرَى بِالْوَصْفِ وَ لَوْ اشْتَرَى بِرَوِيَةٍ قَدِيمَةٍ

۶ - **خیار رؤیت:** این خیار برای کسی ثابت است که مال را ندیده و آن را فقط با توصیف کردن فروخته یا خریده است.

فَكَذَلِكَ يَخْتَارُ لَوْ ظَهَرَ بِخِلَافِ مَا رَأَاهُ وَ إِنَّمَا يَنْبُتُ الْخِيَارُ

همچنین هرگاه به اعتماد رویت پیشین، مالی را بخرد و بعد معلوم شود آن اوصاف را ندارد، اختیار فسخ خواهد داشت.

إِذَا زَادَ فِي طَرَفِ الْبَائِعِ أَوْ نَقَصَ فِي طَرَفِ الْمُشْتَرِي.

البته تنها در صورتی خیار ثابت می شود که در طرف بایع، زیادتى، یا در طرف مشتری نقصی حاصل شود.

و هل هو على الفور أو التراخي؟ وجهان، أجودهما الأول

و آیا این خیار فوری است یا مدت دار است؟ دو نظر وجود دارد که بهترین آن دو نظر اول (یعنی فوری بودن) است.

و لا بُدَّ فِيهِ أَيْ فِي بَيْعٍ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ خِيَارُ الرُّوْيَةِ وَ هُوَ الْعَيْنُ الشَّخْصِيَّةُ الْعَائِيَّةُ مِنْ ذِكْرِ الْجِنْسِ وَ الْوَصْفِ الرَّافِعِينَ لِلْجَهَالَةِ وَ الْإِشَارَةِ إِلَى مُعَيَّنٍ

در مورد بیع مالی که خیار رویت بر آن مترتب می شود - یا همان عین معین غایب - باید جنس و وصف مبیع به گونه ای که رفع جهالت نماید ذکر گردد و به عین معینی اشاره شود.

فَلَوْ أَنْتَفَى الْوَصْفُ بَطُلَ وَ لَوْ أَنْتَفَتِ الْإِشَارَةُ كَانَ الْمَبِيعُ كُليًّا لَا يُوجِبُ الْخِيَارَ لَوْ لَمْ يُطَابَقِ الْمَدْفُوعُ بَلْنَ عَلَيْهِ إِبدَالُهُ

در نتیجه اگر کالا توصیف نشود، بیع باطل است و اگر اشاره در بین نباشد، مبیع کلی بوده و در فرض عدم انطباق با آنچه داده شده است خیار ثابت نمی شود؛ بلکه باید آن را تبدیل کند. (به عبارتی دیگر در بیع کلی بایع باید جنسی بدهد که مطابق با اوصاف مقرر بین طرفین باشد)

وَ لَوْ رَأَى الْبُعْضَ وَ وَصَفَ الْبَاقِي تَخَيَّرَ فِي الْجَمِيعِ مَعَ عَدَمِ الْمُطَابَقَةِ

هرگاه یکی از طرفین عقد مقداری از کالا را دیده و بقیه را به وصف معامله کرده باشد، در صورت عدم مطابقت می تواند تمام کالا را برگرداند

وَ لَيْسَ لَهُ الْاِقْتِصَارُ عَلَى فسخٍ مَا لَمْ يَرَ لِأَنَّهُ مَبِيعٌ وَاحِدٌ

و نمی تواند معامله را تنها نسبت به مقداری که ندیده است فسخ نماید، زیرا مورد معامله، یک جنس بیشتر نیست.

۷ - خِيَارُ الْغَبْنِ: المراد هنا البيع و الشراء بغير القيمة

۷- خیار غبن: مراد از غبن، در این جا فروش یا خرید مال به قیمت غیر آن است

و هو ثابت لكل من البائع و المشتري مع الجهالة بالقيمة إذا كان الغبن بما لا يتعابن أى لا يتسامح به غالباً

این خیار برای هر یک از بایع و مشتری در جایی که نسبت به قیمت جهل داشته باشد ثابت می شود، به شرط آن که تفاوت به گونه ای باشد که غالباً از آن مقدار غبن چشم پوشی نشود و نسبت به آن مسامحه صورت نگیرد.

و المرجع فيه إلى العادة؛ لعدم تقديره شرعاً؛ وَ تُعْتَبَرُ الْقِيَمَةُ وَقْتُ الْعَقْدِ

تشخیص این امر با عرف است؛ زیرا مقدار آن در شرع معین نشده است. همچنین برای تعیین غبن، قیمت مال در زمان معامله ملاک است

وَ لَا يَسْقُطُ الْخِيَارُ بِبَدْلِ الْعَابِنِ التَّفَاوُتِ وَ إِنْ أَنْتَفَى مُوجِبُهُ

اگر غاب تفاوت قیمت را به مغبون بپردازد، خیار غبن ساقط نمی شود، اگر چه سبب پیدایش آن از بین رفته است

اسْتِصْحَابًا لِمَا ثَبَتَ قَبْلَهُ

زیرا خیاری که پیش از این ثابت شده است استصحاب می شود

نعم، لو اتفقا على إسقاطه بالعوض صحَّ كغيره من الخيار

البته اگر دو طرف قرارداد در برابر دریافت عوض، نسبت به اسقاط خيار غبن توافق کرده باشند، همانند انواع دیگر خيار، ساقط است و کذا لا یسقط بالتصرف سواء كان المتصرف الغائب أم المغبون

همچنین خيار غبن با تصرف ساقط نمی شود، خواه متصرف، غابن باشد یا مغبون

و سواء خرج به عن الملك كالبیع، أم منع مانع من رده أم لا

و خواه به واسطه تصرف، آن مال از ملکیت خارج شده باشد، مانند بیع یا مانعی از رد آن جلوگیری کند، یا چنین نباشد

إلا أن يكون المغبون المشتري وقد أخرجه عن ملكه فيسقط خياره

مگر آنکه شخص مغبون، مشتری بوده، مبیع را از ملک خود خارج نموده باشد

إذ لا يمكنه رد العين المنتقلة إليه ليأخذ الثمن

که در این صورت، خيار او ساقط است؛ زیرا دیگر نمی تواند آنچه را که انتقال داده است پس گرفته، ثمن خود را دریافت نماید.

و فيه نظر، للضرر مع الجهل

نظر فوق با اشکال مواجه است، زیرا؛ در صورت جهل باعث ورود ضرر به مشتری می شود

و حينئذ يمكن الفسخ و إلزامه بالقيمة أو المثل

و بنابراین در چنین موردی باز هم فسخ معامله امکان دارد و در این صورت، مشتری باید قیمت آن را یا مثل آن را پرداخت کند

و كذا لو تلفت العين كما يثبت ذلك لو كان المتصرف المشتري و المغبون البائع

در صورتی که عین مال تلف شود نیز همین حکم جاری است، چنان که اگر متصرف، مشتری و مغبون، بایع باشد، باز هم حکم فوق ثابت است،

فإنه إذا فسخ و لم يجد العين يرجع إلى المثل أو القيمة

به این بیان که اگر بایع، معامله را فسخ کند و (به دلیل انتقال مبیع توسط مشتری) عین مبیع را نیابد، مثل یا قیمت آن را می گیرد.

۸ - خيار العيب: هو كل ما زاد عن الخلقة الأصلية أو نقص عنها

۸- خيار عيب: عيب عبارت از زیاده یا نقصانی است که در خلقت اصلی پدید می آید،

عيناً كان الزائد و الناقص كالإصبع زائدة على الخمس أو ناقصة منها أو صفة

خواه آن زیاده و نقصان عینی باشد، مانند اضافه بودن یک انگشت بر پنج انگشت یا کم بودن آن و خواه در صفت باشد.

فإن وجد ذلك في المبيع سواء أنقص قيمته أم زادها فضلاً عن المساواة فللمشتري الخيار مع الجهل بالعيب عند الشراء

بين الرد و الأرض

پس هرگاه چنین عیبی در مبیع پیدا شود، چه باعث کاهش قیمت آن شود چه افزایش آن - چه رسد به زمانی که در قیمت تاثیری ندارد- در این

صورت، مشتری با جهل به عیب در هنگام خرید، میان رد معامله و گرفتن ارزش مخیر است.

محاسبه ارش

هُوَ جُزْءٌ مِنَ الثَّمَنِ نِسْبَتُهُ إِلَيْهِ مِثْلُ نِسْبَةِ التَّفَاوُتِ بَيْنَ الْقِيَمَتَيْنِ فَيُؤْخَذُ

ارش، جزئی از ثمن است که نسبت آن به ثمن، مانند نسبت میان تفاوت دو قیمت می باشد و پس گرفته می شود

ذَلِكَ مِنَ الثَّمَنِ بِأَنْ يُقَوَّمَ الْمَبِيعُ صَحِيحاً وَ مَعِيباً وَ يُؤْخَذُ مِنَ الثَّمَنِ مِثْلُ تِلْكَ النِّسْبَةِ

بدین گونه که مبیع یک مرتبه در حالی که صحیح است و یک مرتبه در حالی که معیوب است، قیمت گذاری می شود و به همان نسبت، از اصل

ثمن کم می گردد.

لَا تَفَاوُتُ مَا بَيْنَ الْمَعِيبِ وَ الصَّحِيحِ

باید توجه داشت که اختلاف قیمت میان صحیح و معیوب را از ثمن نمی کاهند.

و لو تَعَدَّدَتِ الْقِيَمُ إِمَّا أَخَذْتَ قِيَمَةً وَاحِدَةً مُتَسَاوِيَةً النِّسْبَةِ إِلَى الْجَمِيعِ؛ فَمِنَ الْقِيَمَتَيْنِ يُؤْخَذُ نَصْفُهُمَا

اگر قیمت ها متعدد باشند، یک قیمت که نسبت مساوی با همه قیمت ها دارد (میانگین آنها) معتبر خواهد بود. بنابراین از دو قیمت متعدد، یک دوم

آنها گرفته می شود

مُسْقَطَاتِ الرَّدِّ

مستقطات رد مبیع

۱. التَّصَرُّفُ فِي الْمَبِيعِ سَوَاءٌ كَانَ قَبْلَ عِلْمِهِ بِالْعَيْبِ أَمْ بَعْدَهُ

۱ - تصرف کردن در مبیع، خواه تصرف، قبل از علم مشتری به عیب باشد یا بعد از آن،

وَ سَوَاءٌ كَانَ التَّصَرُّفُ نَاقِلًا لِلْمَلِكِ أَمْ لَا،

و نیز تفاوتی نمی کند که تصرف، باعث انتقال مالکیت مبیع شده باشد یا نشده باشد،

مُغَيَّرًا لِلْعَيْنِ أَمْ لَا،

یا به واسطه تصرف، عین مبیع تغییر کرده باشد یا نکرده باشد،

عَادَ إِلَيْهِ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ مِلْكِهِ أَمْ لَا

یا پس از خارج شدن آن از ملک مشتری، دوباره به ملکیت او درآمده باشد یا درنیامده باشد.

۲. حُدُوثِ عَيْبٍ بَعْدَ الْقَبْضِ مَضْمُونٍ عَلَى الْمُشْتَرِي سَوَاءٌ كَانَ حُدُوثُهُ مِنْ جِهَتِهِ أَمْ لَا

۲ - حادث شدن عیبی در مبیع پس از قبض آن، به طوری که ضمان عیب مزبور بر عهده مشتری باشد، خواه حدوث عیب از ناحیه مشتری باشد

یا نباشد.

۳. مَا لَوْ اشْتَرِيَ صَفْقَةً مُتَعَدِّدَةً وَ ظَهَرَ فِيهِ عَيْبٌ وَ تَلَفَ أَحَدُهَا

۳- در صورتی که در یک معامله چند چیز را خریداری کند و معلوم شود معیوب بوده است و یکی از آنها تلف گردد.

۴. مَا اشْتَرِيَ اثْنَانِ صَفْقَةً فَاَمْتَنَعَ أَحَدُهُمَا مِنَ الرَّدِّ فَإِنَّ الْآخَرَ يُمْنَعُ مِنْهُ

۴- در صورتی که دو نفر در یک معامله کالایی را بخرند و یکی از آنها از ردّ معامله خودداری کند که در این مورد، طرف دیگر نیز حق رد کردن ندارد
 وَ لَهُ الْأَرَشُ سِوَاءَ اتَّحَدَّتِ الْعَيْنُ أَمْ تَعَدَّدَتْ اقْتِسَمَاهَا أَمْ لَا

و تنها می تواند ارش بگیرد، خواه مورد معامله یک شیء باشد یا چند شیء، و خواه آن را میان خود تقسیم کرده باشند یا نکرده باشند.

۵. مَا لَوْ اشْتَرِيَ شَيْئَيْنِ فَصَاعِدًا فَظَهَرَ فِي أَحَدِهِمَا عَيْبٌ فَلَيْسَ لَهُ رَدُّهُ بَلْ رَدُّهُمَا أَوْ إِمْسَاكُهُمَا بِأَرَشِ الْمَعِيبِ.

۵- اگر دو یا چند چیز را خریداری کند و یکی از آنها معیوب از کار درآید، مشتری حق ردّ آن را ندارد؛ بلکه باید هر دو را رد کند یا آن که هر دو را نگه داشته، ارش بگیرد.

۶. إسْقَاطُهُ مَعَ اخْتِيَارِهِ الْأَرَشَ أَوْ لَا مَعَهُ

۶- مشتری با اختیار ارش یا بدون آن، حق ردّ خود را ساقط کند.

مُسْقَطَاتُ الرَّدِّ وَ الْأَرَشِ

مسقطات رد و ارش

۱. الْعِلْمُ بِالْعَيْبِ قَبْلَ الْعَقْدِ: فَإِنَّ قُدُومَهُ عَلَيْهِ عَالِمًا بِهِ رِضًا بِالْمَعِيبِ

۱- آگاهی از عیب قبل از عقد؛ زیرا اقدام به معامله در حالی که علم به عیب وجود دارد، رضایت به مبيع شمرده می شود.

۲. الرضا به بعده غير مُقَيَّدٍ بِالْأَرَشِ

۲- رضایت به عیب بعد از عقد، بدون آن که این رضایت مقید به گرفتن ارش باشد.

۳. إسقاط الخيار

۳- ساقط کردن خيار

۴. البراءة من العيوب

۴- تبری کردن بايع از عيوب

۹. - خيار تدليس: هُوَ الظُّلْمَةُ كَأَنَّ الْمُدَلِّسَ يُظْلِمُ الْأَمْرَ وَ يُبْهِمُهُ حَتَّى يُوْهِمَ غَيْرَ الْوَاقِعِ

۹- خيار تدليس: تدليس یعنی تاریکی؛ گویی تدلیس کننده، واقعیت را تاریک می کند و آن را مبهم می گرداند تا غیرواقع را واقع قلمداد کند.
 و منه اشتراطُ صِفَةٍ فَتَقَوَّتْ، سواءٌ كان من البائع أم من المشتري

از مصادیق تدلیس، شرط کردن صفتی از سوی بايع یا مشتری است که وجود ندارد.

فَلَوْ شَرَطَ صِفَةً كَمَالٍ أَوْ تَوْهَمَهَا الْمُشْتَرِي كَمَا لَا ذَاتِيًّا فَظَهَرَ الْخِلَافُ تَخَيَّرَ بَيْنَ الْفَسْخِ وَ الْإِمْضَاءِ بِالْثَمَنِ وَ لَا أَرَشَ

هرگاه صفتی که برای کالا کمال محسوب می شود شرط شده باشد، یا مشتری خیال کند آن صفت واقعاً در کالا وجود دارد و سپس خلاف آن آشکار گردد، مشتری میان فسخ عقد و امضای آن با همان ثمن مخیر است و نمی تواند ازش بگیرد.

۱۰ - **خيار الاشتراط:** يَصِحُّ اشْتِرَاطُ سَائِغٍ فِي الْعَقْدِ إِذَا لَمْ يُؤَدَّ إِلَى جَهَالَةٍ فِي أَحَدِ الْعَوَضَيْنِ أَوْ يَمْنَعُ مِنْهُ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ

۱۱ - **خيار اشتراط:** هر امری جایزی را می توان در عقد شرط کرد، منوط به آنکه جهالت نسبت به مبیع یا ثمن را در پی نداشته باشد، یا کتاب و سنت آن را ممنوع نکرده باشد،

كما لو شرط تأخير المبيع في يد البائع أو الثمن في يد المشتري ما شاء كل واحد منهما

مانند این که به تاخیر انداختن تحویل مبیع که در دست بایع است یا ثمن که در دست مشتری قرار دارد تا هر زمان که هر یک از بایع و مشتری بخواهد شرط شود.

و يبطل باشتراط غير المقدور، کاشتراطه حمل الدابة فيما بعد، أو أن الزرع يبلغ السبل

همچنین شرط کردن امری که مقدور نباشد، باطل است؛ مانند شرط کردن باردار شدن چهارپا در آینده، یا به حد خوشه رسیدن زراعت

و لو شرط تبقيع الزرع إلى أوان السبل جاز

و اگر شرط شود که زراعت تا هنگام خوشه دار شدن باقی بماند این شرط جایز است

و لو شرط غير السائغ بطل الشرط و أبطل العقد

اگر امر نامشروعی شرط شود، شرط باطل است و عقد را نیز باطل می کند

حكم تخلف الشرط

حكم تخلف شرط

كُلُّ شَرْطٍ لَمْ يَسْلَمْ لِمُشْتَرِطِهِ فَإِنَّهُ يُفِيدُ تَخْيِيرَهُ بَيْنَ فسخِ الْعَقْدِ الْمُشْرُوطِ فِيهِ وَ إِمضائه

هر شرطی که برای مشروطه عمل نشود، موجب می شود مشروطه میان فسخ عقدی که شرط مزبور در ضمن آن آمده است و امضای عقد، مخیر گردد

و لا يجب على المشتري عليه فعله لأصالة العدم

و انجام شرط بر مشروط علیه واجب نیست؛ زیرا اصل، عدم وجوب است

و إنما فائدته جعل البيع عرضة للزوال بالفسخ عند عدم سلامة الشرط و لزومه أي لزوم البيع عند الإتيان به

و تنها فایده این شرط، در معرض زوال قراردادن بیع از طریق فسخ آن در صورت سالم نماندن شرط و اگر به شرط عمل شود، بیع لازم می شود.

۱۱ - **خيار الشركة:** سواء قارنت العقد كما لو اشترى شيئاً فظهر بعضه مستحقاً أو تأخرت بعده إلى قبل القبض كما لو

امتزج المبيع بغيره بحيث لا يتميز

۱۱ - **خيار شرکت:** خواه شرکت مقارن با عقد باشد، مانند موردی که چیزی را بخرد و بعد معلوم شود که بخشی از آن به دیگری تعلق دارد، یا

پس از عقد و پیش از قبض کردن تحقق یابد، مانند موردی که مبیع با چیز دیگری آمیخته گردد، به گونه ای که قابل جداسازی از هم نباشند

فَإِنَّ الْمُشْتَرِيَّ يَتَخَيَّرُ بَيْنَ الْفُسْخِ لِعَيْبِ الشَّرْكََةِ وَ الْبَقَاءِ يَصِيرُ شَرِيكًا بِالنِّسْبَةِ وَ قَدْ يُطْلَقُ عَلَى الْأَوَّلِ «تَبْعُضُ الصَّفَقَةِ» أَيْضًا

در چنین حالاتی مشتری مخیر است عقد را به استناد عیب حاصل از شرکت فسخ کند، یا عقد را امضا کرده، به همان نسبت شریک شود گاهی به مورد اول «خیار تبعض صفقه» گفته می‌شود.

۱۲ - **خيار تعذر التسليم:** لَوْ اشْتَرَيْتَ شَيْئًا ظَنَّا إِمْكَانَ تَسْلِيمِهِ بِأَنْ كَانَ طَائِرًا يُعْتَادُ عَوْدُهُ أَوْ دَابَّةً مُرْسَلَةً ثُمَّ عَجَزَ بَعْدَهُ بِأَنْ شَرَدَتْ وَ لَمْ يَعُدْ الطَّائِرُ وَ نَحْوَ ذَلِكَ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي

۱۲ - **خيار تعذر تسليم:** اگر مشتری به گمان اینکه بايع می‌تواند مبيع را تسليم کند آن را بخرد، مثلاً مبيع پرنده‌ای باشد که معمولاً باز می‌گردد، یا چهارپایی باشد که رها شده است، بعداً نتواند آن را تسليم کند، به این نحو که چهارپا فراری شود و پرنده مراجعت نکند و مانند آن، مشتری می‌تواند معامله را فسخ نماید

لِأَنَّ الْمَبِيعَ قَبْلَ الْقَبْضِ مَضْمُونٌ عَلَى الْبَائِعِ وَ لَمَّا لَمْ يَنْزِلْ ذَلِكَ مَنْزِلَةَ التَّلَفِ لِإِمْكَانِ الْإِنْتِقَاعِ بِهِ عَلَى بَعْضِ الْوُجُوهِ جَبُرَ بِالتَّخْيِيرِ فَإِنْ اخْتَارَ التَّزَامَ الْبَيْعِ صَحَّ

زیرا ضمان مبيع قبل از قبض آن توسط مشتری، بر عهده بايع مستقر است؛ ولی چون این مورد، به دليل امکان بهره‌برداری از مبيع در بعضی حالات، به منزله تلف نیست، از این رو (به جای انحلال بيع، عدم دسترسی به مبيع) با خيار جبران می‌شود. اگر مشتری التزام به عقد را انتخاب کند، عقد صحیح است.

۱۳ - **خيار تبعض الصَّفَقَةِ:** كَمَا لَوْ اشْتَرَيْتَ سِلْعَتَيْنِ فَتُسْتَحَقُّ إِحْدَاهُمَا فَإِنَّهُ يَتَخَيَّرُ بَيْنَ التَّزَامِ الْآخَرِي بِقِسْطِهَا مِنَ الثَّمَنِ وَ الْفُسْخِ فِيهَا.

۱۳ - **خيار تبعض صفقه:** مانند اینکه مشتری دو کالا را خریداری کند و معلوم شود یکی از آنها مال دیگری است. در اینجا مشتری می‌تواند نسبت به کالای دیگر، در برابر مقداری از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد، به مفاد قرارداد پایبند باشد، یا آن که معامله را فسخ نماید.

وَ لَا فَرْقَ فِي الصَّفَقَةِ الْمَتَّبِعَةِ بَيْنَ كَوْنِهَا مَتَاعًا وَاحِدًا فَظَهَرَ اسْتِحْقَاقُ بَعْضِهِ أَوْ أَمْتَعَةً كَمَا مِثْلُ هُنَا لِأَنَّ أَصْلَ الصَّفَقَةِ الْبَيْعُ الْوَاحِدِ

در خيار تبعض صفقه تفاوتی ندارد که مورد معامله یک کالا بوده، فقط بخشی از آن متعلق به دیگری باشد، یا همان طور که مصنف در اینجا مثال زده است، چند کالا باشد، زیرا ملاک تحقق این خيار، بيع واحد است.

۱۴ - **خيار التفليس:** إِذَا وَجَدَ غَرِيمُ الْمُفْلِسِ مَتَاعَهُ فَإِنَّهُ يَتَخَيَّرُ بَيْنَ أَخْذِهِ مُقَدِّمًا عَلَى الْغُرَمَاءِ وَ بَيْنَ الضَّرْبِ بِالثَّمَنِ مَعَهُمْ

۱۴ - **خيار تفليس:** اگر طلبکار شخص مفلس کالای خود را بیابد، مخیر است (معامله را فسخ و) مقدم بر سایر طلبکاران، آن را تصاحب کند، یا برای دریافت ثمن کنار سایرین قرار گیرد.

وَ مِثْلُهُ غَرِيمُ الْمَيْتِ مَعَ وَفَاءِ التَّرَكَةِ بِالذَّيْنِ وَ قَبْلَ مُطْلَقًا

طلبکار میت نیز در جایی که ترکه برای ادای دین کفایت می کند، مانند طلبکار ورشکسته می باشد. اما در مقابل، گفته شده است که حتی اگر اموال میت کفایت دین او را نکند نیز چنین است.

أحكام البيع

احکام بیع

النَّقْدُ وَ النَّسِئَةُ

بیع نقد و بیع نسیه

اعلم أنَّ البيع بالنسيئة إلى تعجيل الثمن و المثلن و تأخيرهما و التفريق أربعة أقسام:

باید توجه داشت که بیع از جهت فوری بودن و مدت دار بودن ثمن و مبیع یا یکی از آن دو، چهار قسم است:

۱. النقد؛ ۲. الكالي بالكالي؛ ۳. النسيئة؛ ۴. السلف.

۱. نقد؛ ۲. کالی به کالی؛ ۳. نسیه؛ ۴. سلف

و كلها صحيحة عدا البيع الثاني؛ فقد ورد النهي عنه و انعقد الإجماع على فساد.

همه اقسام فوق به جز بیع دوم صحیح می باشند؛ زیرا از بیع کالی کالی در روایات نهی شده است و إجماع بر فساد آن وجود دارد.

وَ إِبْلَاقُ الْبَيْعِ يَقْتَضِي كَوْنَ الثَّمَنِ حَالًا

عدم تعیین مدت برای پرداخت ثمن به این معنی است که ثمن، حال است

وَ إِنْ شَرِطَ تَعْجِيلُهُ فِي مَثْنِ الْعَقْدِ أَكَّدَهُ لِحُصُولِهِ بِدُونِ الشَّرْطِ

و اگر فوری بودن پرداخت ثمن در ضمن عقد شرط شود، تأکیدی بر این امر است؛ زیرا این مهم، بدون شرط نیز حاصل است.

فَإِنْ وَقَّتِ التَّعْجِيلَ بِأَنْ شَرِطَ تَعْجِيلُهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ مَثَلًا تَخَيَّرَ الْبَائِعُ لَوْ لَمْ يَحْصُلِ الثَّمَنُ فِي الْوَقْتِ الْمَعِيَّنِ

حال اگر برای فوری بودن پرداخت ثمن، زمان خاصی را معین کند، به این صورت که مثلاً شرط کند که حتماً در همان روز پرداخت شود، در

صورتی که ثمن در همان زمان یاد شده پرداخت نشود، بایع حق فسخ عقد را خواهد داشت.

وَ إِنْ شَرِطَ التَّأْجِيلَ اعْتَبِرَ ضَبْطُ الْأَجْلِ

اگر مدت دار بودن را شرط کند، باید مدت را تعیین نماید.

فَلَا يُنَاطُ بِمَا يَحْتَمِلُ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ كِإِثْرَاكِ الْعَلَّةِ

در این صورت، مدت نباید به چیزی که احتمال زیادی و کمی در آن می رود، مانند رسیدن محصول، معلق شود

وَ لَا بِالْمُشْتَرِكِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَوْ أُمُورٍ كَشَهْرِ رَبِيعِ الْمُشْتَرَكِ بَيْنَ شَهْرَيْنِ فَيَبْطُلُ الْعَقْدُ بِذَلِكَ

همان طور که نباید به امری که میان دو یا چند چیز مشترک است، مانند ماه ربیع که بین ربیع الاول و ربیع الثانی مشترک می‌باشد، معلق گردد، در غیر این صورت، عقد به سبب عدم تعیین مدت، باطل می‌شود.

و قیل: یصح و یحمل على الأول في الجميع

و در مقابل گفته شده است که: به فرد اول حمل می‌شود

و لو جعل لحال ثمناً و لموجل أزيد منه أو فاوت بين الأجلين في الثمن

اگر بایع برای بیع نقدی، یک ثمن و برای مدت‌دار آن ثمنی دیگر معرفی کند، یا بین دو مدت از جهت ثمن تفاوت قرار دهد

بأن قال: «بعثك حالا بمائة و مؤجلاً إلى شهرين بمائتين أو مؤجلاً إلى شهر بمائة و إلى شهرين بمائتين»

به این ترتیب که بگوید: «آن را به تو به صورت نقدی در برابر ۱۰۰ درهم و به طور مدت دار تا دو ماه به ۲۰۰ درهم فروختم» یا بگوید «به صورت

مدت دار تا یک ماه به ۱۰۰ درهم و تا دو ماه به ۲۰۰ درهم فروختم»

بطل لجهالة الثمن بتردده بين الأمرين

بیع باطل است زیرا ثمن معامله، به دلیل مردد بودن مجهول می‌باشد.

و لو أجل البعض المعين من الثمن و أطلق الباقي أو جعله حالاً صح للانضباط

اگر بخشی معینی از ثمن را مدت‌دار کند و باقیمانده را مطلق بگذارد، یا نقدی قرار دهد، بیع به دلیل معین بودن اجل، صحیح است.

و لو اشتراه البائع في حالة كون بيعه الأول نسيئة صح البيع الثاني قبل الأجل و بعده جنس الثمن و غيره بزيادة عن الثمن الأول و نقصان عنه

اگر فروشنده، کالایی را که به موجب بیع اول، نسیه بوده است بخرد، چه پیش از انقضای مدت باشد و چه پس از آن، و چه آن را به جنس ثمن

خریداری کند و چه به غیر آن، و چه بیشتر از ثمن اول باشد و چه کمتر از آن، بیع دوم صحیح است؛

لانتفاء المانع في ذلك كله مع عموم الأدلة على جوازہ إلا أن يشترط في بيعه الأول ذلك أي يبيعه من البائع فيبطل البيع الأول سواء كان حالاً أم مؤجلاً و سواء شرط يبيعه من البائع بعد الأجل أم قبله على المشهور

زیرا تمامی این موارد، مانع صحت عقد وجود ندارد و عموم ادله مربوط نیز دلالت بر جواز چنین عقدی دارد، مگر آن که این عمل، یعنی فروش

دوباره آن به خودش را در عقد اول شرط کند که در این صورت، بنابر نظر مشهور، بیع اول باطل است.

يجب قبض الثمن لو دفعه إلى البائع و في الأجل لا قبله،

اگر مشتری (در بیع نقدی) ثمن را به بایع بپردازد، گرفتن آن واجب است و در بیع نسیه پس از سررسید واجب است ثمن را دریافت کند؛ نه پیش از آن،

فلو امتنع البائع من قبضه حيث يجب قبضه الحاكم إن وجد

پس در صورتی که بایع از دریافت ثمن خودداری کند حاکم ثمن را قبض می‌کند.

فإن تعذر قبض الحاكم و لو بالمشقة البالغة في الوصول إليه أو امتناعه من القبض فهو أمانة في يد المشتري لا يضمنه لو

تلف بغير تفريط و كذا كل من امتنع من قبض حقه

اما اگر قبض ثمن توسط حاکم ممکن نباشد، خواه به دلیل سختی بسیار در راه دسترسی به حاکم باشد و یا خودداری وی از قبض، ثمن در دست مشتری به امانت خواهد ماند و اگر بدون تعدی و تفریط او تلف شود، ضامن آن نخواهد بود و به طور کلی حکم هر فردی که از دریافت حق خود امتناع نماید، همین است.

وَلَا حَجْرَ فِي زِيَادَةِ الثَّمَنِ وَ نَقْصَانِهِ عَلَى الْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي إِذَا عَرَفَ الْمُشْتَرِي الْقِيَمَةَ وَ كَذَا إِذَا لَمْ يُعْرِفْ

در صورتی که مشتری قیمت کالا را بداند، بر بایع و مشتری در خرید و فروش آن به بیشتر از قیمت و کمتر از آن اشکالی وارد نیست همچنین اگر به قیمت آگاه نباشد

لِحَوَازِ بَيْنِ الْعَبْنِ إِجْمَاعًا إِلَّا أَنْ يُودِيَ إِلَى السَّفَةِ مِنَ الْبَائِعِ أَوْ الْمُشْتَرِي فَيَبْطُلُ الْبَيْعُ

زیرا به اجماع فقها بیع غبنی صحیح است. مگر آنکه به سفاهت بایع یا مشتری بینجامد که در این صورت بیع باطل خواهد بود.

لَا يَجُوزُ تَأْجِيلُ الْحَالِّ بِزِيَادَةٍ فِيهِ

مدت دار کردن بیع نقدی با افزودن به ثمن جایز نیست

وَ يَجِبُ عَلَى الْمُشْتَرِي إِذَا بَاعَ مَا اشْتَرَاهُ مَوْجَلًا ذِكْرَ الْأَجْلِ فِي غَيْرِ الْمُسَاوَمَةِ

ذکر کردن مدت پرداخت ثمن بر کسی که کالا را به صورت مدت دار خریده است و می خواهد آن را بفروشد، در غیر بیع مساومه واجب است

فَيَتَخَيَّرُ الْمُشْتَرِي بَدُونِ ذِكْرِهِ بَيْنَ الْفَسْخِ وَ الرِّضَا بِهِ حَالًا لِلتَّدْلِيسِ

و بدون ذکر مدت، مشتری بین فسخ معامله و رضایت آن به طور نقدی مخیر است؛ زیرا چنین عملی تدلیس است.

القبض

قبض

إِطْلَاقُ الْعَقْدِ يَقْتَضِي قَبْضَ الْعَوْضَيْنِ؛ فَيَتَقَابَضَانِ مَعًا لَوْ تَمَانَعَا مِنَ التَّقَدُّمِ، سِوَاءَ كَانَ الثَّمَنُ عَيْنًا أَوْ دِينًا

مطلق گذاردن عقد، مقتضی قبض عوضین است، پس اگر هر دو طرف عقد از پیشقدم شدن خودداری نمایند، با هم به قبض و اقباض اقدام می کنند؛ خواه ثمن، عین باشد یا دین

وَيَجُوزُ اشْتِرَاطُ تَأْخِيرِ إِقْبَاضِ الْمَبِيعِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً كَمَا يَجُوزُ اشْتِرَاطُ تَأْخِيرِ الثَّمَنِ وَالْإِنْتِفَاعَ بِهِ مَنَفَعَةً مُعَيَّنَةً لِأَنَّهُ شَرْطٌ سَائِعٌ فَيَدْخُلُ تَحْتَ الْعُمُومِ

همان طور که شرط تأخیر در پرداخت ثمن جایز است، شرط به تأخیر انداختن تحویل مبیع تا زمانی معین و بهره برداری از آن به نحو معین نیز جایز است زیرا شرطی مشروع است و در عموم ادله وفای به شرط داخل می شود.

وَ الْقَبْضُ فِي الْمَنْقُولِ نَقْلُهُ وَ فِي غَيْرِهِ التَّخْلِيَةُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ بَعْدَ رَفْعِ الْيَدِ عَنْهُ

قبض اموال منقول به انتقال آن است و قبض اموال غیر منقول، به برطرف کردن موانع موجود بین کالا و مشتری پس از رفع ید از آن است

وَ إِنَّمَا كَانَ الْقَبْضُ مُخْتَلِفًا لِأَنَّ الشَّارِعَ لَمْ يَحْدِّهِ؛ فَيُرْجَعُ فِيهِ إِلَى الْعَرَفِ وَ هُوَ دَالٌّ عَلَى مَا ذُكِرَ

علت این که قبض شیوه‌های مختلفی دارد آن است که شارع شکل آن را معین نکرده است؛ از این رو برای تشخیص آن به عرف مراجعه می‌شود و حکم عرف همان است که ذکر شد.

و بِهِ أَيُّ بِالْقَبْضِ يَنْتَقِلُ الضَّمَانُ إِلَى الْمُشْتَرِي

با قبض کردن، ضمان مال به مشتری منتقل می‌شود

إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ خِيَارٌ مُخْتَصٌّ بِهِ أَوْ مُشْتَرِكٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَجْنَبِيٍّ

به شرط آن که مشتری خیار مختص به خود، یا مشترک میان خود و شخص ثالث را نداشته باشد

فَلَوْ كَانَ الْخِيَارُ لَهُمَا فَتَلَفَهُ بَعْدَ الْقَبْضِ زَمَنِهِ مِنْهُ أَيْضًا

بنابراین اگر خیار، میان بایع و مشتری مشترک باشد، تلف مبیع بعد از قبض و در زمان خیار، همچنان بر عهده مشتری خواهد بود.

تلف مبیع قبل قبضه

تلف مبیع قبل از قبض

لَوْ تَلَفَ قَبْلَهُ فَمِنَ الْبَائِعِ مُطْلَقًا

اگر مبیع قبل از قبض تلف گردد، از مال بایع خواهد بود چه خیار بین مشتری و بایع مشترک باشد و چه به مشتری اختصاص داشته باشد

مَعَ أَنَّ النَّمَاءَ الْمُنْفَصِلَ الْمُتَجَدِّدَ بَيْنَ الْعَقْدِ وَ التَّلَفِ لِلْمُشْتَرِي

و در عین حال، نمائات منفصلی که در فاصله بین عقد و تلف ایجاد می‌شود، به مشتری تعلق دارد.

وَلَا بُعْدَ فِي ذَلِكَ، لِأَنَّ التَّلَفَ لَا يَبْطُلُ الْبَيْعَ مِنْ أَصْلِهِ بَلْ يَفْسُخُهُ مِنْ حِينِهِ

این حکم بعید نیست؛ زیرا تلف مبیع، بیع را از اساس آن باطل نمی‌کند؛ بلکه باعث فسخ عقد از هنگام تلف می‌گردد،

كَمَا لَوْ انْفَسَخَ بِخِيَارٍ

مانند موردی که بیع به سبب اعمال خیار فسخ شده است.

هَذَا إِذَا كَانَ تَلَفُهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى

حکم فوق در موردی است که تلف مبیع مستند به خداوند باشد.

أَمَّا لَوْ كَانَ مِنْ أَجْنَبِيٍّ أَوْ مِنَ الْبَائِعِ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الرُّجُوعِ بِالنَّمَنِ وَ بَيْنَ مُطَالَبَةِ الْمُتْلِفِ بِالْمِثْلِ أَوْ الْقِيَمَةِ.

اما اگر تلف مستند به شخص ثالث یا بایع باشد، مشتری، مخیر است ثمن را پس بگیرد و یا از تلف‌کننده، مثل قیمت مبیع را مطالبه نماید.

و لو كان التلف من المشتري فهو بمنزلة القبض

اما اگر تلف به دست مشتری باشد، حکم قبض مبیع را دارد.

و إن تلف بعضه أو تعييب من قبل الله أو قبل البائع تخير المشتري في الإمساك مع الأرض و الفسخ

اگر بعضی از مبیع به سبب سماوی، یا به دست بایع تلف یا معیوب شود، مشتری میان التزام به عقد با گرفتن آرش و فسخ عقد مخیر است. و لو كان العيب من قبل أجنبٍ فالأرش عليه للمشتري إن التزم و للبائع إن فسخ.

و چنانچه عیب از ناحیه شخص ثالث پدید آمده باشد، وی باید در صورت التزام مشتری به عقد، آرش را به او و در صورت فسخ عقد، آرش را به بایع بپردازد.

و لو غُضِبَ مِنْ يَدِ الْبَائِعِ قَبْلَ إِقْبَاضِهِ وَ أُسْرِعَ عَوْدُهُ بِحَيْثُ لَمْ يَفْتُ مِنْ مَنَافِعِهِ مَا يُعْتَدُّ بِهِ عُرْفاً أَوْ أَهْكَنَ نَزَعُهُ بِسُرْعَةٍ فَلَا خِيَارَ لِلْمُشْتَرِي

اگر قبل از آنکه بایع، مبیع را تسلیم مشتری کند مبیع از دست وی غصب شود، ولی سریعاً به او برگردد، به گونه‌ای که از نظر عرف، منافع قابل توجهی از آن توجهی از آن فوت نشده باشد، یا امکان بیرون آوردن فوری مبیع از دست غاصب برای بایع وجود داشته باشد، مشتری حق فسخ عقد را ندارد

لِعَدَمِ مُحِجِّهِ وَ أَلَّا تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الْفَسْخِ وَ الرَّجُوعِ عَلَى الْبَائِعِ بِالثَّمَنِ إِنْ كَانَ دَفَعَهُ وَ الْإِلْتِزَامَ بِالْمَبِيعِ وَ ارْتِقَابِ حُصُولِهِ
زیرا دلیلی برای ثبوت خیار وجود ندارد؛ در غیر این صورت اگر مشتری ثمن را پرداخته باشد، میان فسخ عقد و رجوع به بایع برای دریافت ثمن و التزام به عقد و انتظار کشیدن برای تحصیل مبیع مخیر است.

و لا أجرة على البائع في تلك المدة التي كانت في يد الغاصب و إن كانت العين مضمونة عليه، لأن الأجرة بمنزلة النماء و هو غير مضمون

در این مدت که مبیع در دست غاصب بوده است اجرتی بر عهده بایع نیست، اگر چه ضمان عین بر عهده او بوده است؛ زیرا اجرت، به منزله‌ی نمای حاصل شده پس از عقد است که مورد ضمان نمی‌باشد.

و قيل يضمنها، لأنها بمنزلة النقص الداخل قبل القبض و كأنما المتصل

در مقابل، گفته شده است که بایع ضامن اجرت مزبور است؛ زیرا اجرت، در حکم نقضی است که پیش از قبض در مبیع پیدا شده است و در واقع مانند نمای متصل است که بایع ضامن آن می‌باشد

و الأقوى اختصاص الغاصب بها إلا أن يكون المنع منه، فيكون غاصباً إذا كان المنع بغير حق

ولی قول قوی‌تر این است که فقط غاصب ضامن اجرت می‌باشد؛ مگر آن که جلوگیری از قبض مستند به عمل بایع باشد که در این صورت چنانچه به ناحق جلوگیری کرده باشد، غاصب است.

و لو ادّعى المشتري نقصان المبيع بعد قبضه حلف إن لم يكن حضر الاعتبار لأصالة عدم وصول حقه إليه

اگر مشتری پس از قبض مبیع کم بودن مبیع را ادعا کند، سوگند می‌خورد، به شرط آنکه به هنگام برآورد کالا، حاضر نبوده باشد؛ زیرا اصل، عدم رسیدن مشتری به حق خود است

و إلا يكن كذلك بأن حضر الاعتبار أحلف البائع عملاً بالظاهر من أن صاحب الحق إذا حضر اعتباره يحتاط لنفسه و يُعْتَبَرُ مِقْدَارَ حَقِّهِ.

در غیر اینصورت، یعنی اگر مشتری در زمان برآورده کالا حاضر بوده است، بایع را سوگند می‌دهد زیرا به حسب ظاهر، وقتی دارنده حقی در زمان برآورد حقش حاضر است، احتیاط لازم را به عمل آورد و مراتب میزان حق خود خواهد بود.

وَلَوْ حَوَّلَ الْمُشْتَرِي الدَّعْوَى حَيْثُ لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ فِي النِّقْصِ إِلَى عَدَمِ إِقْبَاضِ الْجَمِيعِ مِنْ غَيْرِ تَعَرُّضٍ لِحُضُورِ الْإِعْتِبَارِ وَ عَدَمِهِ أَوْ مَعَهُ حَلْفَ

اگر مشتری در جایی که ادعای وی مبنی بر کم بودن مبیع مسموع نیست، ادعای خود را تغییر داده، مدعی تحویل داده نشدن تمامی مبیع گردد، اعم از آنکه متعرض حضور و عدم حضور خود در وقت برآورد کالا بشود یا نشود، باید قسم بخورد

لِإِصْلَاحِ عَدَمِ وَصُولِ حَقِّهِ إِلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ سَبَقَ بِالدَّعْوَى الْأُولَى فَلَا تُسْمَعُ النَّائِيَةُ لِتَنَاقُضِ كَلَامِيهِ

زیرا اصل، عدم رسیدن مشتری به حق خود می باشد به شرط آن که پیش از این ادعا، ادعای اول را مطرح نکرده باشد؛ زیرا در این صورت، دعوای دوم به جهت تناقض دو ادعا با هم مسموع نیست.

ما يدخل في المبيع

توابع مبيع

الضابط أنه يراعى فيه اللغة و العرف العام أو الخاص

در تعیین توابع مبيع، ضابطه آن است که معنای لغوی عبارت به کار رفته در عقد و نیز عرف عام یا خاص، مراعات می شود و کذا يراعى الشرع بطريق أولى، بل هو مقدم عليهما

همچنین نظر شرع به شریق اولی ملاک عمل واقع می شود؛ بلکه نظر شرع بر لغت و عرف نیز مقدم می باشد و لعلّه أدرجّه في العرف لأنه عرف خاص. ثم إن اتفقت،

و شاید مصنف نظر شرع را جزو عرف قرار داده باشد؛ زیرا شرع، عرف خاص به شمار می آید، ثم إن اتفقت،

حال اگر میان ملاک های یادشده هماهنگی باشد، اشکالی پیش نمی آید؛

و إلا فدم الشرع، ثم العرفي، ثم اللغوي.

در غیر این صورت، ابتدا بر طبق نظر شرع، سپس نظر عرف و در آخر بر طبق معنای لغوی عمل می شود.

فَفِي بَيْعِ الْبُسْتَانِ تَدْخُلُ الْأَرْضُ وَ الشَّجَرُ قَطْعًا وَ الْبِنَاءُ كَالْجِدَارِ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنَ الرِّكَائِزِ الْمُثْبَتَةِ فِي دَاخِلِهِ لِحِفْظِ الثَّرَابِ عَنْ الْإِنْتِقَالِ

به عنوان مثال، باغ، زمین و درختان، به طور قطع، و نیز بنا مانند دیوار و آنچه شبیه آن است، مثل موانعی که در زمین کوبیده می شود تا از حرکت خاک جلوگیری کند، در بایع باغ، جزء مبیع محسوب می شوند

أَمَّا الْبِنَاءُ الْمَعْدَّ لِلسَّكْنِ وَ نَحْوِهِ فَفِي دُخُولِهِ وَ جِهَانِ أَجُودَهُمَا اتِّبَاعُ الْعَادَةِ

ولی در این که آیا ساختمان مسکونی و مانند آن جزء توابع مبیع می باشد یا خیر، دو نظر وجود دارد که نظر بهتر، لزوم تبعیت از حکم عرف است

وَ يَدْخُلُ فِيهِ الطَّرِيقُ وَ الشَّرْبُ لِلْعُرْفِ

و محل عبور و مجرای آب نیز جزء باغ است؛ زیرا عرف چنین اقتضا دارد

اختلاف المتعاقدين

اختلاف بايع و مشتري

فِي قَدْرِ الثَّمَنِ يَخْلِفُ الْبَائِعُ مَعَ قِيَامِ الْعَيْنِ وَ الْمُشْتَرِي مَعَ تَلَفِهَا عَلَى الْمَشْهُورِ

بنا بر نظر مشهور، در صورت اختلاف در مقدار ثمن، اگر عین آن باقی باشد، بايع سوگند یاد می کند و اگر تلف شده باشد، مشتری سوگند یاد می کند.

وَ لَوْ اخْتَلَفَا فِي تَعْجِيلِهِ أَيْ الثَّمَنِ وَ قَدْرِ الْأَجَلِ عَلَى تَقْدِيرِ اتِّفَاقِهِمَا عَلَيْهِ فِي الْجُمْلَةِ

اگر بايع و مشتری در تقدی بودن ثمن و مقدار ثمن در صورتی که اجمالاً در اصل مدت دار بودن اتفاق داشته باشند

وَ شَرْطُ رَهْنٍ أَوْ ضَمِينٍ عَنِ الْبَائِعِ يَخْلِفُ الْبَائِعُ لِأَصَالَةِ عَدَمِ ذَلِكَ كُلِّهِ

و نیز در شرط دادن رهن یا معرّفی ضامن توسط بايع اختلاف کردند، بايع سوگند می خورد؛ زیرا اصل، عدم تمامی این موارد است.

وَ كَذَا يُقَدَّمُ قَوْلُ الْبَائِعِ لَوْ اخْتَلَفَا فِي قَدْرِ الْمَبِيعِ لِلأَصْلِ

همچنین اگر متبايعين در مقدار مبيع اختلاف نمایند، همین حکم جاری است و قول بايع به دلیل مطابقت با اصل، مقدم می گردد.

وَ فِي تَعْيِينِ الْمَبِيعِ يَتَحَالَفَانِ

در صورت اختلاف در تعیین مبيع، هر دو سوگند می خورند

لِلدَّعَاءِ كُلُّ مِنْهُمَا مَا يَنْفِيهِ الْآخَرُ

زیرا هر یک چیزی را ادعا می کند که دیگری آن را نفی می نماید

بِحَيْثُ لَمْ يَتَّفَقَا عَلَى أَمْرٍ وَ يَخْتَلِفَانِ فِيمَا زَادَ وَ هُوَ ضَابِطُ التَّحَالُفِ

به گونه ای که بر امری اتفاق ندارند تا در مازاد بر آن اختلاف داشته باشند و ضابطه تحالف نیز همین است.

فَيَخْلِفُ كُلُّ مِنْهُمَا يَمِينًا وَاحِدَةً عَلَى نَفْيِ مَا يَدَّعِيهِ الْآخَرُ

بنابراین، هر کدام بر نفی ادعای طرف مقابل خود، یک سوگند می خورد

لَا عَلَى اثْبَاتِ مَا يَدَّعِيهِ وَ لَا جَامِعَةً بَيْنَهُمَا

نه آنکه بر اثبات مدعی خود، یا اثبات ادعای خود و نفی مدعای دیگری سوگند یاد کند.

فَإِذَا حَلَفَا انْفَسَخَ الْعَقْدُ وَ رَجَعَ كُلُّ مِنْهُمَا إِلَى عَيْنِ مَالِهِ أَوْ بَدَلِهَا

پس از آن که هر دو نفر سوگند خوردند، عقد منفسخ گردیده و هر یک از بايع و مشتری به عین یا بدل مال خود رجوع می نماید

وَ حَيْثُ يَتَحَالَفَانِ يَبْطُلُ الْعَقْدُ مِنْ حِينِهِ أَيْ حِينَ التَّحَالُفِ لَا مِنْ أَصْلِهِ

و در صورت وقوع تحالف، عقد از حین تحالف باطل می شود؛ نه از زمان انعقاد عقد.

فَنَمَاءُ الثَّمَنِ الْمَنْفَصِلِ الْمُتَحَلِّلِ بَيْنَ الْعَقْدِ وَ التَّحَالُفِ لِلْبَائِعِ؛

بنابراین، نمائات منفصله ثمن که در فاصله بین عقد و سوگند خوردن طرفین به وجود می آید، به بايع تعلق دارد

وَ أَمَّا الْمَبِيعُ فَيُشْكَلُ حَيْثُ لَمْ يَتَّعَيْنِ

اما تعلق نمائات مبيع به مشتری با ایراد مواجه است؛ زیرا (به حسب فرض) مبيع متعیّن نیست.

و فِي اخْتِلَافِهِمَا فِي شَرْطٍ مُّفْسِدٍ يُقَدَّمُ مُدَّعِي الصَّحَّةِ

و در صورتی که بایع و مشتری در وجود و عدم شرطی که مُفسد عقد است اختلاف کنند، قول مدعی صحت عقد مقدم می شود
لِأَنَّهَا الْأَصْلُ فِي تَصَرُّفَاتِ الْمُسْلِمِ

زیرا در اعمال مسلمان، اصل، صحت آنها است.
و لَوْ اخْتَلَفَ الْوَرَثَةُ نُزْلَ كُلِّ وَارِثٍ مَنْزِلَةً مُّوَرَّثَةً

همچنین در صورتی که ورثه متبایعین با هم اختلاف کنند، هر کدام به منزله موَرَّث خود قلمداد می شود.
فَخَلِيفُ وَرَثَةِ الْبَائِعِ لَوْ كَانَ الْاِخْتِلَافُ فِي قَدْرِ الْمَبِيعِ وَ الْأَجَلِ وَ أَصْلُهُ

بنابراین اگر در مقدار مبيع، مقدار مدت، اصل مدت و مقدار ثمن با بقای عین آن اختلاف شود، ورثه بایع قسم می خورند
وَ قَدَرَ الثَّمَنُ مَعَ قِيَامِ الْعَيْنِ وَ وَرَثَةُ الْمُشْتَرِي مَعَ تَلْفِهَا

و اگر اختلاف در مقدار ثمن بوده، عین آن تلف شده باشد، ورثه مشتری سوگند یاد می کنند.

وَ إِطْلَاقُ الْكَيْلِ وَ الْوَزْنِ وَ النِّقْدِ يَنْصَرِفُ إِلَى الْمُعْتَادِ فِي بَلَدِ الْعَقْدِ لِذَلِكَ الْمَبِيعِ إِنْ اتَّحَدَ

در صورت معین نکردن نوع پیمانه و وزن و پول، هر مورد به آنچه که در محل وقوع عقد متعارف است منصرف می شود؛ به شرط آن که عرف
واحدی در آن جا حاکم باشد

فَإِنْ تَعَدَّدَ فَأَلَّا غَلَبَ اسْتِعْمَالًا

اما اگر پیمانه و وزن متعارف، تعدد داشته باشد، موردی که استفاده و نیز استعمال لفظ در آن رایج تر است ملاک خواهد بود

وَ إِطْلَاقًا فَإِنْ اخْتَلَفَا فِي ذَلِكَ فَفِي تَرْجِيحِ أَيُّهُمَا نَظَرٌ

و چنانچه میان کاربرد و نامیدن هر یک اختلاف باشد، در این که کدام مقدم شود مشکل وجود دارد

فَإِنْ تَسَاوَتْ فِي الاسْتِعْمَالِ وَ جَبَّ التَّعْيِينُ وَ لَوْ لَمْ يُعَيَّنْ بَطَلَ الْبَيْعُ

و اگر در کاربرد نیز یکسان باشد، تعیین نوع مورد نظر واجب است و اگر معین نگردد، بیع باطل می شود.

وَ أُجْرَةُ اعْتِبَارِ الْمَبِيعِ بِالْكَيْلِ أَوْ الْوَزْنِ أَوْ النِّقْدِ عَلَى الْبَائِعِ

مزد برآورد مبيع از طریق پیمانه کردن یا وزن نمودن یا شمردن، بر عهده بایع است

وَ اعْتِبَارِ الثَّمَنِ عَلَى الْمُشْتَرِي وَ أُجْرَةُ الدَّلَالِ عَلَى الْأَمْرِ.

و مزد برآورد ثمن بر عهده مشتری می باشد، مزد دلال نیز بر عهده سفارش دهنده است.

وَ لَا يَضْمَنُ الدَّلَالُ مَا يَتَلَفُ بِيَدِهِ مِنَ الْأَمْتَةِ إِلَّا بِتَفْرِيطٍ

دلال، ضامن کالاهایی که از دست او تلف می شود نیست، مگر این که تفريط کرده باشد

فَيَخْلِفُ عَلَى عَدَمِهِ لَوْ ادَّعَى عَلَيْهِ التَّفْرِيطُ

بنابراین اگر علیه او ادعای تفريط صورت پذیرد، بر عدم تفريط سوگند خورده قولش مقدم می گردد

لِأَنَّهُ أَمِينٌ فَيَقْبَلُ قَوْلُهُ فِي عَدَمِهِ

زیرا دلال، امین است؛ بنابراین قول او مبنی بر عدم تفريط پذیرفته می شود.

فَإِنْ ثَبَتَ التَّفْرِيطُ فِي حَقِّهِ وَ ضُمِّنَ الْقِيَمَةَ حَلَفَ عَلَى مَقْدَارِ الْقِيَمَةِ لَوْ خَالَفَهُ الْبَائِعُ فَادْعِي أَنَّهَا أَكْثَرُ مِمَّا اعْتَرَفَ بِهِ
 حال اگر در حق دلال، تفريط ثابت شود و ضمان قیمت مال تلف شده به عهده اش بیاید، در صورتی که بایع با او اختلاف پیدا کند و ادعا کند که
 قیمت مال، بیش از مقداری است که دلال اعتراف دارد، نسبت به مقدار قیمت، سوگند می خورد،
 لِأَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ مِنَ الزَّائِدِ وَ لَا يُنَافِيهِ التَّفْرِيطُ
 زیرا اصل، برائت ذمه دلال از مقدار زاید است و تفريط وی نیز اگر چه سبب گناه شده است، ولی با این اصل، منافات ندارد
 وَ إِنْ أَوْجَبَ الْإِثْمُ؛ کما يُقْبَلُ قَوْلُ الْغَاصِبِ فِيهَا عَلَى أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ.
 همان طور که بنا بر نظر درست تر از دو نظر موجود، قول غاصب نیز نسبت به قیمت مال غصبی پذیرفته می شود.

الإقالة

اقاله

الإِقَالَةُ فُسْخٌ لَا بَيْعٌ عِنْدَنَا

اقاله از نظر فقهای امامیه بیع نیست؛ بلکه فسخ عقد است

سَوَاءٌ وَقَعَتْ بِلَفْظِ الْفُسْخِ أَمْ الْإِقَالَةِ فِي حَقِّ الْمُتَعَاقِدَيْنِ وَ الشَّفِيعِ

که نسبت به دو طرف عقد و نیز شفیع ثابت است؛ خواه آن را به لفظ فسخ انشا نمایند، یا به لفظ اقاله.

وَ هُوَ الشَّرِيكُ إِذْ لَا شَفْعَةَ هُنَا بِسَبَبِ الْإِقَالَةِ

مراد از شفیع نیز شریک است (نه معنای اصطلاحی آن)؛ زیرا در اینجا، به سبب اقاله، (حق) شفعه ثابت نمی شود

وَ حَيْثُ كَانَتْ فُسْخًا لَا بَيْعًا فَلَا يَنْبُتُ بِهَا شَفْعَةُ لِلشَّرِيكِ لِإِخْتِصَاصِهَا بِالْبَيْعِ

و از آن جا که اقاله فسخ است نه بیع، بنابراین، به سبب آن، حق شفعه برای شریک به وجود نمی آید؛ زیرا شفعه به بیع اختصاص دارد.

وَ لَا تَسْقُطُ أُجْرَةُ الدَّلَالِ عَلَى الْبَيْعِ بِهَا

مزد دلالی دلال برای انعقاد بیع، با اقاله از بین نمی رود

لِأَنَّهُ اسْتَحَقَّهَا بِالْبَيْعِ السَّابِقِ فَلَا يُبْطِلُهُ الْفُسْخُ الْمَلْحِقُ

زیرا استحقاق دلال برای دریافت مزد، به سبب بیع سابق است؛ بنابراین فسخ بعدی آن را باطل نمی سازد.

وَ كَذَا أُجْرَةُ الْوَزَّانِ وَ الْكَيْالِ وَ النَّاظِدِ بَعْدَ صُدُورِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ لِوُجُودِ سَبَبِ الْإِسْتِحْقَاقِ

مزد وزن کننده و پیمانه کننده و شمارنده نیز بعد از آن که این کارها صورت پذیرد، همین حکم را دارد؛ زیرا سبب استحقاق مزدی این امور فراهم است.

وَلَا نَصِيحُ بَرِيَادَةٍ فِي الثَّمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ سَابِقًا وَ لَا يَنْقِصَتُهُ

اقاله با افزودن یا کاستن ثمن که بیع سابق، بر اساس آن منعقد گردیده، صحیح نخواهد بود

لَا تَهَا فَسْخٌ وَ مَعْنَاهُ رُجُوعُ كُلِّ عَوْضٍ إِلَى مَالِكِهِ

زیرا اقاله، فسخ است و معنای فسخ، بازگشت هر یک از عوضین به مالک خود می باشد

فَإِذَا شَرِطَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ مُقْتَضَاهَا فَسَدَ الشَّرْطُ وَ فَسَدَتْ بِفَسَادِهِ

بنابراین اگر در ضمن اقاله شرطی شود که خلاف مقتضای ذات اقاله است، آن شرط فاسد بوده و به تبع آن، اقاله نیز فاسد می گردد.

وَ يَرْجِعُ بِالْإِقَالَةِ كُلُّ عَوْضٍ إِلَى مَالِكِهِ إِنْ كَانَ بَاقِيًا وَ نَمَائُوهُ الْمُتَّصِلُ تَابِعٌ لَهُ

با اقاله هر عوضی در صورت موجود بودن به مالک برمی گردد و نمائات متصل، تابع عوض است.

وَ أَمَّا الْمُنفَصِلُ فَلَا رُجُوعَ بِهِ أَنْ كَانَ حَمْلًا لَمْ يَنْفَصِلْ

اما به نمائات منفصل رجوع نمی شود، حتی اگر حملی باشد که به دنیا نیامده است.

فَإِنْ كَانَ تَالِفًا فَمِثْلُهُ إِنْ كَانَ مِثْلِيًّا أَوْ قِيَمَتُهُ يَوْمَ التَّلْفِ إِنْ كَانَ قِيَمِيًّا أَوْ تَعَدَّرَ الْمِثْلُ

اما اگر عوض، تلف شده باشد، در صورتی که مثلی باشد به مثل آن و اگر قیمی باشد یا تهیه مثل، متعذر گردد، به قیمت آن در روز تلف (یا روز تعدر مثل) مراجعه می شود

وَ لَوْ وَجَدَهُ مَعِيًّا رَجَعَ بِأَرْشِهِ لِأَنَّ الْجُزْءَ أَوْ الْوَصْفَ الْفَائِتَ بِمَنْزِلَةِ التَّلْفِ

و چنانچه عوض، معیوب شده باشد، حق گرفتن آرش آن را از طرف دیگر دارد؛ زیرا جزء یا وصفی که در اثر عیب از بین رفته است، حکم تلف را دارد.

نکات مهم مبحث تجارت

- ✓ موضوع تجارت به حرام، مکروه و مباح تقسیم می شود.
- ✓ واجب و مستحب از عوارض خود تجارت اند نه از عوارض موضوع آن.
- ✓ برخی از مهم ترین محرمات موضوع تجارت:
 - a. خرید و فروش اعیان نجس مانند شراب انگور، شراب خرما و ...
 - b. آلات لهو و لعب، آلات و سایل قمار
 - c. بت و صلیب
 - d. فروختن سلاح به دشمنان دین چنانچه در حال جنگ یا در شرف جنگ باشند
 - e. اجاره دادن اماکن و حیوانات بارکش برای انجام کارهای حرام
 - f. فروختن انگور و خرما به منظور این که از آنها شراب درست کنند
 - g. ساختن صورتهایی که به صورت مجسمه است
 - h. غنا
 - i. کمک کردن به ستمکاران در جهت ظلم و ستم آنان

- j. نوحه‌سرایی به باطل
 - k. حفظ و نگهداری کتب گمراه‌کننده و نسخه‌برداری و درس دادن آنها بی‌آنکه مقصود، رد آنها با احتجاج نمودن علیه پیروان آنها باشد یا به دلیل تقیه صورت پذیرفته باشد.
 - l. یاد گرفتن سحر و کیهانت (یعنی عملی که به سبب آن برخی از جن‌ها را تسخیر کرده و آنان را مطیع خود قرار دهد).
 - m. قیافه‌شناسی و شعبده‌بازی
 - n. تدلیس زن آرایشگر
 - o. اجرت گرفتن برای انجام واجبات کفایی
 - p. دریافت اجرت در برابر زنا و لواط و مانند آنها
 - q. دریافت اجرت برای یاد دادن احکام و تکلیف واجب
 - r. رشوه گرفتن قاضی
- ✓ **مکروهات موضوع تجارت:**
۱. صرافی کردن، زیرا صراف از ربا محفوظ نیست.
 ۲. کفن فروشی
 ۳. احتکار مواد غذایی
 ۴. ذبح حیوانات
 ۵. نساجی
 ۶. حجامت کردن
 ۷. ضراب الفحل، (جهانیدن حیوان نر بر حیوان ماده)
 ۸. کاسبی نمودن با پولی که طفل به دست می‌آورد.
 ۹. معامله کردن با شخصی که در کسب خود از حرام، پرهیز و اجتناب نمی‌کند.
- ✓ تجارت مباح، به کارهایی اطلاق می‌شود که انجام یا عدم انجام آن از سوی طرفین، رجحانی ندارد.
- ✓ تجارت با قطع نظر از کالا و اجناس خارجی بر اساس احکام پنج‌گانه به پنج قسم تقسیم می‌شود:
۱. تجارت واجب، مانند تجارت برای فراهم کردن مخارج خود و افراد واجب‌النفقة
 ۲. تجارت مستحب، که باعث آسایش و رفاه خانواده و منافع مؤمنین شود
 ۳. تجارت مباح، مانند تجارت به منظور زیاد شدن مال و سرمایه
 ۴. تجارت مکروه، مانند کفن فروشی و ...
 ۵. تجارت حرام، مانند فروش مشروبات و ...
- ✓ **عقد بیع** عبارت است از ایجاب و قبولی که بر انتقال ملکیت در مقابل عوض معلوم دلالت می‌کند.
- ✓ شرط است که صیغه ایجاب و قبول به لفظ ماضی گفته شود.
- ✓ کسی که به خاطر لال بودن یا بیماری که در زبان او است از سخن گفتن عاجز باشد، اشاره کردن برای ایجاب و قبول کفایت می‌کند.
- ✓ شرط نیست که صیغه ایجاب قبل از صیغه قبول گفته شود.
- ✓ **معاطات:**
- **بیع:** برای تحقق بیع، صرف معاطات کفایت نمی‌کند.
 - **اباحه تصرف:** با انجام معاطات تصرف هر یک از طرفین معامله در آنچه تصرف، کرده است مباح می‌باشد.
 - **رجوع:** در صورت باقی بودن عین مال، هر یک از طرفین معاطات می‌توانند در آن رجوع کنند و مال خود را طلب نمایند.
- ✓ **شرایط طرفین عقد:**

- **کمال (اهلیت):** و آن عبارت است از بلوغ، عقل و رشد
- **اختیار:** اگر مکروه پس از رفع اکراه رضایت دهد، عقد صحیح است.
- **قصد انشاء:** عقدی که توسط شخص غافل، مجنون، کودک، خواب یا کسی که قصد شوخی دارد، منعقد گردد، به دلیل فقدان قصد باطل است.

✓ **بیع فضولی**

- **شرط نفوذ:** بیع در صورتی نافذ می شود که طرفین معامله مالک مبیع و ثمن باشند، یا از سوی مالک، اجازه خرید و فروش آن را داشته باشند و عقد فضولی از اساس باطل باطل نمی باشد.
- **نظریه کشف:**

- **اجازه مالک:** اجازه، یعنی اجازه ای که بعداً از سوی مالک داده می شود کاشف از صحت عقد از زمان وقوع عقد است.
- **نمای حاصله:** با توجه به کاشف بودن اجازه، نمای منفصله میان عقد و اجازه به مشتری تعلق دارد و نمای ثمن معین نیز متعلق به بایع است.

- **کیفیت اجازه:** سکوت مالک، زمان اجرای عقد، و یا هنگام ارائه پیشنهاد اجازه عقد به مالک، در اجازه کفایت نمی کند، زیرا سکوت اعم از رضایت می باشد.

- **اجازه مالک:** اگر مالک عقد را اجازه نکند مبیع را پس می گیرد، زیرا عین مال معلق به مالک است.
- **تصرف مشتری در مبیع:** اگر مشتری در مبیع تصرفی نماید که برای آن اجرت است (مانند سکونت در خانه یا سوار شدن بر حیوان)، مالک برای دریافت آن می تواند به مشتری رجوع کند.

- **بیع مال خود به همراه مال غیر:** اگر شخصی چیزی را که مالک آن است به همراه چیزی که مالک آن نیست بفروشد، و سپس مالک اصلی آن را اجازه نکند بیع نسبت به مبیعی که در مالکیت فروشنده است صحیح می باشد و مشتری در صورت جهل به این امر، دارای اختیار تبعض صفقه یا خیار شرکت خواهد بود.

- **بیع مال قابل تملک به همراه مال غیر قابل تملک:** اگر کسی آن چه را که قابل مالکیت است به همراه آنچه که قابل مالکیت نیست، بفروشد، حکم مسأله قبل را خواهد داشت و بیع در مورد مال قابل تملک به نسبت قیمت آن به مجموع دو قیمت از ثمن معامله صحیح است.

✓ **افرادی که می توانند جانشین (قائم مقام) مالک شوند:**

۱- پدر ۲- جدر پدری ۳- وصی ۴- وکیل ۵- حاکم شرع ۶- امین حاکم

- ✓ **تقاص کننده،** یعنی کسی که از دیگری طلبی دارد و بدهکار آن را نمی پردازد، حق دارد که طلب خود را از مال بدهکار به زور بردارد، در حکم حاکم شرع است.

- ✓ **وکیل و تقاص کننده،** نمی توانند به جای طرفین عقد قرار بگیرند، ولی اگر وکیل از طرفین اجازه داشته باشد، می تواند نقش هر دو طرف عقد را ایفاء کند.

✓ **شرایط عوضین معامله:**

- مبیع باید قابل تملک باشد.
 - فروش انسان آزاد و چیزهایی که غالباً نفعی ندارند صحیح نیست، مثل بیع حشرات
 - بیع مباحات قبل از حیات صحیح نیست؛ زیرا قبل از حیات، مباحات به ملکیت شخص در نمی آید
 - بیع زمین «مفتوح عنوة» مانند عراق و شام صحیح نمی باشد، ولی به تبع آثاری که متصرف در آن بر جای گذاشته، صحیح است.
- مبیع باید قابل تسلیم باشد.
 - اگر کبوتر در هوا به فروش برسد، صحیح نیست، مگر آن که به طور معمول آن کبوتر باز گردد.

- مبیع باید ملک آزاد و رها باشد.
 - بیع مال موقوفه صحیح نمی‌باشد، ولی اگر میان موقوفه‌علیهم اختلاف باشد، و باقی گذاردن آن منجر به خراب شدن وقف شود، نظر مشهور فقها بر جواز بیع وقف است.
- آگاهی از مقدار و جنس و ویژگی‌های ثمن
 - فروش چیزی که اختیار تعیین بهای آن منوط به تعیین از جانب یکی از طرفین بیع یا شخص ثالث واگذار شده باشد صحیح نیست.
 - بیع مال در برابر ثمنی که مقدار آن مجهول است، حتی اگر مشاهده شده باشد، صحیح نیست.
 - اگر مشتری، مبیع را در مقابل ثمن جهول قبض نماید (و مبیع تلف شود) ضامن آن خواهد بود.
 - اگر مبیع و ثمن از اموالی باشد که با پیمانه یا وزن یا شمارش مقدار آن اندازه‌گیری می‌شود باید برای اندازه‌گیری از پیمانه، وزنه و شماره متعارف استفاده نمود.
- ✓ مشاهده بیع:
 - کفایت مشاهده: دیدن مبیع از وصف کردن آن کفایت می‌کند، هر چند مورد معامله در زمان قرارداد حاضر نباشد و در صورتی که خلاف آن آشکار شود؛ کسی که زیان دیده است حق فسخ دارد.
 - اختلاف در تغییر: اگر طرفین معامله در تغییر یا عدم تغییر مبیع اختلاف نمودند، مشتری قسم می‌خورد و قولش مقدم می‌شود (زیرا اصل، عدم وصول حق مشتری به وی می‌باشد).
- ✓ احکام بیع:
 ۱. آموختن احکام و اطلاع دقیق از کسب و تجارتی که عهده‌دار آن می‌شود تا عقد صحیح را از باطل بازشناسد و تقلید کفایت می‌کند.
 ۲. انصاف را با تمام معامله‌کنندگان یکسان مراعات نماید.
 ۳. اقاله کردن قرارداد با کسی که پشیمان شده است، زمانی که طرفین مجلس را ترک کرده باشند یا عدم خیار را شرط کرده باشند.
 ۴. تزیین نکردن کالا
 ۵. بیان عیب کالا، در صورتی که عیبی در آن باشد
 ۶. قسم نخوردن در خرید و فروش
 ۷. مسامحه و آسان‌گیری در خرید و فروش به ویژه در خرید وسایل عبادات.
 ۸. پذیرش کالا در مواردی که نقصی دارد و پس دادن آن در جایی که اضافه‌ای دارد، البته این کمی و زیادی نباید به اندازه‌ای باشد که منجر به جهالت شود
 ۹. هیچ یک از طرفین قرارداد، از کالای خود تعریف نکند و بدی کالای طرف مقابل را ذکر ننماید.
 ۱۰. نباید زودتر از دیگران به بازار برود و نباید دیرتر از دیگران از بازار بیرون برود.
 ۱۱. ترک معامله با:
 - الأذنی: اشخاص فرومایه و منظور کسی است که نیکی کردن به او موجب شادی‌اش و بد کردن به او باعث ناراحتی‌اش نمی‌گردد
 - المحارفین: اشخاصی که از برکت به دور هستند و کسب آن‌ها بابرکت نیست
 - ذوی الشبهة فی المال: افرادی که اموال‌شان شبهه‌ناک است، مانند افراد ستم‌پیشه، زیرا شبهه اموال‌شان به اموال او نیز سرایت می‌کند.
 ۱۲. در صورتی که با پیمانه کردن و وزن کردن آشنا نیست، متصدی آن نشود.
 ۱۳. اشتغال به تجارت را در فاصله طلوع فجر تا طلوع خورشید ترک کند.
 ۱۴. شخص شهرنشین از عهده‌دار شدن وکالت بادیه‌نشین خودداری کند.

۱۵. از رفتن به پیشواز قافله خودداری کند.

۱۶. احتکار نکردن

۱۷. ترک نمودن ربا در اموال شمردنی، بنا بر قول قوی تر

۱۸. ترک نسبت دادن سود و زیان به سرمایه

۱۹. کالاهایی که پیمانهای و وزن کردنی است و هنوز آن را قبض نکرده است، نفروشد.

۲۰. عدم دخالت در خرید و فروش برادر مؤمنش، یعنی از فروشنده طلب فروش جنسی را نماید که دیگری قصد خرید آن کرده است و در قبال آن پول بیشتر بدهد.

✓ **بیع میوه جات:**

- فروش میوه قبل از ظاهر شدن آن جایز نمی باشد.
- فروش میوه بعد از بُدُو صلاح به اجماع فقها جایز می باشد.
- فروختن میوه در صورتی که بر روی درخت باشد، جایز نیست.
- **بیع مزابنه:** فروختن خرما می که بر روی درخت است با خرما می دیگری جایز نیست و این معامله را بیع مزابنه گویند.
- **بیع محاقله:** فروختن سنبله به دانه همان یا غیر آن در صورتی که از همان جنس باشد جایز نیست و این معامله را بیع محاقله گویند.

✓ **حق المازّه (حق عابران):** خوردن چیزهایی از قبیل میوه ها و زراعت که از کنار آنها عبور می شود، به شرط آن که از روی قصد از کنارشان عبور نشده و افسادی نیز صورت نگیرد، جایز است.

✓ **بیع صرف:** عبارت است از خرید و فروش طلاق و نقره با یکدیگر است.

• **شرایط بیع صرف:**

- قبض و اقباض ثمن و مثنی در مجلس عقد صورت گیرد
- تا هنگام قبض، در هنگام راه رفتن، به شکل متعارف از هم جدا نشوند و کنار یکدیگر باشند
- یا این که مشتری رضایت بدهد به این که آن چه بر ذمه دیگری یعنی بایع مدیون است، به استناد وکالتی که او در قبض مافی الذمه به بایع می دهد، قبض شده محسوب گردد
- **قبض بعض:** اگر مقداری از ثمن و مبیع توسط طرفین قبض گردد، بیع صرف نسبت به همان مقدار صحیح است؛ و نیز طرفین در فسخ و اجاره (به دلیل خیار تبعض صفقه) مخیر خواهند بود البته این امر منوط به عدم تفریط از جانب هر یک از طرفین است.
- **وکالت:**

▪ **وکیل در قبض:** شخصی که وکیل در قبض است، باید ثمن و مثنی را در مجلس عقد و قبل از جدایی طرفین عقد قبض نماید

▪ **وکیل در صرف:** اگر شخصی وکیل در خود صرف باشد، جدایی وکیل مهم و معتبر است (نه مالک)

• **تفاضل در جنس واحد:** اگر ثمن و مبیع هر دو از یک جنس باشند، نباید مقدار یکی از دیگری بیشتر باشد، هر چند یکی از آن دو عوض شکسته و یا نامرغوب باشد

✓ **بیع سلف (سَلَم):** عبارت است از بیع مال مضمون در ذمه و مضبوط، در برابر ثمن معلومی که در مجلس عقد قبض شده است و مدت تحویل مبیع مشخص گردیده است.

• **طرفین و موضوع سلف:**

- مُسَلَم: مشتری
- مُسَلَّمُ إِلَیْهِ: بایع
- مُسَلَّمُ فِیْهِ: موضوع سلف

• شرایط بیع سلف:

- بیان جنس و وصفی که جهل را برطرف کند.
- شرط نیکو یا پست بودن کالا جایز است، ولی اینکه کالا نیکوترین یا پست‌ترین باشد، ممتنع است.
- هر آنچه که وصفش قابل تعین نیست، مبیع سلف در آن صحیح نیست. (نمی‌توان پیش‌فروش کرد)
- باید قبل از جدا شدن طرفین عقد، ثمن توسط بایع قبض شود و یا آن که ثمن از دینی که مشتری بر ذمه بایع دارد حساب شود؛ البته این امر در صورتی صحیح است که پرداخت آن از دین، در عقد شرط نشده باشد و اگر شرط شده باشد بیع باطل است؛ زیرا آن بیع دین به دین می‌باشد که باطل است.
- تعیین مقدار کالا به وسیله پیمانه و وزن معلوم و یا با شمردن در صورتی که تفاوت میان افراد آن کم باشد.
- تعیین دقیق زمان تسلیم مبیع که از زیادی و نقصان در امان باشد.
- موضوع سلف، در صورت تعیین مدت باید هنگام فرا رسیدن زمان تحویل آن یافت‌شدنی باشد.
- اگر مقداری از ثمن مدت‌دار باشد، بیع سلف به طور کلی باطل می‌شود.

✓ اقسام بیع از جهت اعلام و عدم اعلام ثمن:

۱. **مُساوَمَة:** بیعی است که طرفین قرارداد به آن اتفاق داشته باشند، بدون این که بایع خبر دهد که آن کالا را به چه قیمتی خریده است.
۲. **مُرَابَحَة:** بیعی است که در آن علم و آگاهی بایع و مشتری نسبت به مقدار ثمن و سود شرط است.
 - در صورتی که بایع در مبیع افزایشی به وجود نیاورده باشد، می‌گوید:
 - «آن را به فلان مبلغ خریده‌ام»
 - «فلان مبلغ برای من تمام شده است»
 - «قیمت آن برای من فلان مبلغ شده است»
 - اگر پس از خریدن کالا عیبی در مبیع حادث شده باشد، بایع باید آن عیب را ذکر نماید و در صورت اخذ اُرش بابت آن عیب، باید آن را از قیمت مبیع کم کند.
 - نباید برای قسمت‌های مبیع، قیمت‌گذاری نماید (یعنی اگر کالایی را خریده که دارای اجزایی است، نباید برای اجزای آن، قیمت تعیین نماید و با جمع قیمت‌های اجزای کالاهای مزبور، آن را بفروشد)
 - و اگر مشخص شود بایع نسبت به اعلام ثمن هزینه‌ها، جنس و وصف مبیع دروغ گفته یا اشتباه نموده، مشتری به دلیل قاعده غرور میان رد و قبول بیع مخیر است.
 - جایز نیست بایع با تمسک به حيله، مبیع را به غلام یا فرزندش بفروشد و سپس آن را با قیمتی زیاد از وی بخرد و آن گاه آن قیمت را به عنوان ثمن ذکر کند.
۳. **مُواضَعَة:** در احکام همانند بیع مرابحه است، با این وجه تمایز که در بیع مواضعه بایع بیع را کمتر از قیمت تمام شده آن می‌فروشد.
۴. **تَوَلِيَة:** بیعی است که مبیع با همان قیمت تمام شده آن به فروش می‌رسد و شریک کردن در آن جایز است. این بیع در حقیقت، بیع جزء مشاع در برابر سرمایه است.
۵. **رَبَا:** ربا در جایی است که دو کالای هم جنس که با پیمانه یا وزن اندازه‌گیری می‌شوند، با هم مبادله می‌شوند و مقدار یکی بیش از دیگری است.

• مواردی که ربا محسوب نمی‌شوند:

- در اموال شمردنی
- بین پدر و فرزند
- بین زن و شوهر
- بین مسلمان و کافر حربی، زمانی که زیادی را مسلمان اخذ نماید.

- در تقسیم، اگر سهم یک شریک بیش از شریک دیگری شود.
- ربا میان کافر ذمی و مسلمان ثابت می‌شود.
- **حیله‌های ربا:** برای فرار از ربا راه‌های زیر وجود دارد:
 - ضمیمه کردن چیزی به عوضی که کمتر است.
 - بایع، مبيع را به مقدار مساوی با آن بفروشد و زیاده را ببخشد.
 - هر یک از دو طرف قرارداد، عوض متعلق به خود را به دیگری قرض دهد و پس از این که با قبض نمودن، مالک آنچه قرض نموده‌اند شدند و عوض آن بر ذمه قرار گرفت، یکدیگر را بری‌الذمه نمایند.
 - شبیه مورد قبل، به این که هر یک از دو طرف، عوض متعلق به خود را به دیگری هبه کند.
- ✓ **خیارات:** خیارات بر چهارده قسم است که عبارت است از:

۱. **خیار مجلس**

• ویژگی‌ها

- خیار مجلس اختصاص به عقد بیع دارد.
- این خیار به واسطه وجود حائل بین بایع و مشتری از بین نمی‌رود، زیرا با وجود حائل میان آنها جدایی صدق نمی‌کند.
- با ترک کردن مجلس عقد در صورتی که بایع و مشتری با یکدیگر همراه باشند خیار از بین نمی‌رود، زیرا هنوز آن از یکدیگر جدا نشده‌اند.

• **مُسَقَطَات خیار مجلس:**

- شرط سقوط خیار مجلس در ضمن عقد
- اسقاط خیار مجلس پس از عقد
- جدا شدن اختیاری یکی از طرفین (بایع یا مشتری) از دیگری
- ۲. **خیار حیوان:** این خیار تنها مختص مشتری است و به مدت ۳ روز پس از خریدن حیوان ثابت می‌شود.
- **شروع خیار:** بنا بر قول قوی‌تر آغاز ۳ روز فوق از زمان عقد است.

• **مُسَقَطَات خیار حیوان:**

- شرط سقوط این خیار در ضمن عقد
- اسقاط این خیار پس از عقد
- تصرف صاحب خیار
- ۳. **خیار شرط:** چگونگی این خیار به حسب شرطی است که در ضمن عقد آمده، به شرطی که زمان آن معین و مشخص باشد.
- درج خیار شرط از جانب اشخاص ذیل ممکن است:

▪ برای یکی از طرفین

▪ برای هر دوی آنها

▪ برای شخص ثالث از طرف هر دو یا یکی از آنها

• قرار دادن شرط خیار برای شخص ثالث؛ تحکیم است نه توکیل.

✓ **شرط مؤامره (مشاوره، نظرخواهی):** به این معنی که شرط شود طرفین یا یکی از آن دو، در مدتی معین، با فردی که نام وی را

می‌برند، مشورت نموده و به رأی وی رجوع نمایند.

• فسخ عقد، متوقف بر دستور مشاور است، زیرا فسخ خلاف مقتضی عقد است در این صورت باید به مفاد شرط رجوع نمود. اما

التزام به عقد به دستور مشاور نمی‌باشد.

- مشاور حق فسخ یا التزام به عقد ندارد و صرفاً صدور دستور و مشاوره به عهده او است، برای اجتناب از غرر لازم است مدت مشاوره به شکل معین شرط گردد.
- ۴. **خيار تأخير:** خيار تأخير بعد از ۳ روز برای بايع ثابت می شود، به شرطی که ثمن و مثنی قبض نشده باشد، و شرط تأخير نیز نشده باشد.
 - قبض قسمتی از ثمن مانند آن است که هیچ مقداری از ثمن قبض نشده است.
 - تلف مبيع مطلقاً در ۳ روز و یا بعد از آن از مال بايع خواهد بود، زیرا مبيع را تحويل مشتری نداده است.
- ۵. **خيار ما یفسد لیومه:** خيار آنچه در همان روز فاسد می شود.
 - این خيار پس از رسیدن شب ثابت می شود.
 - مبنای این خيار حدیث «لا ضرر» می باشد.
- ۶. **خيار رؤیت:** این خيار برای کسی که هنگام فروش یا خرید مبيع آن را با وصف فروخته یا خریده و آن ندیده، ثابت می شود.
 - بيع مالی که خيار رؤیت بر آن مترتب می شود، باید جنس و وصف مبيع به گونه ای که رقع جهالت شود، ذکر گردد.
 - اگر قسمتی از مبيع را ببیند و بقیه آن را به وصف معامله کرده باشد، در صورت عدم مطابقت آن با اوصاف ذکور در مورد همه مبيع خيار ثابت می شود، زیرا مورد معامله یک جنس واحد است.
- ۷. **خيار غبن:** منظور از غبن، در اینجا فروش یا خرید مال به غیر قیمت آن است.
 - این خيار برای هر یک از بايع و مشتری در جایی که نسبت به قیمت جهل داشته باشد، ثابت است.
 - این خيار با جهل ثابت می شود، به شرط آن که تفاوت به قدری باشد که معمولاً از آن مقدار غبن چشم پوشی نمی شود.
 - خيار غبن با تصرف ساقط نمی گردد، چه آن که متصرف، غابن باشد و یا مغبون، مگر آن که مغبون مشتری باشد و مبيع را از ملک خود خارج نموده باشد.
 - چنانچه غابن مابه التفاوت قیمت را به مغبون بدهد، خيار غبن ساقط نمی گردد، هر چند سبب پیدایش آن از بین رفته است، زیرا خیاری که قبل از این ثابت شده است استصحاب می شود.
- ۸. **خيار عيب:** عيب عبارت است از هر آنچه که نسبت به خلقت اصلی افزایش یا کاهش و نقصی داشته باشد؛ چه آن عيب عینی باشد و چه وصفی.
 - در صورت بی اطلاعی مشتری نسبت به عین، برای وی خيار ثابت می شود و می تواند عقد را فسخ کند و یا ارش بگیرد.
 - **محاسبه ارش:**
 - ارش، جزئی از ثمن است که نسبت آن به ثمن، مانند نسبت میان تفاوت دو قیمت می باشد و پس گرفته می شود
 - بدین گونه که مبيع یک مرتبه در حالی که صحیح است و یک مرتبه در حالی که معیوب است، قیمت گذاری می شود و به همان نسبت، از اصل ثمن کم می گردد.
- **مُسَقَطَات رَدِّ مَبِيع:**
 ۱. تصرف کردن در مبيع، خواه تصرف، قبل از علم مشتری به عيب باشد یا بعد از آن.
 ۲. حادث شدن عیبی در مبيع پس از قبض آن، به طوری که ضمان عيب مزبور بر عهده مشتری باشد، خواه حدوث عيب از ناحیه مشتری باشد یا نباشد.
 ۳. در صورتی که در یک معامله چند چیز را خریداری کند و معلوم شود معیوب بوده است و یکی از آنها تلف گردد.
 ۴. در صورتی که دو نفر در یک معامله کالایی را بخرند و یکی از آنها از ردّ معامله خودداری کند که در این مورد، طرف دیگر نیز حق رد کردن ندارد و تنها می تواند ارش بگیرد
 ۵. اگر دو یا چند چیز را خریداری کند و یکی از آنها معیوب از کار درآید، مشتری حق ردّ آن را ندارد؛ بلکه یا باید هر دو را رد کند یا آن که هر دو را نگه داشته، ارش بگیرد.
 ۶. مشتری با اختیار ارش یا بدون آن، حق ردّ خود را ساقط کند.

• مُسْقَطَات رَدِّ و اَرش:

۱. آگاهی از عیب قبل از عقد؛ زیرا اقدام به معامله در حالی که علم به عیب وجود دارد، رضایت به مبیع شمرده می‌شود.
۲. رضایت به عیب بعد از عقد، بدون آن که این رضایت مقید به گرفتن اَرش باشد.
۳. ساقط کردن خیار.
۴. تَبَرّی کردن بایع از عیوب.
۹. **خیار تدلیس:** تدلیس یعنی تاریکی؛ که گویی تدلیس‌کننده، واقعیت را تاریک می‌کند و آن را مبهم می‌گرداند تا غیر واقع را واقعیت قلمداد کند.
- اگر صفتی که برای کالا کمال محسوب می‌شود شرط شده باشد، یا انجام عملی موجب توهّم مشتری شود که چنین صفتی در او هست، سپس معلوم شود که مبیع آن اوصاف مذکور را ندارد، مشتری میان فسخ عقد و امضای آن با همان ثمن مخیر است.
۱۰. **خیار اشتراط:** شرط نمودن موارد مشروع در عقد، صحیح است، منوط به آن که منتهی به جهالت در مبیع یا ثمن نشود و یا کتاب و سنت از آن منع نکرده باشد.
- شرط نمودن تأخیر تحویل مبیع و ثمن تا هر زمان که هر یک از بایع و مشتری بخواهند، صحیح نیست؛ زیرا این شرط موجب جهالت مبیع یا ثمن می‌شود و از جهتی زمان، قسمتی از ثمن را تشکیل می‌دهد.
- شرط، با شرط نمودن امری که انجام آن خارج از عهده مشروط‌علیه است، باطل می‌باشد؛ مانند:
 - شرط شود که حیوان در آینده باردار شود.
 - یا شرط شود که زراعت به صورت خوشه درآید.
- اگر شرط شود که زراعت را تا زمان به حد خوشه رسیدن باقی گذارد، این شرط جایز است.
- اگر در ضمن عقد بیع، امر غیر مشروعی شرط شود، شرط باطل است و بیع را نیز باطل می‌کند.
- **حکم تخلف شرط:**
 - هر شرطی که به آن عمل نشود، مشروط‌الّه خیار فسخ خواهد داشت.
 - بر مشروط‌علیه واجب نیست که به شرط عمل کند.
- **فایده شرط:**
 - عدم انجام شرط: فایده شرط آن است که اگر به آن عمل نشود، بیع را در معرض زوال قرار خواهد داد.
 - انجام شرط: اگر به شرط عمل شود، بیع لازم می‌شود.
۱۱. **خیار شرکت:** خواه شرکت مقارن با عقد باشد، مانند موردی که چیزی را بخرد و بعد معلوم شود که بخشی از آن به دیگری تعلق دارد که این قسم را گاهی خیار تبعض صفقه نیز می‌نامند، و خواه پس از عقد و پیش از قبض کردن تحقق یابد، مانند موردی که مبیع با چیز دیگری آمیخته گردد، به گونه‌ای که قابل جداسازی از هم نباشند و این مورد را گاهی مجازاً عیب می‌نامند، زیرا به سبب شرکت نقضی در مبیع حاصل می‌شود و از این جهت شبیه عیب است؛ در چنین حالاتی مشتری مخیر است عقد را به استناد عیب حاصل از شرکت فسخ کند، یا عقد را امضا کرده، به همان نسبت شریک شود.
- **موارد ثبوت خیار شرکت:**
 - موردی که مشتری چیزی را بخرد و سپس معلوم شود که قسمتی از آن متعلق به دیگری است.
 - موردی که مبیع قبل از قبض مشتری با مال دیگری مخلوط گردد، به نحوی که قابل جداسازی از هم نباشند.
۱۲. **خیار تعذر تسلیم:** اگر مشتری چیزی را به گمان این که تسلیم آن برای بایع مکن خواهد بود، بخرد ولی بعداً نتواند آن را تسلیم کند مشتری بین فسخ و اجازه عقد مخیر است؛ زیرا ضمان مبیع قبل از قبض آن توسط مشتری، بر عهده بایع مستقر است.
۱۳. **خیار تبعض صفقه:** مانند آن که مشتری دو کالا را بخرد، و آن گاه آشکار شود که یکی از آن دو کالا متعلق به دیگری است.

۱۴. **خيار تفليس:** اگر طلبکار شخص مفلس کالای خود را بیايد، مخیر است (معامله را فسخ و) مقدم بر سایر طلبکاران، آن را تصاحب کند، یا برای دریافت ثمن کنار سایرین قرار گیرد.

✓ احکام بيع

• تقسیم بيع از جهت فوری یا مدت‌دار بودن ثمن و ميع:

▪ نقد

▪ کالی به کالی: که این نوع بيع باطل است.

▪ نسيه

▪ سلف

- عدم تعیین مدت برای پرداخت ثمن، مقتضی آن است که ثمن نقد است و ذکر فوریت تأکیدی بر این امر است.
- در صورتی که فوری بودن پرداخت ثمن در وقت معینی شرط شود اگر در همان مدت خاص پرداخت نشود، بايع می‌تواند عقد را فسخ کند.
- اگر مدت‌دار بودن پرداخت ثمن شرط شود، باید آن زمان معین شود و نباید مدت را به چیزی که احتمال زیاده و نقصان در آن وجود دارد، معلق کرد، همان‌گونه که نباید به مواردی که مشترک است مثل ماه ربیع معلق کرد.
- اگر بايع برای بيع نقد یک ثمن را تعیین نماید، و برای بيع مدت‌دار ثمن دیگر را یا بین دو زمان از جهت ثمن تفاوت قرار دهد بيع باطل است؛ زیرا چنین بيعی، به دلیل این که مردّد میان دو ثمن است، موجب جهل به ثمن می‌شود.
- اگر قسمت معینی از ثمن معامله را مدت‌دار نماید، بيع به دلیل معین بودن مدت صحیح است.
- مدت‌دار بودن ثمن در بيع نقدی در مقابل افزودن چیزی به ثمن جایز نیست.
- ذکر مدت پرداخت ثمن برای کسی که کالا را به صورت مدت‌دار خریده است و آن را به صورت غیر مساومه می‌فروشد واجب است و در صورت عدم ذکر کدت، به دلیل وجود تدلیس، می‌تواند معامله را فسخ نماید.

✓ **قبض:** اطلاق عقد، مقتضی قبض ثمن و مثن است، با توجه به مفهوم مخالف این امر، شرط تأخیر در قبض عوضین اشکالی ندارد.

- بايع می‌تواند شرط کند که تحویل مبيع را تا مدت معینی به تأخیر اندازد و از آن به نحوی معین بهره‌برداری نماید.
- اگر بايع و مشتری از قبض ثمن و مبيع خودداری کنند، حاکم آنها را وادار به قبض می‌کند.
- قبض اموال منقول به انتقال آن است.
- قبض اموال غیرمنقول به برطرف کردن موانع موجود بین کالا و مشتری پس از رفع ید از آن است.
- با قبض نمودن مبيع، ضمان معاوضی از بايع به مشتری منقل می‌شود، به شرط آن که مشتری خيار نداشته باشد.

✓ **تلف مبيع قبل از قبض:** اگر مبيع قبل از قبض مشتری تلف شود، از مال بايع خواهد بود، فرقی نمی‌کند که خيار مختص مشتری باشد یا میان بايع و مشتری مشترک باشد.

- نمائات منفصلی که در فاصله بيع عقد و تلف ایجاد می‌شود متعلق به مشتری است.
- اگر بخشی از مبيع تلف یا معیوب شود، مشتری می‌تواند مبيع را نگه دارد و آرش بگیرد یا عقد را فسخ کند.

• **سوگند مشتری:**

- در صورتی که مشتری بعد از قبض مبيع، نقصان مبيع را ادعا کند، اگر هنگام برآورد کالا حاضر نبوده باشد؛ سوگند می‌خورد وگرنه بايع را سوگند می‌دهد.
- اگر مشتری ادعای خود را تغییر دهد، که «من همه مبيع را تحویل نگرفته‌ام» سوگند می‌خورد زیرا اصل عدم رسیدن مشتری به حق خود می‌باشد.

✓ **توابع مبيع:** در تعیین توابع مبيع، ضابطه آن است که معنای لغوی عبارت به کار رفته در عقد و نیز عرف عام یا خاص، مراعات می‌شود؛ همچنین نظر شرع به شریک اولی ملاک عمل واقع می‌شود؛ بلکه نظر شرع بر لغت و عرف نیز مقدم می‌باشد

✓ اختلاف بایع و مشتری:

- در مقدار ثمن:
 - اگر عین باقی باشد، بایع سوگند می خورد.
 - اگر عین تلف شده باشد، مشتری سوگند می خورد.
- در صورت اختلاف بایع و مشتری در موارد ذیل بایع سوگند می خورد، زیرا اصل عدم تمامی این موارد است:
 - در نقدی بودن ثمن
 - در مقدار ثمن
 - در شرط دادن رهن یا معرفی ضامن
 - در مقدار مبیع
- اگر بایع و مشتری بر وجود شرطی که مفسد عقد است اختلاف نمایند، قول شخصی که مدعی صحت عقد است مقدم می شود.
- در صورتی که ورثه اختلاف نمایند، هر یک همانند مورث خود به شمار می آیند.

✓ اجرت

- برآورد مبیع با بایع است.
- برآورد ثمن با مشتری است.
- دلال با سفارش دهنده است.

✓ دلال:

- دلال در مورد کالایی که تلف نموده فقط در صورت تفریط ضامن است و اگر وی منکر تفریط شود، قسم می خورد و سخنش پذیرفته می شود، چون دلال امین است.
- اگر در حق لال تفریط ثابت شود و ضامن مال تلف شده به عهده اش بیاید، ولی در مورد قیمت مال با بایع اختلاف نمایند، دلال قسم می خورد؛ زیرا اصل، برائت ذمه دلال از مقدار زاید است و تفریط وی با این اصل منافات ندارد.

✓ اقاله: طرفین عقد پس از انجام معامله با رضایت و توافق یکدیگر معامله را بر هم می زنند.

- ماهیت اقاله: اقاله فسخ عقد است نه بیع و برای طرفین عقد و شفیع ثابت می شود.
- اقاله شفعه ثابت نمی شود، زیرا شفعه مختص بیع است.
- با اقاله نمودن عقد مزد دلال از بین نمی رود.
- اقاله با افزایش یا کاهش ثمن صحیح نیست.
- با اقاله نمودن، هر عوضی به مالک اولیه اش برمی گردد و در صورتی که عوض، تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن در روز تلف بازگردانده می شود.

✓ شرط سائغ: شرط مشروع

الإجارة

اجاره

ماهية الإجارة

ماهیت اجاره

هِيَ الْعَقْدُ عَلَى تَمْلُكِ الْمَنْفَعَةِ الْمَعْلُومَةِ بِعَوَضٍ مَعْلُومٍ

اجاره عقدی مبنی بر تملک منفعتی معلوم در برابر عوضی معلوم می باشد

فَالْعَقْدُ بِمَنْزِلَةِ الْجَنْسِ يَشْمَلُ سَائِرَ الْعُقُودِ

در این تعریف عقد به منزله جنس می باشد و شامل عقود دیگر نیز می شود

وَ خَرَجَ يَتَعَلَّقُ بِالْمَنْفَعَةِ الْبَيْعِ وَ الصِّلَحِ الْمُتَعَلِّقِ بِالْأَعْيَانِ

به واسطه تعلق گرفتن عقد اجاره به منفعت، عقد بیع و عقد صلحی که به اعیان خارجی تعلق گرفته باشد (از تعریف) خارج می شود.

وَ بِالْعَوَضِ الْوَصِيَّةُ بِالْمَنْفَعَةِ

و با قید عوض وصیت کردن به منفعت (خارج می شود)

وَ بِالْمَعْلُومِ إِصْدَاقُهَا إِذْ لَيْسَ فِي مُقَابِلِهَا عَوَضٌ مَعْلُومٌ وَ إِنَّمَا هُوَ الْبُضْعُ

و با قید «معلوم» مهریه قرار دادن منفعت خارج می شود؛ زیرا در مقابل تعیین کردن مهریه، عوض معلومی قرار نمی گیرد، و بلکه عوض آن، فقط استمتاع (زوج از زوجه) می باشد.

وَ لَكِنْ يَنْتَقِضُ فِي طَرْدِهِ بِالصِّلَحِ عَلَى الْمَنْفَعَةِ بِعَوَضٍ مَعْلُومٍ فَإِنَّهُ لَيْسَ إِجَارَةً بِنَاءً عَلَى جَعْلِهِ أَصْلًا

تعریف بالا مانع اغیار نیست زیرا شامل صلح بر منفعت در برابر عوض معلوم نیز می شود زیرا طبق مبنایی که صلح را عقد مستقلی می داند؛ صلح اجاره، نخواهد بود

الصيغة

صیغه

إِجَابُهَا «أَجَرْتُكَ» وَ «أَكْرَيْتُكَ» أَوْ «مَلَكَتُكَ مَنْفَعَتَهَا سَنَةً».

ایجاب اجاره عبارت است از: «به تو اجاره دادم» یا «به تو کرایه دادم» یا «منفعت آن را به مدت یک سال به تو تملیک نمودم»

فَيَدَّ التَّمْلِيكَ بِالْمَنْفَعَةِ لِيَحْتَرِزَ بِهِ عَمَّا لَوْ عَبَّرَ بِلَفْظِ الْإِجَارِ وَ الْإِكْرَاءِ

مصنف لفظ «تملیک» را مقید به منفعت نموده تا از مواردی که اجاره با لفظ «آجرتک» یا «اکریتک» منعقد می شود، احتراز نموده باشد
 فَإِنَّهُ لَا يَصِحُّ تَعَلُّقُهُ إِلَّا بِالْعَيْنِ

چرا که اجاره و کرایه تنها به عین تعلق می گیرند

فَلَوْ أَوْرَدَهُمَا عَلَى الْمَنْفَعَةِ فَقَالَ: «أَجَرْتُكَ مَنْفَعَةَ هَذِهِ الدَّارِ» لَمْ يَصِحَّ بِخِلَافِ التَّمْلِيكِ لِأَنَّهُ يُفِيدُ نَقْلَ مَا تَعَلَّقَ بِهِ

بنابراین اگر اجاره و کرایه را مقید به منفعت کند و بگوید: «منفعت این خانه را به تو کرایه دادم» برخلاف تملیک، عقد صحیح نیست زیرا فایده

تملیک انتقال چیزی است که به آن تعلق گرفته است

فَإِنْ وَرَدَ عَلَى الْأَعْيَانِ أَفَادَ مُلْكَهَا وَ لَيْسَ ذَلِكَ مَوْرِدَ الْإِجَارَةِ لِأَنَّ الْعَيْنَ تَبْقَى عَلَى مِلْكِ الْمُؤَجِّرِ فَيَتَعَيَّنُ فِيهَا إِضَافَتُهُ إِلَى الْمَنْفَعَةِ لِيُفِيدَ نَقْلَهَا إِلَى الْمُسْتَأْجِرِ حَيْثُ يُعْبَرُ بِالتَّمْلِيكِ.

حال اگر لفظ «ملکتک» بر عین وارد شود (مثلاً بگوید: «ملکتک هذه الدار») بیانگر تملیک عین است؛ در حالی که تملیک عین، موضوع اجاره نیست (بلکه موضوع بیع است)، زیرا (در اجاره)، عین در ملکیت موجر باقی می‌ماند؛ از این رو در عقد اجاره، لازم است که لفظ «ملکتک» به منفعت اضافه شود تا این که در هر مورد که با لفظ «ملکتک» تعبیر می‌شود، بیانگر انتقال منفعت به مستأجر باشد.

و لو عَبَّرَ بِالْبَيْعِ وَ نَوَى الْإِجَارَةَ فَإِنْ أُوْرَدَهُ عَلَى الْعَيْنِ فَقَالَ: «بِعْتِكَ هَذِهِ الدَّارَ شَهْرًا بَكْذَا» بَطَلَ لِإِفَادَتِهِ نَقْلُ الْعَيْنِ وَ هُوَ مُنَافٍ لِلْإِجَارَةِ

اگر موجر (در صیغه ایجاب) از لفظ «بعیتک» استفاده کند، اما اجاره را قصد کرده باشد؛ چنانچه لفظ بیع را بر سر عین وارد کرده و بگوید: «به تو فروختم این خانه را یک ماه در مقابل فلان مبلغ»، عقد باطل است، زیرا «بعیتک» بیانگر انتقال عین می‌باشد. در حالی که با اجاره دادن منافات دارد.

وَ إِنْ قَالَ: «بِعْتُكَ سُكْنَاهَا سَنَةً» وَ الْأَصْحُ الْمَنْعُ

اگر بگوید: «سکونت در این خانه را برای یک سال به تو فروختم» که قول صحیح‌تر ممنوع بودن این نوع اجاره است.

لزوم الاجارة

لازم بودن اجاره

هِيَ لَا زِمَةٌ مِنَ الطَّرَفَيْنِ لَا تَبْطُلُ إِلَّا بِالتَّقَايُلِ أَوْ بِأَحَدِ الْأَسْبَابِ الْمُقْتَضِيَةِ لِلْفَسْخِ

اجاره نسبت به هر دو طرف (موجر و مستأجر) عقدی لازم است و جز با اقاله یا یکی از موجبات فسخ از بین نمی‌رود.

و لو تَعَقَّبَهَا الْبَيْعُ لَمْ تَبْطُلْ لِعَدَمِ الْمُنَافَاةِ فَإِنَّ الْإِجَارَةَ تَتَعَلَّقُ بِالْمَنَافِعِ وَ الْبَيْعُ بِالْعَيْنِ

اگر مستأجر پس از اجاره دادن عین، آن را بفروشد اجاره باطل نمی‌گردد؛ زیرا منافاتی (بین اجاره و بیع) نیست؛ چرا که اجاره به منافع و بیع به خود عین تعلق می‌گیرد

وَ إِنْ تَبِعَتْهَا الْمَنَافِعُ حَيْثُ يُمَكِّنُ سَوَاءٌ كَانَ الْمُشْتَرِي هُوَ الْمُسْتَأْجِرُ أَوْ غَيْرَهُ

هرچند در جایی که امکان داشته باشد منافع به تبع عین انتقال می‌یابد؛ فرقی نمی‌کند مشتری همان مستأجر باشد (و به او بفروشد)، و یا کس دیگری غیر از مستأجر باشد.

فَإِنْ كَانَ هُوَ الْمُسْتَأْجِرُ لَمْ تَبْطُلِ الْإِجَارَةُ عَلَى الْأَقْوَى بَلْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأَجْرَةُ وَ الثَّمَنُ

پس اگر مشتری همان مستأجر باشد طبق قول قوی‌تر، اجاره باطل نمی‌شود؛ بلکه او باید هم اجرت (بابت اجاره) و هم ثمن (بابت خرید عین مستأجره) را بپردازد.

وَ إِنْ كَانَ غَيْرَهُ وَ هُوَ عَالِمٌ بِهَا صَبَرَ إِلَى انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ وَ لَمْ يَمْنَعْ ذَلِكَ مِنْ تَعْجِيلِ الثَّمَنِ

و در صورتی که مشتری، شخص دیگری غیر از مستأجر باشد مشتری آگاه باشد به این که عین، اجاره داده شده است تا تمام شدن مدت اجاره باید صبر کند، و این صبر کردن مانع از این نمی‌شود که ثمن عین را فوراً (به مالک که موجر نیز می‌باشد) بپردازد.

وَ إِنْ كَانَ جَاهِلًا بِهَا تَخَيَّرَ بَيْنَ فَسْخِ الْبَيْعِ وَ إِمْضَائِهِ مَجَانًّا مَسْلُوبَ الْمُنْفَعَةِ إِلَى انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ.

و در صورتی که مشتری نسبت به اجاره جاهل باشد در این حالت (پس از آگاه شدن)، بین فسخ کردن بیع و امضا کردن آن به طور مجانی و بدون این که تا پایان مدت اجاره از منفعت عین استفاده کند، مخیر می‌باشد.

ثُمَّ لَوْ تَجَدَّدَ فُسْخُ الْإِجَارَةِ عَادَتْ الْمُنْفَعَةُ إِلَى الْبَائِعِ لَا إِلَى الْمُشْتَرِي

حال اگر (پس از امضای بیع)، مستأجر اجاره را فسخ کند، در این صورت، منفعت (باقیمانده تا پایان مدت اجاره) به بائع (مالک) برمی‌گردد، نه به مشتری

وَ عَذْرُ الْمُسْتَأْجِرِ لَا يُبْطِلُهَا وَ إِنْ بَلَغَ حَدًّا يَتَعَذَّرُ عَلَيْهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهَا

عذ مستأجر (در مورد استفاده از عین مستأجره)، اجاره را باطل نمی‌کند؛ اگر چه عذر او به حدی برسد که نتواند از آن عین استفاده ببرد

كَمَا لَوْ اسْتَأْجَرَ حَانُوتًا فَسَرَقَ مَتَاعَهُ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْدَالِهِ

مانند این که مستأجر مغازه‌ای را اجاره کند و سپس کالاهای آن به سرقت رود و مستأجر نتواند کالای دیگری را جایگزین آن گرداند.

وَإِمَّا لَوْ عَمَّ الْعُذْرُ كَالْتَلَجُّ الْمَانِعِ مِنْ قَطْعِ الطَّرِيقِ الَّذِي اسْتَأْجَرَ الدَّابَّةَ لسلوكه مَثَلًا فَلِأَقْرَبُ جَوَازِ الْفُسْخِ لِكُلِّ مِنْهُمَا

اما در صورتی که عذر، همگانی و فراگیر باشد، مانند این که طوری برف آمده باشد که مستأجر نتواند راهی را که به خاطر طی کردن آن، حیوان را اجاره کرده است طی کند در این صورت، قول نزدیکتر به درستی آن است که هرکدام از مؤجر و مستأجر حق فسخ کردن اجاره را دارد

لَتَعَذَّرِ اسْتِيفَاءُ الْمُنْفَعَةِ الْمَقْصُودَةِ حِسًّا وَ لَوْ لَمْ يُجْبَرَ بِالْخِيَارِ لَزِمَ الضَّرَرُ الْمُنْفِيُّ

زیرا عقلاً امکان استفاده از منفعت مورد نظر وجود ندارد؛ از این رو اگر این عدم امکان به وسیله خیار فسخ جبران نگردد، موجب ضرری می‌شود

(با حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام») نفی شده است

وَ مِنْهُ مَا لَوْ عَرِضَ مَانِعٌ شَرْعِيٌّ كَخَوْفِ الطَّرِيقِ لِتَحْرِيمِ السَّفَرِ حِينَئِذٍ أَوْ اسْتِئْجَارِ امْرَأَةٍ لِكُنْسِ الْمَسْجِدِ فَحَاضَتْ وَ الزَّمَانِ مُعِينٍ يَنْقُضِي مَدَّةَ الْعُذْرِ.

همچنین است اگر مانع شرعی نیز عارض شود جواز فسخ وجود دارد مثلاً از بیمودن راه بترسد زیرا سفر در چنین حالتی حرام است یا زنی را برای جارو کردن مسجد اجیر کند و سپس حائض گردد و مدت اجاره نیز معین باشد و در بین مدت عذر زن پایان یابد.

وَ يُحْتَمَلُ انْفِسَاخُ الْعَقْدِ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ تَنْزِيلاً لِلتَّعَذُّرِ مَنْزِلَةً تَلْفِ الْعَيْنِ

احتمال دارد که در تمامی این موارد، عقد اجاره خود به خود فسخ گردد، با این استدلال که عدم امکان استفاده از عین را به منزله تلف عین قرار دهیم.

وَ لَا تَبْطُلُ الْإِجَارَةُ بِالْمَوْتِ كَمَا يَقْتَضِيهِ لُزُومُ الْعَقْدِ سَوَاءً فِي ذَلِكَ مَوْتِ الْمُؤْجِرِ وَ الْمُسْتَأْجِرِ

عقد اجاره با فوت (مؤجر و مستأجر) باطل نمی‌گردد همان طور که لزوم عقدی چنین چیزی را اقتضاء می‌کند، در این حکم بین فوت مؤجر و مستأجر فرقی وجود ندارد.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ الْعَيْنُ مَوْفُوفَةً عَلَى الْمُؤْجِرِ وَ عَلَى مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْبُطُونِ فَيُوجِرُهَا مَدَّةً وَ يَتَوَقَّعُ مَوْتَهُ قَبْلَ انْقِضَائِهَا فَتَبْطُلُ لِانْتِفَالِ الْحَقِّ إِلَى غَيْرِهِ

مگر آنکه عین اجاره شده، بر موجر و نسل های بعدی وقف شده باشد و سپس موجر (که در طبقه اول موقوف علیهم است) آن را برای مدتی اجاره دهد و پیش از سرآمدن مدت اجاره فوت کند که در این صورت اجاره باطل می شود زیرا حق انتفاع از عین به دیگری (که در طبقات بعدی موقوف علیهم می باشند) منتقل می شود

و ليس له التصرف فيها إلا زمن استحقاقه و لهذا لا يملك نقلها و لا إتلافها

و آن شخص (موجر) تنها در زمان استحقاق خود می تواند در آن عین تصرف نماید و به همین خاطر است که قادر به انتقال دادن عین به شخص دیگر و یا اتلاف آن نبوده است.

و لو شرط على المستأجر استيفاء المنفعة بنفسه بطلت بموته أيضاً

اگر موجر بر مستأجر شرط کند که تنها خود مستأجر استیفای منفعت کند با مرگ او اجاره باطل می گردد.

موضوع الإجارة

موضوع اجاره

كُلُّ مَا يَصِحُّ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ تَصِحُّ إِعَارَتُهُ وَإِجَارَتُهُ

هر چیزی که بهره برداری از آن با بقای عین آن ممکن باشد عاریه و اجاره دادنش صحیح است و ینعکس فی الإجارة کُلِّيًا دُونَ الإعارة

و این قاعده به طور کلی در مورد اجاره برعکس می شود (یعنی هر چیزی که با فرض باقی بودن عین آن امکان بهره برداری از آن عین نباشد، اجاره دادن آن هم صحیح نیست) ولی عکس این قاعده در عاریه به طور کلی قابل جریان نیست (یعنی نمی توان گفت هر چیزی که با فرض باقی بودن عین آن امکان بهره برداری از آن عین نباشد، عاریه دادن آن هم صحیح نمی باشد).

لِجَوَازِ إِعَارَةِ الْمُنْحَةِ مَعَ أَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْهَا وَ هُوَ اللَّبْنُ لَا تَبْقَى عَيْنُهُ وَ لَا تَصِحُّ إِجَارَتُهَا لِذَلِكَ

زیرا عاریه دادن گوسفند شیرده صحیح می باشد، با وجود آن که مقصود اصلی از آن یعنی شیر حیوان، عین آن باقی نمی ماند، اما اجاره دادن گوسفند شیرده صحیح نیست، زیرا در صورت انتفاع از شیر آن، عین آن باقی نمی ماند.

مُنْفَرِدًا كَانَ مَا يُؤْجَرُ أَوْ مُشَاعًا إِذْ لَا مَانِعَ مِنَ الْمُشَاعِ بِاعْتِبَارِ عَدَمِ الْقِسْمَةِ، لِإِمْكَانِ اسْتِيفَاءِ الْمُنْفَعَةِ بِمُوافَقَةِ الشَّرِيكِ

مورد اجاره می توان مفروز یا مشاع باشد زیرا اجاره دادن مال مشاع به اعتبار این که هنوز تقسیم نشده است مانعی ندارد، چون امکان بهره برداری از عین با اجازه شریک دیگر وجود دارد

و لا فرق بين أن يؤجره من شريكه و غيره عندنا

و از نظر فقه های امامیه، در صحیح بودن اجاره مال مشاع، فرقی نیست بین این که آن را به خود شریک اجاره دهد یا به کس دیگری

ضمان المستأجر

ضمان مستأجر

لا يضمن المستأجر العين إلا بالتعدي أو التفریط

مستأجر فقط در صورت تعدی یا تفریط ضامن می‌باشد
لَا تَهَا مَقْبُوضَةً بِإِذْنِ الْمَالِكِ لِحَقِّ الْقَابِضِ

و دلیل ضامن نبودن آن است که عین با إذن مالک به قبض مستأجر در آمده است، به جهت حقی که قبض‌کننده (مستأجر) دارد (که همان انتفاع از عین می‌باشد).

و لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ مُدَّةِ الْإِجَارَةِ وَ بَعْدَهَا قَبْلَ طَلَبِ الْمَالِكِ وَ بَعْدَهُ إِذَا لَمْ يُؤَخَّرْ مَعَ طَلَبِهَا اخْتِيَارًا

در این حکم (ضامن نبودن مستأجر در صورت تلف شدن عین) فرقی نمی‌کند که عین در طول مدت اجاره تلف گردد یا پس از پایان مدت؛ خواه پیش از درخواست مالک (نسبت به استرداد عین) بوده یا پس از درخواست مالک باشد؛ به شرط آن که پس از درخواست مالک، مستأجر به اختیار خود (استرداد عین را) به تأخیر نیندازد

إشتراط الضمان و الخيار

شرط کردن ضمان و خيار

لَوْ شَرَطَ فِي عَقْدِ الْإِجَارَةِ ضَمَانُهَا بِدُونِهَا فَسَدَ الْعَقْدُ

لِفَسَادِ الشَّرْطِ مِنْ حَيْثُ مَخَالَفَتُهُ لِلْمَشْرُوعِ وَ مُقْتَضِي الْإِجَارَةِ

اگر در عقد اجاره (توسط موجر) شرط شود که مستأجره بدون تعدی و تفریط نیز ضامن عین باشد عقد اجاره باطل خواهد بود، زیرا این شرط به دلیل مخالفت با شرع و مخالفت با مقتضای عقد اجاره باطل است.

وَ يَجُوزُ اشْتِرَاطُ الْخِيَارِ لَهَا وَ لِأَحَدِهِمَا مُدَّةً مَضْبُوطَةً لِعُمُومِ «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْمُعَيَّنَةِ وَ الْمُطْلَقَةِ عِنْدَنَا

شرط کردن خيار فسخ‌برای مؤجر و مستأجر یا برای یکی از آن دو، برای مدّت معینی جایز است، زیرا روایت «مؤمنان به شرط‌هایشان پایبندند» عام است (و شامل شرط خيار نیز می‌شود)؛ و از نظر فقهای امامیه، پس از اجاره معین (که متعلق آن مشخص باشد) و بین اجاره مطلق فرقی وجود ندارد.

لَيْسَ لِلْوَكِيلِ وَ الْوَصِيِّ فِعْلُ ذَلِكَ وَ هُوَ اشْتِرَاطُ الْخِيَارِ لِلْمُسْتَأْجِرِ أَوْ لِلْأَعَمِّ

الْبَتَّةِ وَ كَيْلِ وَ وَصِيِّ حَقِّ چنين کاری را ندارند؛ یعنی حق شرط کردن خيار فسخ برای مستأجر و یا برای اعمّ از مستأجر و برای خودشان را ندارند
بِحَيْثُ يُفْسَخُ إِذَا أَرَادَ إِلَّا مَعَ الْإِذْنِ أَوْ ظُهُورِ الْغِبْطَةِ فِي الْفَسْخِ

به طوری که هر وقت وکیل یا وصی بخواهد عقد اجاره را فسخ کند؛ مگر آن که (از طرف موکل) إذن داشته، و یا (در مورد حق داشتن وصی) مصلحتی در فسخ کردن عقد وجود داشته باشد.

فَيُفْسَخُ حَيْثُ يَشْتَرِطُهَا لِنَفْسِهِ لَا بِدُونِ الْإِذْنِ فِي الْوَكِيلِ وَ لَا الْغِبْطَةِ فِي الْوَصِيِّ

پس در این صورت، وکیل یا وصی می‌تواند عقد را فسخ کند اگر خيار را برای خودش شرط کرده باشد، اما بدون داشتن إذن در مورد وکیل، و بدون وجود مصلحت در مورد وصی نمی‌توان شرط خيار کرد

لِعَدَمِ اقْتِضَاءِ إِطْلَاقِ التَّوَكُّلِ فِيهَا إِضَافَةَ الْخِيَارِ الْمُقْتَضِيِ لِلتَّسَلُّطِ عَلَى إِبْطَالِهَا وَ كَذَا الْوَصَايَةُ، فَإِنَّ فِعْلَ الْوَصِيِّ مُنَوِّطٌ بِالمصلحة

به دلیل آن که اطلاق وکالت دادن در اجاره، اقتضاء نمی کند که علاوه بر انعقاد اجاره، بتواند شرط خیاری کند که تسلط او بر باطل ساختن اجاره را در پی دارد؛ و در مورد وصی شدن نیز همین گونه است چرا که اعمال وصی، مشروط به وجود مصلحت است.

شروط الصحة

شرایط صحت عقد

لَا بُدَّ مِنْ كَمَالِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ وَ جَوَازِ تَصَرُّفِهِمَا

مؤجر و مستأجر (متعاقدين) باید کامل (بالغ و عاقل) بوده، و بتوانند در اموال خود تصرف نمایند (جایزالتصرف باشند)

فَلَا تَصِحُّ إِجَارَةُ الصَّبِيِّ وَ إِنْ كَانَ مُمَيَّزًا أَوْ إِذْنُ لَهُ الْوَلِيِّ

بنابراین اجاره توسط غیربالغ هر چند ممیز باشد و یا ولی به او اذن دهد صحیح نیست

وَ لَا الْمَجْنُونُ مُطْلَقًا

و نیز اجاره توسط دیوانه صحیح نیست مطلقاً (چه مجنون دائمی و چه مجنون ادواری)

وَ لَا الْمَحْجُورُ بِدُونِ إِذْنِ الْوَلِيِّ أَوْ مَنْ فِي حَكْمِهِ

و نیز اجاره توسط محجور (و کسی که از تصرف در اموال خود ممنوع است) بدون اذن ولی او، و یا بدون اذن کسی که در حکم ولی است صحیح نمی باشد.

وَ مِنْ كَوْنِ الْمُنْفَعَةِ الْمَقْصُودَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْأُجْرَةُ مَعْلُومَتَيْنِ

(شرط دیگر آن است که) منفعت مورد نظر از عین و نیز از اجرت، هر دو معلوم باشد

وَ يَتَحَقَّقُ الْعِلْمُ بِالْمُنْفَعَةِ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْمُنْفَعَةِ أَوْ وَصَفَهَا بِمَا يَرْفَعُ الْجَهْلَ وَ تَعْيِينِ الْمُنْفَعَةِ إِنْ كَانَتْ مُتَعَدِّدَةً فِي الْعَيْنِ وَ لَمْ يَرُدَّ الْجَمِيعَ

علم به منفعت محقق می شود از طریق مشاهده کردن عین مورد اجاره، که متعلق منفعت قرار گرفته اس، و یا از طریق توصیف کردن عین به گونه ای که جهالت را برطرف نماید و یا از طریق معین کردن منفعت در صورتی که عین دارای منافع متعدد بوده، و استفاده از تمامی آن منافع مدنظر نباشد.

وَ فِي الْأُجْرَةِ بِكَيْلِهَا أَوْ وَزْنِهَا أَوْ عَدِّهَا إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُعْتَبَرُ بِهَا فِي الْبَيْعِ أَوْ مُشَاهَدَتِهَا إِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ

علم به اجرت از طریق پیمانه کردن آن یا وزن کردن آن، و یا شمارش اجرت، (تحقق می یابد)، اگر اجرت از چیزهایی باشد که در بیع به وسیله پیمانه یا وزن یا شمارش سنجیده می شود؛ و یا از طریق مشاهده کردن اجرت، در صورتی که اجرت از نوع اجناس مذکور نباشد

وَ الْأَقْرَبُ أَنَّهُ لَا تَكْفِي الْمُشَاهَدَةُ فِي الْأُجْرَةِ عَنِ اعْتِبَارِهَا بِأَحَدِ الْأُمُورِ الثَّلَاثَةِ إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُعْتَبَرُ بِهَا

قول درست تر آن است که اگر اجرت از چیزهایی باشد که به وسیله پیمانه یا وزن یا شمارش سنجیده می شود، مشاهده کردن آن به جای سنجیدن آن به یکی از سه روش مذکور (پیمانه، وزن، شمارش) کفایت نمی کند،

لِأَنَّ الْإِجَارَةَ مُعَاوَضَةٌ لَازِمَةٌ مَبْنِيَّةٌ عَلَى الْمُعَابَاةِ فَلَا بُدَّ فِيهَا مِنْ انْتِفَاءِ الْغَرَرِ عَنِ الْعَوَاضِينَ

به دلیل آن که اجاره، معاوضه ای لازم و مبتنی بر مغایه است، از این رو باید در اجاره جهالت از عوضین (منفعت و اجرت) برطرف شود.

احکام الإجارة

احکام اجاره

تَمْلِكُ الْأَجْرَةَ بِالْعَقْدِ لِاقْتِضَاءِ صِحَّةِ الْمُعَاوَضَةِ انْتِقَالَ كُلِّ مِنَ الْعَوَضَيْنِ إِلَى الْآخَرِ لَكِنْ لَا يَجِبُ تَسْلِيمُهَا قَبْلَ الْعَمَلِ

به محض وقوع عقد، اجرت به ملکیت درمی آید، زیرا صحیح واقع شدن معاوضه اقتضا می کند که هر یک از عوضین به طرف دیگر انتقال یابد، ولی (بر مستأجر) واجب است که قبل از تمام شدن عمل، اجرت را (به اجیر) تحویل دهد وَ إِنَّمَا تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ فِي ثُبُوتِ أَصْلِ الْمَلِكِ فَيَتْبَعُهَا النَّمَاءُ مُتَّصِلًا وَ مُنْفَصِلًا

فایده (به مالکیت درآمدن اجرت به محض عقد) در ثبوت اصل ملکیت (در صورتی که اجرت عین باشد) معلوم می شود؛ پس نماء چه متصل و چه منفصل (از نظر ملکیت) تابع اجرت خواهد بود.

وَ يَجِبُ تَسْلِيمُهَا بِتَسْلِيمِ الْعَيْنِ الْمُؤَجَّرَةِ وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى عَمَلٍ فَبَعْدَهُ لَا قَبْلَ ذَلِكَ

به سبب تحویل دادن عین مورد اجاره (به مستأجر)، تحویل دادن اجرت (به مؤجر توسط مستأجر) واجب می شود، و اگر اجاره بر انجام عمل بوده باشد (یعنی اجاره ابدان یا اشخاص)، در این صورت تحویل اجرت پس از انجام عمل انجام می شود (که به اجیر داده شود) و قبل از آن واجب نیست.

حَتَّىٰ لَوْ كَانَ الْمُسْتَأْجِرُ وَصِيًّا أَوْ وَكِيلًا لَمْ يَجْزُ لَهُ التَّسْلِيمُ قَبْلَهُ إِلَّا مَعَ الْإِذْنِ صَرِيحًا أَوْ بِشَاهِدِ الْحَالِ

حتی اگر مستأجر (که کسی را اجیر کرده است) وکیل یا وصی باشد جایز نیست که اجرت را قبل از عمل (به اجیر) بدهد مگر آن که (از طرف موکل یا موصی) إذن داشته باشد و یا قرینة حالیه دلالت بر این امر داشته باشد. وَ لَوْ فَرَضَ تَوَقُّفُ الْفِعْلِ عَلَى الْأَجْرَةِ كَالْحَجِّ وَ امْتَنَعَ الْمُسْتَأْجِرُ مِنْ تَسْلِيمِ تَسَلُّطِ الْأَجِيرِ عَلَى الْفَسْخِ.

اگر فرض شود که عمل اجیر، متوقف بر گرفتن اجرت (قبل از انجام عمل) باشد مثل انجام حج، و مستأجر از دادن اجرت به اجیر خودداری کند در این صورت، اجیر حق دارد اجاره را فسخ کند.

ظهور العيب في الأجرة:

معلوم شدن عیب در اجرت:

لَوْ ظَهَرَ فِيهَا أَيُّ فِي الْأَجْرَةِ عَيْبٌ فَلِلْأَجِيرِ الْفَسْخُ أَوْ الْأَرْضُ مَعَ التَّعْيِينِ لِلْأَجْرَةِ فِي مَثْنِ الْعَقْدِ

اگر در آن، یعنی در اجرت عیبی پیدا شود (که از قبل بوده است) پس اجیر می تواند عقد را فسخ کند و یا (آن عین معیوب را قبول کرده و) آرش بگیرد، البته در صورتی که اجرت را در ضمن عقد تعیین کرده باشند. لِاقْتِضَاءِ الْإِطْلَاقِ السَّلِيمِ وَ تَعْيِينُهُ مَانِعٌ مِنَ الْبَدَلِ كَالْبَيْعِ فَيُجْبَرُ الْعَيْبُ بِالْخِيَارِ.

زیرا اطلاق (اجاره یا اطلاق اجرت) اقتضا می کند اجرت سالم باشد و تعیین کردن اجرت، مانع از تبدیل کردن آن (به اجرت سالم) می شود همچنان که در بیع (در مورد ثمن معیوب) همین حکم است؛ از این رو عیب موجود به واسطه وجود حق خیار جبران می شود (بحث مذکور در موردی است که اجرت، بین بوده باشد)

وَ مَعَ عَدَمِهِ أَيُّ عَدَمِ التَّعْيِينِ يُطَالَبُ بِالْبَدَلِ لِعَدَمِ تَعْيِينِ الْمَعْيَبِ أَجْرَةً فَإِنْ أُجِيبَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا جَازَ لَهُ الْفَسْخُ وَ الرِّضَا بِالْمَعْيَبِ فَيُطَالَبُ بِالْأَرْضِ لِتَعْيِينِ الْمَدْفُوعِ عَوَضًا بِتَعَدُّرِ غَيْرِهِ

پس اگر با دادن بدل، به اجیر پاسخ مثبت داده شود (بحثی نیست) و گر نه (اگر مستأجر، بدل را به اجیر ندهد) اجیر می‌تواند یا عقد را فسخ کرده، و یا به همان جنس معیوب رضایت دهد و (از مستأجر) آرش بگیرد، زیرا اجرت پرداخت شده (که معیوب درآمده است) لزوماً به عنوان عوض در نظر گرفته می‌شود، چرا که اجرت دیگری (که همان بدل یعنی اجرت سالم است) قابل پرداخت نیست.

تَعْدُدُ الْأَجْرَةِ

تعدد اجرت

لَوْ جَعَلَ أَجْرَتَيْنِ عَلَيَّ تَقْدِيرَيْنِ كَنْقَلِ الْمَتَاعِ فِي يَوْمٍ بَعَيْنِهِ بِأَجْرَةٍ وَ فِي يَوْمٍ آخَرَ بِأَجْرَةٍ أُخْرَى، أَوْ إِحْدَاهُمَا فِي الْخِيَاطَةِ الرَّومِيَّةِ وَ الْآخَرَى عَلَى الْفَارَسِيَّةِ فَأَلْأَقْرَبُ الصَّحَّةُ

اگر مستأجر طبق دو فرض، دو اجرت (برای اجیر) تعیین کند، مانند این که برای حمل کالا در روز معینی، یک اجرت و برای حمل کالا در روز دیگری، اجرت دیگری مشخص نماید؛ و یا مانند این که برای خیاطی کردن رومی (که دو دوخت دارد) یک اجرت؛ و برای خیاطی کردن فارسی (که یک دوخت دارد) اجرت دیگری را تعیین نماید، در این صورت قول درست‌تر آن است که چنین اجاره‌ای صحیح است.

لَإِنَّ كُلَّ الْفِعْلَيْنِ مَعْلُومٌ وَ أَجْرُهُ مَعْلُومَةٌ وَ الْوَاقِعُ لَا يَخْلُو مِنْهُمَا وَ لِأَصَالَةِ الْجَوَازِ

زیرا هر دو کار معلوم بوده، و اجرت هر دو کار نیز معلوم می‌باشد، و آنچه که در خارج صورت گرفته است، خارج از یکی از آن دو کار نیست؛ و به دلیل آن که اصل بر صحت می‌باشد.

شروط المنفعة

شرایط منفعت مورد اجاره

لَا بُدَّ فِي صِحَّةِ الْإِجَارَةِ عَلَى وَجْهِ اللَّزُومِ مِنْ كَوْنِ الْمُنْفَعَةِ مَمْلُوكَةً لَهُ أَيْ لِلْمُؤَجَّرِ أَوْ لِمَوْلَاهُ وَهُوَ مَنْ يَدْخُلُ تَحْتَ وَلايَتِهِ بِبُتُوَّةٍ أَوْ وَصَايَةٍ أَوْ حُكْمٍ

برای این که اجاره به شکل لزوم (و غیرقابل فسخ) صحیح باشد، شرط است که منفعت در ملکیت او، یعنی؛ در ملکیت موجر و یا در ملکیت مولای موجر باشد؛ و مولای موجر کسی است که موجر به واسطه فرزند بودن یا وصایت یا به سبب حکم حاکم شرع، مشمول ولایت او باشد سَوَاءً كَانَتْ مَمْلُوكَةً لَهُ بِالْأَصَالَةِ كَمَا لَوْ اسْتَأْجَرَ الْعَيْنَ فَمَلَكَ مَنَفْعَتَهَا بِالْأَصَالَةِ، لَا بِالتَّبْعِيَّةِ لِلْعَيْنِ، ثُمَّ أَجَرَهَا أَوْ أَوْصَى لَهُ بِهَا أَوْ بِالتَّبْعِيَّةِ لِمَلِكِهِ لِلْعَيْنِ

فرقی نمی‌کند که منفعت مذکور، اصالتاً ملک موجر بوده باشد؛ مثل این که شخصی عین را اجاره کند که در این صورت اصالتاً مالک منفعت آن عین نیز می‌شود، نه این که به تبعیت از عین، مالک منافع آن گردد؛ سپس آن مستأجر، عین را به کس دیگری اجاره می‌دهد، و یا مانند این که منفعت عین برای موجر وصیت شده باشد، و یا این که مالکیت موجر نسبت به عین به تبعیت از مالکیت او بر عین باشد (نه اصالتاً)

وَ لِلْمُسْتَأْجِرِ أَنْ يُؤْجَرَ الْعَيْنَ الَّتِي اسْتَأْجَرَهَا إِلَّا مَعَ شَرْطِ اسْتِيفَاءِ الْمُنْفَعَةِ بِنَفْسِهِ

مستأجر حق دارد عینی را که اجاره کرده است، آن را به شخص دیگری اجاره دهد، مگر آن که موجر شرط رده باشد که فقط خود مستأجر از منفعت آن عین استفاده کند.

فَلَا يَصِحُّ لَهُ حِينَئِذٍ أَنْ يُؤْجَرَ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُسْتَأْجِرُ الْأَوَّلُ عَلَى الثَّانِي اسْتِيفَاءَ الْمُنْفَعَةِ لَهُ بِنَفْسِهِ فَيَصِحُّ أَنْ يُؤْجَرَ أَيْضًا، لِعَدَمِ مَنَاقِفَتِهَا شَرْطَ الْمُؤْجَرِ الْأَوَّلِ، فَإِنْ اسْتِيفَاءَ الْمُنْفَعَةَ بِنَفْسِهِ أَعَمَّ مِنْ اسْتِيفَائِهَا لِنَفْسِهِ

در چنین حالتی مستأجر (اول) نمی‌تواند عین را اجاره دهد، مگر آن که در همین صورت نیز مستأجر اول بر مستأجر دوم شرط کرده باشد که خود مستأجر اول با دست خودش برای مستأجر دوم استیفای منفعت نماید، که در این صورت نیز مستأجر اول می‌تواند عین را اجاره دهد، زیرا اجاره دوم با شرطی که موجد کرده است منافاتی ندارد، به دلیل آن که استیفای منفعت توسط مستأجر اول، اعم از آن است که منفعت را برای خود استیفا کند (یا برای دیگری)

و عَلَى تَقْدِيرِ جَوَازِ إيجارِهِ لغيرِهِ هَلْ يَتَوَقَّفُ تَسْلِيمِ الْعَيْنِ عَلَى إِذْنِ مَالِكِهَا؟

در فرضی که اجاره دادن عین توسط مستأجر اول به دیگری جایز باشد، آیا تحویل دادن عین، مشروط به إذن مالک آن می‌باشد (یا خیر)؟
 قيل: نعم، إذ لا يلزم من استحقاقه استيفاء المنفعة و الإذن له في التسلم جواز تسليمها لغيره، فيضمن لو سلمها بغير إذن برخی گفته‌اند: بله، زیرا این که مستأجر اول برای استحقاق بهره‌برداری از منفعت را داشته، و در تحویل گرفتن عین (از طرف مالک) إذن داشته است، لازمه‌اش این نیست که بتواند عین را به دیگری (بدون إذن مالک آن) تحویل دهد، از این رو چنان چه عین را بدون إذن مالک به دیگری تحویل دهد (در صورت تلف شدن) ضامن می‌باشد
 و قيل: يجوز تسليمها من غير ضمان لأن القبض من ضرورات الإجارة للعين و قد حكم بجوازها و الإذن في الشيء إذن في لوازمه و فيه قوة

برخی از فقها گفته‌اند: تحویل دادن عین (به مستأجر دوم توسط مستأجر اول) جایز است بدون این که ضمانی بر عهده مستأجر اول باشد، به دلیل آن که قبض کردن عین، لازمه ضروری اجاره کردن عین می‌باشد و اجاره عین (به مستأجر دوم) نیز شرعاً جایز دانسته شده است و (طبق قواعد)، إذن در چیزی، إذن در لوازم آن چیز نیز محسوب می‌شود؛ و (از نظر شهید ثانی) این قول، قوت دارد
 و لو أجز الفضولي فالأقرب الوقوف على الإجارة كما يقف غيرها من العقود

اگر شخص فضولی (مال دیگری را) اجاره دهد، قول درست‌تر آنست که صحت این عقد، مشروط به اجازه مالک می‌باشد، همچنان که عقود دیگر غیر از اجاره (در صورت فضولی واقع شدن) متوقف بر اجازه مالک آن می‌باشد.

و حصَّها بالخلاف لعدم النص فيها بخصوصه بخلاف البيع

این که مصنف (ره)، فقط صحت اجاره فضولی را مورد اختلاف نظر فقها قرار داد (در حالی که مثلاً در بیع فضولی چنین اختلاف نظری نیست) به خاطر آن است که در خصوص اجاره فضولی، برخلاف بیع روایتی وارد نشده است.

و لا بد من كون المنفعة معلومة إما بالزمان فيما لا يمكن ضبط إلا به كالسكني و الإرضاع

منفعت مورد اجاره باید معلوم باشد، فرقی نمی‌کند که به وسیله زمان معلوم شود در منافی که فقط به وسیله زمان می‌توان آن را تعیین کرد مانند سکونت و شیر دادن بچه.

و إما به أو بالمسافة فيما يمكن ضبطه بهما كالركوب، فإنه يمكن ضبطه بالزمان كركوب شهر و بالمسافة كالركوب إلى البلد المعين

و یا این که به وسیله مدت و یا مسافت تعیین شود در منافی که هم به وسیله مدت و هم به وسیله مسافت می‌تواند تعیین شود؛ مانند سوار شدن حیوان، زیرا سواری را هم می‌توان به وسیله زمان تعیین کرد مانند سواری یک ماه، و هم به وسیله مسافت مانند سوار شدن حیوان تا فلان شهر

وَأَمَّا بِهِ أَوْ بِالْعَمَلِ كَالْخِيَاطَةِ، فَإِنَّهُ يُمَكِّنُ ضَبْطَهُ بِالزَّمَانِ كَخِيَاطَةِ شَهْرٍ وَ بِالْعَمَلِ كَخِيَاطَةِ هَذَا الثَّوْبِ

و خواه از طریق زمان یا از طریق کار کردن مانند خیاطی کردن را هم می‌توان به وسیله زمان تعیین کرد؛ مانند خیاطی کردن اجیر به مدت یک ماه، و هم از طریق کر کردن خیار مانند دوختن این لباس معین

الاجير الخاص و المطلق

اجير خاص و اجير مطلق

لَا يَعْمَلُ الْأَجِيرُ الْخَاصُّ وَ هُوَ الَّذِي يَسْتَأْجِرُهُ لِلْعَمَلِ بِنَفْسِهِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً لِغَيْرِ الْمُسْتَأْجِرِ لِانْحِصَارِ مَنْفَعَتِهِ فِيهِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي جَرَتْ عَادَتُهُ بِالْعَمَلِ فِيهِ كَالنَّهَارِ

اجیر خاص، یعنی کسی که مستأجر او را اجیر کرده است تا کاری را توسط خودش در مدت معینی انجام دهد، جایز نیست که برای کس دیگری غیر از مستأجر کار کند مگر آن که مستأجر به اجیر اذن داده باشد؛ و این جایز نبودن به دلیل آن است که منفعت اجیر در مدت زمانی که معمولاً اجیر در آن وقت کار می‌کند، مثل کار کردن در روز مخصوص مستأجر می‌باشد.

و باعتبار هذا الانحصار سُمَّ خاصاً، إذ لا يُمكنه أن يُشرك غيرَ من استأجره في العمل في الزمان المعهود

و به خاطر همین منحصر بودن منفعت اجیر برای مستأجر است که او را «اجیر خاص» نامیده‌اند؛ زیرا اجیر حق ندارد برای کسی دیگری غیر از مستأجر کار کند.

فَإِنْ عَمِلَ لِغَيْرِهِ فِي الْوَقْتِ الْمُخْتَصِّ فَلَا يَخْلُو أَمَّا أَنْ يَكُونَ بِعَقْدِ إيجَارَةٍ أَوْ جَعَالَةٍ أَوْ تَبَرُّعًا.

بنابراین اگر اجیر خاص در زمان مخصوص به مستأجر، برای کسی دیگری کار کند از این سه صورت خارج نیست که یا از طریق عقد اجاره (با شخص دوم) برای او کار کند و یا از طریق عقد جعالة، و یا به صورت مجانی و رایگان

ففي الأول يتخير المستأجر بين فسخ عقد نفسه لفوات المنافع التي وقَّع عليها العقد أو بعضها و بين إبقائه

پس در صورت اول (که به شکل عقد اجاره است) مستأجر مخیر است بین این که عقد اجاره خود را (با اجیر) فسخ کند، زیرا تمام منافع و یا برخی از منافی که عقد اجاره بر آن واقع شده است از بین می‌رود؛ و بین این که عقد خودش را باقی نگه دارد.

فإن اختار الفسخ و كان ذلك قبل أن يعمل الأجير شيئاً فلا شيء عليه

حال اگر مستأجر اول، فسخ عقد را انتخاب کند و این فسخ قبل از انجام مقداری از کار توسط اجیر باشد، مستأجر موظف به پرداخت (به اجیر) چیزی نیست.

و إن كان بعده تَبَعَّضت الإجارة و لزمه من المسمي بالنسبة

چنانچه فسخ عقد پس از انجام مقداری از کار (برای مستأجر اول) بوده باشد؛ در این صورت اجاره چند قسمت می‌شود و مستأجر اول باید مقداری از اجرت المسمی را به نسبت کاری که اجیر برای او انجام داده است به اجیر بپردازد.

و إن بَقِيَ على الإجارة تَخَيَّرَ في الفسخ العقد الطارئ و إجازته إذ المنفعة مملوكة له، فالعاقبة عليها فضولي

و در صورتی که مستأجر اول (با فسخ نکردن عقد) بر اجاره خود باقی بماند؛ در این صورت مخیر است که عقد (یعنی اجاره دوم) را فسخ کند و یا آن باقی نگه دارد؛ زیرا منفعت اجیر در ملکیت مستأجر اول است؛ پس کسی که بر آن منفعت، عقد فضولی بسته است (یعنی اجیر) فضولی می‌باشد فَإِنْ فَسَخَهُ رَجَعَ إِلَى أَجْرَةِ الْمَثَلِ عَنِ الْمُدَّةِ الْفَائِتَةِ لِأَنَّهَا قِيَمَةُ الْعَمَلِ الْمُسْتَحَقُّ لَهُ بِعَقْدِ الْإيجَارَةِ وَ قَدْ أُتْلِفَ عَلَيْهِ

حال اگر مستأجر اول اجاره دوم را فسخ کند می تواند اجرت المثل مدّت از دست رفته را بگیرد، زیرا این اجرت المثل، قیمت عملی است که مستأجر اول به وسیله عقد اجاره، استحقاق آن را پیدا کرده است؛ ولی این عمل بر ضرر او تلف شده است. و يَتَخَيَّرُ فِي الرُّجُوعِ بِهَا عَلَى الْأَجِيرِ، لِأَنَّهُ الْمُبَاشِّرُ لِلْإِتْلَافِ أَوْ الْمُسْتَأْجِرُ لِأَنَّهُ الْمُسْتَوْفِي

و مستأجر اول مخیر است بین این که اجرت المثل را از اجیر بگیرد، زیرا اجیر، مباشر در اتلاف بوده است، و بین این که آن را از مستأجر دوم بگیرد، زیرا مستأجر دوم از منفعت اجیر استفاده کرده است.

و إِنْ أَجَازَهُ ثُبُتَ لَهُ الْمُسَمَّى فِيهِ، فَإِنْ كَانَ قَبْلَ قَبْضِ الْأَجِيرِ لَهُ فَالْمُطَالِبُ بِهِ الْمُسْتَأْجِرُ، لِأَنَّ الْأَجِيرَ هُنَا بِمَنْزِلَةِ فَضُولِيَّ بَاعٍ مِلْكٍ غَيْرِهِ فَأُجَازَ الْمَالِكُ، فَإِنَّ الْفَضُولِيَّ لَا يَطَالِبُ بِالْثَمَنِ

و چنانچه مستأجر اول اجاره دوم را امضا کند برای او اجرت المسمای اجاره دوم ثابت می شود، و در صورتی که قبل از رفتن اجرت اجاره دوم توسط اجیر، اجاره دوم را امضاء کرده باشد می تواند اجرت را از مستأجر دوم مطالبه نماید (نه از اجیر)؛ زیرا اجیر در اینجا به منزله فضولی است که ملک دیگری را فروخته، و سپس مالک آن بیع را امضاء کرده است که در این بیع، ثمن از شخص فضول مطالبه نمی شود. و إِنْ كَانَ بَعْدَ الْقَبْضِ وَ كَانَتْ الْأَجْرَةُ مَعِيْنَةً فَالْمُطَالِبُ بِهَا مَنْ هِيَ فِي يَدِهِ

و چنانچه مستأجر اول پس از گرفتن اجرت اجاره دوم توسط اجیر، اجاره دوم را امضاء کرده باشد و اجرت نیز عین شخصی معین باشد؛ در این صورت اجرت را از کسی مطالبه می کند که اجرت در دست اوست (یعنی اجیر) و إِنْ كَانَتْ مُطْلَقَةً فَإِنْ أَجَازَ الْقَبْضَ فَالْمُطَالِبُ الْأَجِيرُ وَ إِلَّا فَالْمُسْتَأْجِرُ، ثُمَّ الْمُسْتَأْجِرُ يَرْجِعُ عَلَى الْأَجِيرِ بِمَا قَبِضَ مَعَ جَهْلِهِ، أَوْ عَلِمَهُ وَ بَقَاءِ الْعَيْنِ

و در صورتی که اجرت مطلق (یعنی کلی غیر معین در خارج) بوده باشد چنانچه مستأجر اول، قبض کردن اجرت (از مستأجر دوم) توسط اجیر را نیز امضاء کرده باشد مستأجر اول، اجرت را از اجیر می گیرد، وگرنه آن را از مستأجر دوم می گیرد، و پس از آن مستأجر دوم به اجیر رجوع کرده، و اجرت داده شده را از او پس می گیرد در صورتی که مستأجر دوم (از فضولی بودن اجاره دوم) بی اطلاع بوده، و اگر هم آگاه بوده است عین اجرت هنوز (در دست اجیر) باقی باشد

وَ إِنْ كَانَ عَمَلُهُ بِجَعَالَةٍ تَخَيَّرَ مَعَ عَدَمِ فسخِ إِجَارَتِهِ بَيَّنَّ إِجَارَتَهُ فَيَأْخُذُ الْمُسَمَّى وَ عَدَمِهِ فَيَرْجِعُ بِأَجْرَةِ الْمِثْلِ

اما اگر عمل اجیر (برای مستأجر دوم) به واسطه عقد جعاله باشد مستأجر در صورت فسخ نکرتن عقد اجاره خود مخیر است بین این که عقد جعاله را امضا کرده، مزد تعیین شده در جعاله را بگیرد، و بین این که آن را امضاء نکرده و اجرت المثل (از اجیر و یا از جاعل) بگیرد.

وَ إِنْ عَمِلَ تَبَرُّعًا وَ كَانَ الْعَمَلُ مِمَّا لَهُ أَجْرَةٌ فِي الْعَادَةِ تَخَيَّرَ مَعَ عَدَمِ فسخِ عَقْدِهِ بَيَّنَّ مُطَالِبَةً مَنْ شَاءَ مِنْهُمَا بِأَجْرَةِ الْمِثْلِ وَ إِلَّا فَلَا شَيْءَ وَ فِي مَعْنَاهُ عَمَلُهُ لِنَفْسِهِ.

و در صورتی که اجیر کار را مجاناً و رایگان انجام داده باشد و کار انجام شده، از کارهایی باشد که عرفاً اجرت برای آن پرداخت می شود مستأجر در صورت فسخ نکردن عقد اجاره خود، مخیر است که اجرت المثل (مدّتی که کار نکرده است) را از هر کدام از اجیر و یا کسی که کار را برای او مجانی انجام داده است بگیرد.

وَ لَوْ حَازَ شَيْئًا مِنَ الْمُبَاحَاتِ بِنَيَّْةِ التَّمْلُكِ مَلَكَهُ وَ كَانَ حَكَمُ الزَّمَانِ الْمَصْرُوفِ فِي ذَلِكَ مَا ذَكَرْنَاهُ

اگر اجیر (در زمانی که مخصوص مستأجر است) یکی از مباحات را به تیت مالک شدن حيازت کند مالک آن می شود، و حکم مدت زمانی را که صرف جمع آوری مباحات کرده است همان است که بیان کردیم (که پرداخت اجرت المثل می باشد)

يَجُوزُ لِلْمُطْلَقِ وَ هُوَ الَّذِي يَسْتَأْجِرُ لِعَمَلٍ مُجَرَّدٍ عَنِ الْمُبَاشَرَةِ مَعَ تَعْيِينِ الْمُدَّةِ كَتَحْصِيلِ الْخِيَاطَةِ يَوْمًا

اجیر مطلق جایز است که برای غیر مستأجر کار کند؛ و اجیر مطلق کسی است که برای انجام کاری اجیر می‌شود بدون این که آن کار را مباشرتاً خود او انجام دهد ولی مدت تعیین شده باشد؛ مثل این که یک روز برای مستأجر خیاطی کند.

أَوْ عَنْ الْمُدَّةِ مَعَ تَعْيِينِ الْمُبَاشَرَةِ كَأَنْ يَخِيْطَ لَهُ ثَوْبًا بِنَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ تَعَرُّضٍ إِلَى وَقْتٍ

و یا مدت آن تعیین نشده باشد، ولی انجام عمل توسط خود اجیر مباشرتاً، تعیین شده باشد؛ مانند این که اجیر خودش لباسی را برای مستأجر بدوزد، بدون این که وقت دوختن آن را بیان کند.

أَوْ مُجَرَّدًا عَنْهُمَا كَخِيَاطَةِ ثَوْبٍ مُجَرَّدٍ عَنْ تَعْيِينِ الزَّمَانِ

و یا (حالت سوم آن است که) مباشرت در انجام عمل و مدت، هیچ یک را تعیین نکند؛ مانند اجیر کردن برای دوختن لباسی، بدون این که زمان دوختن را برای اجیر تعیین نماید

و سُمِّيَ مُطْلَقًا لِغَدَمِ انْحِصَارِ مَنْفَعَتِهِ فِي شَخْصٍ مُعَيَّنٍ فَمِنْ ثَمَّ جَازٍ لَهُ أَنْ يَعْمَلَ لِنَفْسِهِ وَ غَيْرِهِ

علت نام‌گذاری این اجیر، به «اجیر مطلق» آن است که منفعت وی منحصر برای شخص خاصی نمی‌باشد، و به همین خاطر جایز است که برای خودش و یا برای کس دیگر کار کند.

وَ إِذَا تَسَلَّمَ الْمُسْتَأْجِرُ الْعَيْنَ وَ مَضَتْ مُدَّةٌ يُمْكِنُ فِيهَا الْإِنْتِفَاعُ اسْتَقَرَّتِ الْأَجْرَةُ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَعْمِلْهَا

هرگاه مستأجر، عین اجاره‌شده را تحویل بگیرد و مدتی که امکان استفاده از عین وجود دارد بگذرد پرداخت اجرت بر عهده مستأجر استقرار می‌یابد، هر چند که مستأجر از آن عین استفاده نکرده باشد.

وَ فِي حَكْمِ التَّسْلِيمِ مَا لَوْ بَدَلَ الْمُوجِرُ الْعَيْنَ فَلَمْ يَأْخُذْهَا الْمُسْتَأْجِرُ حَتَّى انْقَضَتْ الْمُدَّةُ أَوْ مَضَتْ مُدَّةٌ يُمْكِنُ الْإِسْتِيفَاءُ فَتَسْقِرُ الْأَجْرَةُ

و چنانچه موجر عین مستأجره را تسلیم کند ولی مستأجر آن را نگیرد تا اینکه مدت سپری شود یا مدتی که استیفای منفعت در آن ممکن است بگذرد حکم تسلیم عین را دارد و موجب استقرار اجرت است.

وَ لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهَا أَيْ الْمَنْفَعَةِ مُبَاحَةً فَلَوْ اسْتَأْجَرَهُ لِتَعْلِيمِ كُفْرٍ أَوْ غِنَاءٍ وَ نَحْوِهِ مِنَ الْمَعْلُومَاتِ الْبَاطِلَةِ أَوْ حَمَلِ مُسْكِرٍ بَطَلَ الْعَقْدُ

منفعت مورد اجاره باید مباح باشد بنابراین اگر وی را اجیر کنند تا عقاید کفرآمیز یا غنا یا دیگر دانستنی‌های باطل را آموزش دهد یا مسکری را حمل نماید عقد اجاره باطل است

وَ أَنْ يَكُونَ مَقْدُورًا عَلَى تَسْلِيمِهَا لِاشْتِمَالِهَا فِيهِ عَلَى الْغَرَرِ

و همچنین تسلیم عین مستأجره باید مقدور باشد زیرا چنین اجاره‌ای همراه با غرر است.

وَ إِنْ ضَمَّ إِلَيْهِ شَيْئًا مُتَمَوِّلاً أَمْكِنَ الْجَوَازِ كَمَا يَجُوزُ فِي الْبَيْعِ لَا بِالْقِيَاسِ، بَلْ لِدُخُولِهَا فِي الْحَكْمِ بِطَرِيقِ أُولَى لِاحْتِمَالِهَا مِنَ الْغَرَرِ مَا لَا يَحْتَمِلُهُ

اگر چیزی را که ارزش مالی دارد به موضوع اجاره ضمیمه کند ممکن است اجاره صحیح به شمار آید چنان که در بیع چنین است ولی نه به دلیل قیاس بلکه به علت اینکه چنین اجاره‌ای به طریق اولی جایز خواهد بود زیرا در اجاره غرری راه دارد که در بیع وجود ندارد.

وَ لَوْ آجَرَهُ مِمَّنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ تَحْصِيلُهُ صَحَّ مِنْ غَيْرِ ضَمِيمَةٍ

اگر مورد اجاره را به کسی بدهد که قادر بر تحصیل آن است این اجاره بدون نیاز به ضمیمه صحیح است

و مِثْلُهُ الْمَغْضُوبِ لَوْ آجَرَهُ الْغَاصِبُ أَوْ مِنْ يَتِمَكَّنُ مِنْ قَبْضِهِ

و همچنین اگر مورد اجاره مال غصبی باشد و مالک آن را به غاصب یا فردی که می‌تواند آن را تحویل بگیرد اجاره دهد همین حکم جاری است.

طروء المنع من الانتفاع

پیش آمدن مانع بهره‌برداری

لَوْ طَرَأَ الْمَنْعُ مِنَ الْإِنْتِفَاعِ بِالْعَيْنِ الْمُؤَجَّرَةِ فِيمَا أُجِرَتْ لَهُ فَإِنْ كَانَ الْمَنْعُ قَبْلَ الْقَبْضِ فَلَهُ الْفَسْخُ لِأَنَّ الْعَيْنَ قَبْلَ الْقَبْضِ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُؤَجِّرِ

اگر (بعد از عقد اجاره و قبل از استفاده کردن از عین) مانعی برای استفاده کردن عین در جهتی که عین به منظور آن اجاره شده است پیش بیاید در صورتی که مانع، قبل از قبض عین باشد مستأجر حق فسخ کردن عقد را دارد؛ زیرا عین قبل از قبض، نسبت به مؤجر ضمان‌آور است.

فَلِلْمُسْتَأْجِرِ الْفَسْخُ عِنْدَ تَعَدُّرِهَا وَ مُطَالَبَةُ الْمُؤَجِّرِ بِمَسْمِي لِفَوَاتِ الْمَنْفَعَةِ وَ لَهُ الرِّضَا بِهَا وَ انْتِظَارُ زَوَالِ الْمَانِعِ

بنابراین در صورت تعذر بهره‌برداری مستأجر می‌تواند عقد را فسخ و اجرت المسمی پرداخت شده را از مؤجر بگیرد؛ زیرا منفعت مورد اجاره از بین رفته است و می‌توان به اجاره رضایت داد و منتظر برطرف شدن مانع باقی بماند
أَوْ مُطَالَبَةُ الْمَانِعِ بِأَجْرَةِ الْمِثْلِ لَوْ كَانَ غَاصِبًا

و یا اگر مانع غاصب بوده باشد (و برطرف نشود) اجرت‌المثل (تمام منافع در مدت اجاره) را از غاصب (مانع) بگیرد
بَلْ يُحْتَمَلُ مُطَالَبَةُ الْمُؤَجِّرِ بِهَا أَيْضًا لَكُنَّ الْعَيْنُ مَضْمُونَةٌ عَلَيْهِ حَتَّى يَقْبِضَ

بلکه (در صورتی که مانع غاصب باشد) احتمال دارد که مستأجر، اجرت‌المثل را از مؤجر نیز بتواند بگیرد، زیرا تا قبل از قبض آن توسط مستأجر، در ضمان مؤجر می‌باشد.

وَ لَا يَسْقُطُ التَّخْيِيرُ بِزَوَالِ الْمَانِعِ فِي أَثْنَاءِ الْمُدَّةِ لِأَصَالَةِ بَقَائِهِ

اگر مانع در اثنای مدت اجاره برطرف گردد حق خیار مستأجر (بین فسخ عقد و منتظر برطرف شدن مانع) ساقط نمی‌گردد؛ زیرا اصل، باقی بودن خیار (استصحاب) می‌باشد.

وَ إِنْ كَانَ الْمَنْعُ بَعْدَهُ أَيْ بَعْدَ الْقَبْضِ فَإِنْ كَانَ تَلَفًا بَطَلَتْ الْإِجَارَةُ لِتَعَدُّرِ تَحْصِيلِ الْمَنْفَعَةِ الْمُسْتَأْجِرِ عَلَيْهَا

اگر مانع پس از قبض مورد اجاره عارض گردد چنانچه مانع تلف عین باشد اجاره باطل می‌شود زیرا تحصیل منفعت موضوع اجاره ممکن نیست
وَ إِنْ كَانَ غَضَبًا لَمْ تَبْطُلْ لِاسْتِقْرَارِ الْعَقْدِ بِالْقَبْضِ وَ بَرَاءَةِ الْمُؤَجِّرِ وَ الْحَالُ أَنَّ الْعَيْنَ مَوْجُودَةٌ يُمْكِنُ تَحْصِيلُ الْمَنْفَعَةِ مِنْهَا وَ إِنَّمَا الْمَانِعُ عَارِضٌ

و اگر غصب باشد باطل نمی‌گردد زیرا عقد اجاره با قبض مستقر می‌شود و اصل، برائت مؤجر از ضمان است و عین نیز موجود را امکان تحصیل منفعت از آن فراهم است و مانع تنها بر آن عارض شده است

وَ يَرْجِعُ الْمُسْتَأْجِرُ عَلَى الْغَاصِبِ بِأَجْرَةِ مِثْلِ الْمَنْفَعَةِ الْفَائِتَةِ فِي يَدِهِ

و مستأجر برای دریافت اجرت‌المثل منفعتی که در دست او فوت شده است به غاصب رجوع می‌کند

وَ لَا فَرْقَ جَيْنَ بَيْنَ وَقُوعِ الْغَضَبِ فِي الْبَتَاءِ الْمُدَّةِ وَ خِلَالِهَا وَ عَدَمِ الْفَرْقِ بَيْنَ كَوْنِ الْغَاصِبِ الْمُؤَجِّرِ وَ غَيْرُهُ

و تفاوتی میان وقوع غصب در آغاز مدت یا در خلال آن تفاوتی وجود ندارد و میان اینکه غاصب مؤجر باشد یا غیر او تفاوتی نیست

ظهور العيب في المنفعة

ظاهر شدن عیب در منفعت

لَوْ ظَهَرَ فِي الْمُنْفَعَةِ عَيْبٌ فَلَهُ الْفَسْخُ لِفَوَاتِ بَعْضِ الْمَالِيَّةِ وَ بِسَبَبِهِ فَيُجْبَرُ بِالْخِيَارِ وَ لِأَنَّ الصَّبْرَ عَلَى الْعَيْبِ ضَرَرٌ مُنْفِيٌّ

چنانچه در منفعت عیبی پدیدار گردد مستأجر می تواند فسخ نماید زیرا به سبب عیب قسمتی از ارزش مالی مورد اجاره از بین رفته و این با خیار جبران می شود و نیز صبر بر عیب ضرری است که در شرع نفی شده است «لا ضرر و لا ضرار في الإسلام»

وَ فِي الْأَرْضِ لَوْ اخْتَارَ الْبَقَاءُ عَلَى الْإِجَارَةِ نَظَرٌ

و در ثبوت ارش در صورتی که بقای ارش را برگزیند تأمل وجود دارد

وَ إِنْ اخْتَارَ الْفَسْخُ وَ كَانَ قَبْلَ مُضِيِّ شَيْءٍ مِنَ الْمُدَّةِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ مِنَ الْمُسَمَّى بِنِسْبَةِ مَا مُضِيَ إِلَى الْمَجْمُوعِ

اما اگر فسخ را برگزیند در صورتی که پس از سپری شدن بخشی از مدت اجاره را فسخ کند چیزی بر عهده موجر نیست در غیر این صورت موجر باید به مقدار مدتی که سپری شده نسبت به مجموع مدت از اجرت المسمى بپردازد.

وَ لَوْ طَرَأَ الْعَيْبُ بَعْدَ الْعَقْدِ فَكَذَلِكَ كَانَهُدَامُ الْمَسْكَنِ وَ إِنْ كَانَ بَعْدَ اسْتِيفَاءِ شَيْءٍ مِنَ الْمُنْفَعَةِ

هر گاه عیب بعد از عقد باشد مانند این که مسکن ویران شود باز هم مستأجر حق فسخ دارد اگر چه بعد از استیفای چیزی از منفعت باشد وَ لَا يَمْنَعُ مِنْ ذَلِكَ كَوْنُ التَّصَرُّفِ مُسْقُطاً لِلْخِيَارِ لِأَنَّ الْمُعْتَبَرَ مِنْهُ مَا وَقَعَ فِي الْعَوَضِ الْمَعِيْبِ الَّذِي تَعَلَّقَتْ بِهِ الْمُعَاوَضَةُ وَ هُوَ هُنَا الْمُنْفَعَةُ وَ هِيَ تَتَجَدَّدُ شَيْئاً فَشَيْئاً وَ مَا لَمْ يَسْتَوْفِهِ مِنْهَا لَا يَتَحَقَّقُ فِيهِ التَّصَرُّفُ

و این نکته که تصرف باعث سقوط خیار است مانع تحقق خیار نیست زیرا تصرفی خیار را ساقط می کند که در برابر عوض معیوبی که معاوضه به آن تعلق گرفته واقع شود و عوض در اینجا منفعت است که به تدریج به دست می آید و تا زمانی که مستأجر استیفا نکرده است تصرف نسبت به آن صدق نمی کند.

وَ إِنَّمَا يَتَخَيَّرُ مَعَ انْهْدَامِ الْمَسْكَنِ إِذَا أُمِكنَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ أَوْ أُمِكنَ إِزَالَةُ الْمَانِعِ وَ إِلَّا بَطَلَتْ

اختیار مستأجر در فرض انهدام مسکن در صورتی است که انتفاع از آن هر چند به مقدار کم ممکن باشد یا بتوان مانع را برطرف کرد در غیر این صورت عقد اجاره باطل است

وَ لَوْ أَعَادَهُ الْمُؤَجِّرُ بِسُرْعَةٍ بِحَيْثُ لَا يَفُوتُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مُعْتَدُّ بِهِ فِي زَوَالِ الْخِيَارِ نَظَرٌ

حال اگر مستأجر عین مستأجره را به حالت اول برگرداند سریع، به گونه ای که مستأجر، منفعت قابل توجهی را از دست ندهد درباره از بین رفتن خیار مستأجر اشکال وجود دارد

مِنْ زَوَالِ الْمَانِعِ، وَ ثُبُوتِ الْخِيَارِ بِالْإِنْهَادِ فَيُسْتَصْحَبُ وَ هُوَ أَقْوَى

زیرا از یک طرف، مانع (خرابی) از بین رفته است (پس خیار ساقط می‌گردد)؛ و (از طرف دیگر) خیار، خیار به واسطه خراب شدن خانه به وجود آمده، پس وجود خیار استصحاب می‌شود؛ و (از نظر شهید ثانی) همین وجود خیار، قول قوی‌تر است.

و يُسْتَحَبُّ أَنْ يُقَاطَعَ مِنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الْأُجْرَةِ أَوْ لَا

مستحب است که مستأجر اجیری را که به کار می‌گیرد از همان ابتدا و قبل از شروع کار، اجرت را با او قطعی کند

وَأَنْ تُؤْفِقَهُ أُجْرَتِهِ عَقِيبَ فَرَاغِهِ مِنَ الْعَمَلِ

و مستحب است که مستأجر، اجرت اجیر را بلافاصله پس از اتمام کار او به وی بپردازد.

إِجَارَةُ الْعَيْنِ الْمُؤَجَّرَةِ

اجاره عین مورد اجاره

مَنْ تَقَبَّلَ عَمَلًا فَلَهُ تَقْيِيلُهُ غَيْرَهُ بِأَقَلِّ مِمَّا تَقَبَّلَهُ بِهَعْلَى الْأَقْرَبِ لِأَصَالَةِ الْجَوَازِ وَمَا وَرَدَ مِنَ الْأَخْبَارِ دَالًّا عَلَى النَّهْيِ عَنْهُ يُحْمَلُ عَلَى الْكِرَاهِيَّةِ جَمْعًا بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَا يَدُلُّ عَلَى الْجَوَازِ هَذَا إِذَا لَمْ يَشْتَرِطْ عَلَيْهِ الْعَمَلُ بِنَفْسِهِ وَ إِلَّا فَلَا إِشْكَالَ فِي الْمَنْعِ

بنابر نظر درست‌تر کسی که انجام کاری را می‌پذیرد می‌تواند آن را به کمتر از آنچه که پذیرفته است به دیگری بسپارد زیرا اصل جواز عمل است و روایاتی که دلیل بر نهی این کار است با جمع بر اخباری که دلالت بر جواز دارد حمل بر کراهت می‌شود و این حکم در صورتی است که انجام عمل توسط خود وی شرط نگردیده باشد در غیر این صورت بدون تردید چنین حقی ندارد.

لَوْ اسْتَأْجَرَ عَيْنًا فَلَهُ إِجَارَتُهَا بِأَكْثَرِ مِمَّا اسْتَأْجَرَهَا بِهِ لِلْأَصْلِ وَ عُمُومِ الْأَمْرِ بِالْوَفَاءِ بِالْعُقُودِ

اگر چیزی را اجاره کند می‌تواند به بیشتر از آنچه اجاره کرده است اجاره دهد زیرا اصل جواز این عمل است و این که «أوفوا بالعقود» شامل این مورد نیز می‌شود.

ضمان العین

ضمان مورد اجاره

إِذَا فَرِطَ فِي الْعَيْنِ ضَمِنَ قِيمَتَهَا يَوْمَ التَّفْرِيطِ لِأَنَّهُ يَوْمٌ تَعْلَقُهَا بِذِمَّتِهِ

هر گاه مستأجر نسبت به عین مستأجره تفریط نماید ضامن قیمت عین در روز تفریط است، زیرا روز تفریط روزی است که قیمت به ذمه مستأجر تعلق می‌گیرد.

كَمَا أَنَّ الْعَاصِبَ يَضْمَنُ الْقِيَمَةَ يَوْمَ الْعَصَبِ. هَذَا قَوْلُ الْأَكْثَرِ وَ الْأَقْرَبُ يَوْمَ التَّلَفِ، لِأَنَّهُ يَوْمُ الْإِنْتِقَالِ إِلَى الْقِيَمَةِ

مانند ضمان غاصب در روز غصب این نظر اکثر فقهاست ولی نظر درست تر این است که ضامن قیمت روز تلف باشد، به دلیل آن که روز تلف روزی است که ضمان (از عین) به قیمت انتقال می‌یابد.

و مَوْضِعُ الْخِلَافِ مَا إِذَا كَانَ الْإِخْتِلَافُ بِتَفَاوُتِ الْقِيَمَةِ، أَمَّا لَوْ كَانَ بِسَبَبِ نَقْصٍ فِي الْعَيْنِ فَلَا شَبَهَةَ فِي ضَمَانِهِ.

محل اختلاف نظر فقها در جایی است که اختلاف قیمت (بین روز تفریط و روز تلف)، به دلیل تفاوت قیمت بازار باشد، اما اگر اختلاف قیمت به سبب وجود نقصی در عین باشد، در این صورت درباره ضامن نسبت به قیمت نقص (آرش نقصان) هیچ اختلافی بین فقها وجود ندارد

وَمُؤْنَةُ الدَّابَّةِ عَلَى الْمَالِكِ لَا الْمُسْتَأْجِرُ لِأَنَّهَا تَابِعَةٌ لِلْمَلِكِ وَ أَصَالَةٌ عَدَمٍ وَجُوبُهَا عَلَى غَيْرِ الْمَالِكِ

هزینه نگهداری حیوانی که اجاره شده است بر عهده مالک می‌باشد نه مستأجر زیرا این هزینه تابع مالکیت است و اصل آن است که هزینه بر کسی غیر از مالک واجب نمی‌باشد

و لَوْ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْمُسْتَأْجِرُ بِنِيَّةِ الرُّجُوعِ عَلَى الْمَالِكِ صَحَّ مَعَ تَعَذُّرِ إِنْزِنِ الْمَالِكِ أَوْ الْحَاكِمِ

حال اگر مستأجر هزینه حیوان را بپردازد، به قصد این که بعداً آن را از مالک پس بگیرد صحیح است (به مالک مراجعه کند) مشروط بر این که مستأجر نتواند از مالک و یا از حاکم شرع (برای پرداخت هزینه‌ها) إذن بگیرد.

و لَوْ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا لِيُنْفِذَهُ فِي حَوَائِجِهِ فَنَفَقَتُهُ عَلَى الْمُسْتَأْجِرِ فِي الْمَشْهُورِ اسْتِنَادًا إِلَى رَوَايَةٍ وَ لَاسْتِحْقَاقِ مَنَافِعِهِ الْمَانِعِ مِنْ ثُبُوتِ النَّفَقَةِ عَلَيْهِ

اگر کسی اجیری را اجاره کند تا نیازهای او را برطرف کند بنا بر نظر مشهور خرجی اجیر بر عهده مستأجر است و دلیل این حکم، (اولاً) روایت است و (ثانیاً) استحقاق مستأجر سبب به منافع اجیر مانع از آن است که خرجی اجیر را به عهده خودش بگذاریم

و الْأَقْوَى أَنَّهُ كَغَيْرِهِ لَا تَجِبُ نَفَقَتُهُ إِلَّا مَعَ الشَّرْطِ وَ تَحْمِلُ الرَّوَايَةُ مَعَ سَلَامَةِ سَنَدِهَا عَلَيْهِ وَ حَيْثُ يُشْتَرَطُ فِيهِ عَلَى الْمُسْتَأْجِرِ يُعْتَبَرُ بَيَانُ قَدْرِهَا وَ وَصْفُهَا بِخِلَافِ مَا لَوْ قِيلَ بِوُجُوبِهَا عَلَيْهِ ابْتِدَاءً فَإِنَّهُ يَكْفِي الْقِيَامُ بِعَادَةِ أَمثَالِهِ.

و (از نظر شهید ثانی) قول قوی‌تر این است که اجیر نیز همانند دیگران (نظیر حیوان و عبد) است که خرجی او فقط در صورتی که شرط شده باشد بر عهده مستأجر می‌باشد و روایت مذکور نیز به موردی که شرط شده حمل می‌شود حال اگر نفقه چنین اجیری بر مستأجر شرط شده باشد باید مقدار و وصف آن بیان شود بر خلاف موردی که گفته شود تأمین آن از آغاز بر مستأجر است زیرا در صورت اخیر تأمین آنچه که عادتاً باید به چنین شخصی پرداخت شود کافی است.

إسقاط المنفعة

ساقط کردن منفعت

لَا يَجُوزُ إِسْقَاطُ الْمُنْفَعَةِ الْمُعَيَّنَةِ أَيْ الْإِبْرَاءِ مِنْهَا لِأَنَّهُ عِبَارَةٌ عَنِ إِسْقَاطِ مَا فِي الذِّمَّةِ فَلَا يَتَعَلَّقُ بِالْأَعْيَانِ وَلَا بِالْمَنَافِعِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا

اسقاط منفعت معین (مثل منفعت خانه معین) یعنی ابرا از آن جایز نیست. زیرا ابرا اسقاط مافی الذمه است و به اعیان و منافع که متعلق به آن است تعلق نمی‌گیرد

و يَجُوزُ إِسْقَاطُ الْمُطْلَقَةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالذِّمَّةِ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ الْمُطَالَبَةُ بِهَا

ولی اسقاط منفعت کلی که بر ذمه است (مانند اجیر مردن خیاطی برای دوختن لباس) جایز است (و مستأجر می‌تواند آن را براء کند) اگر چه مستأجر مستحق مطالبه آن نباشد
و كَذَا الْأَجْرَةُ يَصِحُّ إِسْقَاطُهَا إِنْ تَعَلَّقَتْ بِالذِّمَّةِ لَا إِنْ كَانَتْ عَيْنًا.

اجرت نیز همین حکم را دارد که اگر بر ذمه مستأجر تعلق بگیرد (و کلی باشد) ساقط مردن آن (توسط مؤجر) صحیح می‌باشد، ولی اگر اجرت، عین خارجی باشد در این صورت، ابراء و اسقاط آن صحیح نخواهد بود.

التنازع

اختلاف طرفین عقد

لو اختلفا في عقد الإجارة حَلَفَ المنكر لها، سواء كان هو المالك أم غَيْرُهُ لأَصَالَةِ عَدَمِهَا

اگر مالک و شخص دیگری درباره وقوع عقد اجاره با یکدیگر اختلاف کنند، هر کسی که منکر اجاره باشد قسم می‌خورد؛ فرقی نمی‌کند که منکر اجاره، مالک (مؤجر) بوده، یا غیر مالک باشد، زیرا اصل، عدم اجاره است (و قول منکر موافق با اصل می‌باشد).
و لو اختلفا في قَدْرِ شَيْءٍ الْمُسْتَأْجِرُ حَلَفَ النَّافِي، لأَصَالَةِ عَدَمِ وَقُوعِ الْإِجَارَةِ عَلَى مَا زَادَ عَمَّا اتَّفَقَا

و همچنین اگر دو طرف عقد (مؤجر و مستأجر) در مقدار عین مورد اجاره با هم اختلاف نمایند نفی کننده مقدار زاید قسم می‌خورد؛ زیرا اصل آن است که اجاره بر مقدار یادتر از آنچه که مؤجر و مستأجر بر آن توافق دارند، واقع نشده است

و فِي رَدِّ الْعَيْنِ حَلَفَ الْمَالِكُ لأَصَالَةِ عَدَمِهِ و الْمُسْتَأْجِرُ قَبْضُ لِمَصْلَحَةِ نَفْسِهِ فَلَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ فِيهِ مَعَ مَخَالَفَتِهِ لِلأَصْلِ

و چنانچه دو طرف در بازگرداندن عین نزاع کنند، در این صورت مالک (مؤجر) قسم می‌خورد؛ زیرا اصل عدم بازگرداندن عین است؛ و مستأجر عین را به خاطر مصلحت خودش قبض کرده است، از این رو قول مخالف مستأجر درباره بازگرداندن عین پذیرفته نمی‌شود با توجه به آن که با «اصل عدم رد» نیز مخالف می‌باشد.

و فِي هَلَاكِ الْمَتَاعِ الْمُسْتَأْجِرُ عَلَيْهِ حَلَفَ الْأَجِيرُ لِأَنَّهُ أَمِينٌ

و اگر نسبت به از بین رفتن کالایی که برای آن اجیری گرفته شده است نزاع شود، اجیر سوگند می‌خورد، زیرا اجیر امین است

و فِي كَيْفِيَةِ الْإِذْنِ فِي الْفِعْلِ كَالْقَبَاءِ و الْقَمِيصِ حَلَفَ الْمَالِكِ

اگر اختلاف در نوع اجازه در انجام عمل باشد مانند نزاع در دوختن پیراهن یا قبا، مالک قسم می‌خورد.

و فِي الْقَدْرِ الْإِجَارَةِ حَلَفَ الْمُسْتَأْجِرُ لأَصَالَةِ عَدَمِ الزَّائِدِ

اگر دو طرف عقد درباره مقدار اجرت (مال الاجاره) نزاع کنند مستأجر قسم می‌خورد؛ زیرا اصل عدم زیادی اجرت است (و قول مستأجر موافق با اصل می‌باشد)

شرح اصطلاحات مبحث اجاره

✓ اجاره: عقدی که به موجب آن، منفعت مشخصی در مقابل عوض معلومی به دیگری تملیک می‌شود.

✓ اجاره اموال: اگر متعلق اجاره عین خارجی باشد، به آن اجاره اموال گفته می‌شود که دو طرف عقد را مؤجر و مستأجر تشکیل می‌دهد.

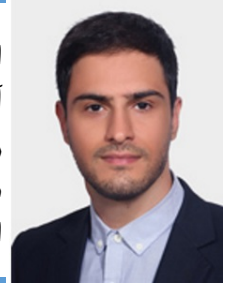
- ✓ **اجاره ابدان:** اگر متعلق اجاره شخصی باشد که برای کار کردن اجیر شده است به آن اجاره ابدان گفته می شود که دو طرف عقد را مستأجر و اجیر تشکیل می دهند.
- ✓ **مؤجر:** به شخص اجاره دهنده در اجاره اموال گفته می شود، که عین مستأجره را در اختیار مستأجر قرار می دهد تا از منفعت آن بهره برداری نماید.
- ✓ **مستأجر:** به شخص اجاره کننده در اجاره اموال گفته می شود که عین مستأجره را در اختیار می گیرد تا از منفعت آن بهره برداری نماید.
- ✓ **اجیر:** در اجاره ابدان به کسی گفته می شود که منفعت خود را اجاره می دهد تا کاری را برای دیگری انجام دهد و در قبال انجام آن عمل، اجرتی دریافت کند.
- ✓ **اجرت (مال الاجاره):** به همان عوضی گفته می شود که مستأجر در قبال استفاده از منفعت عین مستأجره به مؤجر پرداخت می نماید. در اجاره ابدان به عوض گفته می شود که اجیر در قبال انجام عمل از مستأجر دریافت می کند.
- ✓ **عین مستأجره:** به مورد اجاره گفته می شود که مستأجر از منفعت آن بهره برداری می کند و در قبال آن، عوض به مؤجر پرداخت می شود.
- ✓ **اجیر خاص:** به کسی گفته می شود که مستأجر او را برای انجام عملی اجیر می کند مشروط بر این که خود او مباشرتاً آن عمل را انجام دهد.
- ✓ **اجیر مطلق:** به اجیری گفته می شود که کدتی برای عمل او تعیین نشده، و یا شرط مباشرت نشده است.
- ✓ **اجیر مشترک:** در همان معنای اجیر مطلق به کار می رود.

نکات مهم مبحث اجاره

- ✓ وقتی متعلق اجاره منفعت باشد، بیع و صلح متعلق به عین از تعریف خارج می شوند.
- ✓ با قید «عوض» وصیت به منفعت و با قید «معلوم» مهریه قرار دادن منفعت از تعریف اجاره خارج می گردد.
- ✓ اگر در صیغه ایجاب اجاره «أجرْتُک» یا «أکرْتُک» مقید به منفعت شود، عقد صحیح نیست.
- ✓ اگر مؤجر از لفظ بیع استفاده کرده؛ ولی اجاره را قصد کند در صورتی که لفظ را بر عین به کار ببرد عقد باطل است.
- ✓ اجاره از طرف مؤجر و مستأجر عقدی لازم است
- ✓ اجاره از طریق اقاله و یا یکی از موجبات فسخ از بین می رود.
- ✓ اگر مؤجر پس از اجاره دادن عین آن را به کس دیگری و یا به همان مستأجر بفروشد اجاره باطل نمی گردد.
- ✓ عذر مستأجر در استفاده از عین مستأجره، اجاره را باطل نمی کند، اما در صورت عمومی بودن عذر، هر یک از متعاقدين جواز فسخ را دارد.
- ✓ اجاره با فوت موجر و یا مستأجر باطل نمی شود.
- ✓ هر چیزی که انتفاع از آن در صورت بقای عین آن ممکن باشد؛ هم عاریه دادن آن صحیح است و هم اجاره دادن آن.
- ✓ مال اجاره داده شده هم می تواند مفروز بوده و هم می تواند مشاع باشد.
- ✓ مستأجر تنها در صورت تعدی یا تفریط، ضامن مورد اجاره می باشد.
- ✓ اگر در عقد اجاره، ضمان عین مستأجره بدون تعدی یا تفریط شود، عقد اجاره باطل می شود.
- ✓ شرط خیار در اجاره برای مؤجر و مستأجر و یا یکی از آن دو در مدت معین جایز می باشد.
- ✓ وکیل در صورت داشتن إذن و وصی در صورت وجود مصلحت می تواند شرط خیار کنند.
- ✓ متعاقدين اجاره باید دارای اهلیت بوده و تصرف آنان در اموال شان جایز باشد.
- ✓ در صحّت اجاره، معلوم بودن منفعت مورد نظر از عین مستأجره و نیز معلوم بودن مال الاجاره (اجرت) شرط است.
- ✓ به محض وقوع عقد اجاره، اجرت به ملکیت درمی آید.
- ✓ با تحویل دادن عین مستأجره، پرداخت اجرت بر مستأجر واجب می شود که آن را به مؤجر بدهد.
- ✓ در اجاره ابدان، تحویل اجرت به اجیر پس از اتمام عمل توسط اجیر واجب می شود و قبل از آن واجب نیست.
- ✓ با ظهور عیب در اجرت، اجیر حق فسخ یا گرفتن اُرش دارد به شرط آن که اجرت در عقد تعیین شده باشد.

- ✓ هرگاه دو اجرت طبق دو فرض برای اجیر تعیین شود، اقرب آن است که چنین اجاره‌ای صحیح است.
- ✓ در صحت اجاره شرط است که منفعت، ملک موجر و یا ملک مولای موجر باشد، اصالتاً یا تبعاً
- ✓ مستأجر حق دارد عین مستأجره را به کس دیگری اجاره دهد، مگر آن که انتفاع خود او مباشرتاً شرط شده باشد.
- ✓ اگر مال دیگری به طور فضولی اجاره داده شود، اقرب آن است که متوقف بر اجازه مالک می‌باشد.
- ✓ منفعت مورد اجاره یا از طریق زمان، و یا زمان و مسافت و یا زمان و انجام عمل باید معلوم گردد.
- ✓ اجیر خاص نمی‌تواند برای غیر مستأجر کار کند.
- ✓ اجیر مطلق می‌تواند برای کس دیگری و یا برای خودش کار کند.
- ✓ با قبض کردن عین مستأجره و گذشتن مدتی که امکان انتفاع از عین باشد، پرداخت اجرت بر مستأجر استقرار می‌یابد.
- ✓ منفعت مورد اجاره باید مباح باشد، در غیر این صورت اجاره باطل خواهد بود.
- ✓ قدرت به تسلیم عین مستأجره به مستأجر، شرط صحت عقد اجاره می‌باشد.
- ✓ با ایجاد مانع از انتفاع عین مستأجره، در صورتی که قبل از قبض باشد مستأجر حق فسخ عقد را دارد.
- ✓ در صورتی که مانع در عین مستأجره پس از قبض حاصل شود؛ اگر مانع تلف باشد اجاره باطل می‌گردد، ولی اگر مانع غصب باشد اجاره باطل نمی‌شود.
- ✓ با ظهور عیب در منفعت، مستأجر حق فسخ دارد، اما درباره گرفتن اُرش اختلاف نظر است.
- ✓ اگر ظهور عیب در منفعت پس از عقد باشد مستأجر حق فسخ عقد را دارد.
- ✓ مستحب است که مستأجر، دستمزد اجیر را قبل از شروع کار با او قطعی کرده و به محض اتمام کار، دستمزد او را به وی بپردازد.
- ✓ اقرب آن است که اگر کسی انجام کاری را بپذیرد می‌تواند آن را به اجرت کمتری به غیر خود واگذار کند.
- ✓ مستأجر می‌تواند عین مستأجره را به مبلغ بیشتر به دیگری اجاره دهد.
- ✓ با تفریط مستأجر نسبت به عین مستأجره، مستأجر ضامن قیمت روز تفریط است، ولی اقرب آن است که ضامن قیمت روز تلف باشد.
- ✓ هزینه نگهداری حیوان بر عهده مالک حیوان است، نه مستأجر؛ اما مستأجر به قصد پس گرفتن آن از مالک می‌تواند هزینه را بپردازد در صورتی که نتواند از مالک یا از حاکم ظرع اذن بگیرد.
- ✓ با اجیر کردن شخصی به منظور برطرف کردن نیازهای مستأجر، طبق نظر مشهور فقها، خرجی اجیر بر عهده مستأجر می‌باشد.
- ✓ اسقاط منفعت معین جایز نیست، ولی اسقاط منفعت کلی که به ذمه تعلق دارد صحیح می‌باشد.
- ✓ در صورت اختلاف در اصل وقوع اجاره، هر کس که منکر اجاره باشد، قسم می‌خورد.
- ✓ در صورت اختلاف مؤجر و مستأجر در مورد مقدار عین مستأجره، نفی‌کننده مقدار زیادی باید قسم بخورد.
- ✓ در صورت اختلاف مؤجر و مستأجر در مورد رد عین مستأجره، مالک قسم می‌خورد؛ زیرا اصل عدم رد است.
- ✓ اگر دو طرف عقد درباره نوع اجاره در انجام عمل اختلاف کنند، مالک قسم می‌خورد.
- ✓ در صورت اختلاف طرفین عقد در میزان اجرت، مستأجر باید قسم بخورد.

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «متون فقه - آقای حمید مسجدسرای» کمک گرفته‌ایم. به‌روزرسانی جزوه: پاییز ۱۳۹۹ اینستاگرام شخصی: **omid_mollakarimi**



امید ملاکریمی هستیم؛ به حواسِ پرتِ متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاش‌م را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کار ثابت هم داشتم که ماهانه به حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام به کارمند سطح بالا توو به اداره بشم که نهایتاً به حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به به حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به به حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم به نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو به محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنی و نهایتاً سه هزار تا وِر می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کن و این هشت ماه به کم توقع و انتظارشون رو از من کم کن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو به جاسوییچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسوول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگرهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستیم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی (پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.)

Telegram Channel: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com

Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتساپ بدین تا لینک جزوات تضمین کننده قبولی در آزمون‌های وکالت و قضاوت را برایتان به رایگان بفرستم!